تقدیم به پیشگاه گـوهر صـدف هسـتی، یکـتا حجّت حاضر حق، امام عصر(عج) و با سپاس از تمام خواهران و برادرانی که این مجموعه را با تلاش بی‌دریغ خویش به سامان رساندند. بـاشد کـه خـداونـد مـتعالی از پـاداشـی درخـور، بهره‌مندشان فرماید.

اخلاق الاهی

جلد پنجم

آفات زبان (بخش دوم)

استاد آیت الله مجتبی تهرانی

به کوشش بهمن شریف‌زاده

فهرست اجمالی مندرجات

دیباچه ۲۱

مقدّمه ۲۷

فصل اول: اضلال ۳۱

فصل دوم: امر به‌منکر و نهی ازمعروف ۶۳

فصل سوم: غنا ۷۹

فصل چهارم: اهانت ۱۰۳

فصل پنجم: مدح ۱۲۷

فصل ششم: طعن (نیش سخن) ۱۵۱

فصل هفتم: دوزبانی ۱۶۳

فصل هشتم: افشای سرّ ۱۷۵

فصل نهم: تکلّف در سخن ۱۹۵

فصل دهم: شکایت ۲۱۱

فصل یازدهم: مزاح ۲۳۵

فصل دوازدهم: خنده ۲۵۳

فصل سیزدهم: گریه ۲۶۷

فصل چهاردهم: شعر ۲۸۹

کتابنامه ۳۱۳

نمایه ۳۱۵

فهرست تفصیلی مندرجات

دیباچه ۲۱
مقدّمه ۲۷

فصل اول: اضلال

مقدمه ۳۱
۱. تعریف اضلال ۳۳
تفاوت اضلال با اغوا ۳۳
تفاوت اضلال با ازلال ۳۴
تفاوت اضلال با امر به منکر و نهی از معروف ۳۵
۲. اقسام اضلال ۳۷
أ. اقسام اضلال به اعتبار قصد و آگاهی گمراه‌کننده ۳۷
۱. اضلال آگاهانه ۳۷
یک. اضلال آگاهانه با انگیزهٔ گمراه کردن ۳۷
دو. اضلال آگاهانه بدون انگیزهٔ گمراه کردن ۳۷
۲. اضلال ناآگاهانه ۳۸
ب. اقسام اضلال به اعتبار شمار مخاطبان ۳۸
۱. اضلال فردی (انفرادی) ۳۸
۲. اضلال جمعی (اجتماعی) ۳۹
ج. اقسام اضلال به اعتبار مسیر ۳۹
۱. اضلال در اصول ۳۹
۲. اضلال در فروع ۳۹
یک. اضلال در فروع لازم ۳۹
دو. اضلال در فروع غیر لازم ۴۰
د. اقسام اضلال به اعتبار وسیله ۴۰
۱. اضلال گفتاری ۴۰
۲. اضلال نوشتاری ۴۰

۳.اضلال رفتاری ۴۰
ه .اقسام اضلال به اعتبار روش ۴۱
۱.نفی باورها ۴۱
۲.بدعت ونو آوری ۴۱
۳نکوهش اضلال از دید شرع و عقل ۴۳
۴ریشه‌های درونی اضلال ۴۹
۱. حُبّ ریاست ۴۹
۲چشمداشت ۴۹
۳.حسد ۵۰
۴.خصومت ۵۱
أ.خصومت باباورهای صحیح ۵۱
ب.خصومت با افراد ۵۱
۵.جهل ۵۲
۵پیامدهای زشت اضلال ۵۳
۱.خشم خدا ۵۳
۲شریک بودن در گناه گمراه‌شدگان ۵۴
۳.لعن فرشتگان ۵۵
۴پذیرفته‌نشدن توبه ۵۵
۶. راه‌های درمان اضلال ۵۷

فصل دوم: امر به‌منکر و نهی ازمعروف

مقدمه ۶۳
۱.تعریف امر به‌منکر و نهی ازمعروف ۶۵
منکر ۶۵
امر به‌منکر ۶۵
معروف ۶۵
نهی ازمعروف ۶۶
۲.اقسام امر به‌منکر و نهی ازمعروف ۶۷
أ.تقسیم امر به‌منکر و نهی ازمعروف به‌اعتبار حکم منکر ومعروف ۶۷
۱.امر به حرام ۶۷
۲.امر به‌مکروه ۶۷
۳.نهی از واجب ۶۷
۴.نهی ازمستحب ۶۸

ب.تقسیم امر به‌منکر و نهی ازمعروف به‌اعتبارمخاطب ۶۸
۱.امر و نهی به فرد ۶۸
۲.امر و نهی به جمع ۶۸
۳نکوهش امر به‌منکر و نهی ازمعروف از دیدشرع و عقل ۶۹
۴ریشه‌های درونی امر به‌منکر و نهی ازمعروف ۷۲
۱متابعت ازخواهش‌نفسانی ۷۲
۲.اشتباه درتشخیص ۷۳
۳لجبازی ۷۳
۴چشمداشت ۷۳
۵پیامدهای زشت امر به‌معروف و نهی ازمعروف ۷۴
أ.شدت‌گرفتن‌بدی‌ها وضعیف‌شدن‌خوبی‌ها ۷۴
ب.تبدیل‌بدی‌ها وخوبی‌ها به‌یکدیگر در دیدجامعه ۷۴
۶. راه‌های درمان امر به‌منکر و نهی ازمعروف ۷۶

فصل سوم: غنا

مقدمه ۷۹
۱.تعریف غنا ۸۱
۲.اقسام غنا ۸۳
أ.اقسام غنا به‌اعتبارمجلس ۸۳
۱.غنای‌مختص به‌مجالس لهو و لعب ۸۳
۲.غنای‌غیر مختص به‌مجالس لهو و لعب ۸۳
ب.اقسام غنا به‌اعتبار جنسیّت‌خواننده وشنونده ۸۴
۱.غنای مرد برای مرد ۸۴
۲.غنای زن برای زن ۸۴
۳.غنای زن برای مرد وبرعکس ۸۴
ج.اقسام غنا به‌اعتبارکلام ۸۴
۱.غنای‌بدون‌کلام ۸۴
۲.غنای باکلام ۸۴
د.اقسام غنا به‌اعتبار نوع‌سخن ۸۴
۱.غنا باکلام‌بشری ۸۴
۲.غنا باکلام‌الاهی ۸۴
هـ.اقسام‌دیگر غنا به‌اعتبارپیشگفته ۸۴
۱.غنا باکلام‌ناپسند ۸۴

۲.غنا باکلام پسندیده ۸۵
و.اقسام غنا به‌اعتبار شنونده ۸۵
۱.غنلبی‌شنونده ۸۵
۲.غنا باشنونده ۸۵
ز.اقسام غنا به‌اعتبار نوع تاثیر ۸۵
۱.غنای‌شادی آفرین ۸۵
۲.غنای‌غم‌انگیز ۸۵
۳نکوهش غنا از دیدشرع ۸۶
۴ریشه‌های‌درونی غنا ۹۱
۱سرکشی‌شهوت‌جنسی ۹۱
۲.طلب‌شهرت و مال و دنیا ۹۱
۳.طلب‌شادی وسرور ۹۱
۴.طلب‌زیبایی ۹۱
۵پیامدهای‌زشت غنا ۹۳
۱زمینه‌سازی‌فحشا ۹۳
۲.نفاق ۹۳
۳روی‌گردانی خدا ۹۴
۴.غفلت وقساوت‌قلب ۹۵
۵.اجابت‌نشدن دعا ۹۵
۶تنگدستی ۹۶
۷.احتمال بلا و معصیّت ۹۶
۸.کوری، لالی وکری‌قیامت ۹۶
۹.دوری از رحمت خدا درقیامت ۹۶
۱۰محرومیت از آوازبهشتی ۹۷
۱۱.عذاب‌خوارکننده ۹۷
۶. راه‌های‌درمان غنا ۹۸
۱.اشتغال ومداومت بر ذکر خدا ۹۸
۲. تدّبر درپیامدهای‌زشت غنا ۹۸
۳.اشتغال به‌نغمه‌های‌پسندیده ۹۹

فصل چهارم:اهانت

مقدمه ۱۰۳
۱.تعریف‌اهانت ۱۰۵

۲.اقسام اهانت ۱۰۶
أ.تقسیم اهانت از جهت ابزار ۱۰۶
۱.اهانت گفتاری (لفظی) ۱۰۶
۲.اهانت رفتاری (عملی) ۱۰۶
۳.اهانت نوشتاری ۱۰۶
ب.تقسیم اهانت از جهت اهانت شده ۱۰۶
۱.اهانت به انسان ۱۰۶
یک.اهانت به خود ۱۰۶
دو.اهانت به دیگری ۱۰۷
اهانت به فرد ۱۰۷
اهانت به جمع ۱۰۷
۲.اهانت به غیر انسان ۱۰۷
ج.جهات قابل توّجه در تحقق اهانت ۱۰۷
۱.نسبی بودن ۱۰۷
۲.انتزاعی بودن ۱۰۷
۳.بررسی از دیدمک تب اسلام ۱۰۸
۳نکوهش اهانت از دید شرع و عقل ۱۰۹
حکم اهانت از دید شرع ۱۱۴
۴ریشه های درونی اهانت ۱۱۶
۱.دشمنی ۱۱۶
۲.حسد ۱۱۶
۳.تکبّر ۱۱۶
۴.طمع ۱۱۶
۵.بی ادبی ۱۱۶
۵پیامدهای اهانت
۱.خوار و خفیف شدن ۱۱۷
۲.دشمنی خدا ۱۱۷
۳.دشمنی مردم ۱۱۸
۴.بلا و ناگواری در دنیا ۱۱۸
۶. راه های درمان اهانت ۱۲۴

فصل پنجم: مدح

مقدمه ۱۲۷

۱.تعریف مدح ۱۲۹
۲.اقسام مدح ۱۳۰
أ.شخص ستایش شده(ممدوح) ۱۳۰
۱خودستایی ۱۳۰
۲دیگرستایی ۱۳۰
ب.استحقاق ستایش شده ۱۳۰
۱.ستایش لایق ۱۳۰
۲.ستایش نالایق ۱۳۰
اقسام ستایش لایق ۱۳۰
یک.ستایش کم‌تر از اندازهٔ لیاقت ۱۳۱
دو.ستایش بیش‌تر از اندازهٔ لیاقت ۱۳۱
سه.ستایش به‌اندازهٔ لیاقت ۱۳۱
ج.انگیزه ستایش ۱۳۱
۱.ستایش برای خدا ۱۳۱
۲.ستایش برای دنیا ۱۳۱
د.شکل ستایش ۱۳۱
و.حضور ستایش شده ۱۳۱
۱.ستایش حاضر ۱۳۱
۲.ستایش غایب ۱۳۱
ه.اندازه ستایش ۱۳۱
۱.ستایش معمولی ۱۳۱
۲.چاپلوسی ۱۳۱
۳نکوهش مدح از دید شرع و عقل ۱۳۳
حکم مدح از دید شرع ۱۳۶
موارد جواز مدح ۱۳۶
۴ریشه‌های درونی مدح‌نکوهیده ۱۴۱
۱.طمع به دنیا (=مال و مقام) ۱۴۱
۲.ترس از جان ۱۴۱
۳.حفظ موقعیت ۱۴۱
۴.جهل ۱۴۱
۵.محبت بی‌جا ۱۴۱
۵پیامدهای زشت مدح ۱۴۳
أ.پیامدهای مدح برای مدح‌کننده ۱۴۳

۱دروغگویی ۱۴۳
۲.نفاق و ریا ۱۴۳
۳.سلب‌اعتماد ۱۴۳
۴.خوارشدن ۱۴۳
ب‌پیامدهای‌مدح برای‌ستایش‌شونده ۱۴۵
۱.غرور،عجب و تکبّر ۱۴۵
۲.فتور وسستی ۱۴۵
۳.ریا وخودنمایی ۱۴۵
انسان و مراتب حبّ‌مدح ۱۴۵
۶. راه‌های‌درمان‌مدح ۱۴۷
أنابودکردن‌علت‌ها ۱۴۷
ب‌یادآوری‌پیامدها ۱۴۷
ج.ستایش‌شایستگان ۱۴۸

فصل‌ششم‌طعن(نیش‌سخن)

مقدمه ۱۵۱
۱.تعریف‌طعن ۱۵۲
۲.اقسام‌طعن ۱۵۳
۱. زخم‌زبان باعیب‌های‌واقعی ۱۵۳
۲. زخم‌زبان باعیب‌های‌پنداری ۱۵۳
۳نکوهش‌طعن در شرع ۱۵۳
۴ریشه‌های‌درونی‌طعن ۱۵۷
۱.کینه ودشمنی ۱۵۷
۲.حسد ۱۵۷
۳.عادت ۱۵۷
۵پیامدهای‌طعن ۱۵۸
۱بازگشت‌طعن ۱۵۸
۲.مرگ بد ۱۵۸
۳.نفرت ودشمنی‌خدا و دیگران ۱۵۹
۴.تنهایی ۱۵۹
۵محروم‌شدن ازبهشت ۱۵۹
۶استحقاق‌لعن ۱۵۹
۶. راه‌های‌درمان‌بیماری‌طعن ۱۶۰

راه‌علمی‌درمان ۱۶۰
راه‌عملی‌درمان ۱۶۰

فصل‌هفتم:دوزبانی

مقدمه ۱۶۳
۱.تعریف‌دوزبانی ۱۶۵
۲.اقسام‌دوزبانی ۱۶۷
۱دوزبانی دروصف‌اشخاص ۱۶۷
۲دوزبانی در تاییدباورها ۱۶۷
۳دوزبانی در تاییدرفتارها ۱۶۷
۴دوزبانی دروعده ۱۶۷
۳نکوهش‌دوزبانی از دیدشرع و عقل ۱۶۸
۴ریشه‌های‌درونی‌دوزبانی ۱۶۹
ریشه‌های‌زبان‌بدگو ۱۶۹
۱.دشمنی وکینه ۱۶۹
۲.حسد ۱۶۹
ریشه‌های‌زبان‌ستایش‌کننده ۱۶۹
۱.طمع ۱۶۹
۲.ترس ۱۶۹
۵پیامدهای‌زشت‌دوزبانی ۱۷۱
۱.سلب‌اعتماد ۱۷۱
۲.تنفّر ۱۷۱
۳.عذاب‌آخرت ۱۷۱
۶. راه‌های‌درمان‌دوزبانی ۱۷۲

فصل‌هشتم:افشای سر

مقدمه ۱۷۵
۱.تعریف‌افشای سرّ ۱۷۷
تشخیص سرّ ۱۷۹
۲.اقسام‌افشای سرّ ۱۷۹
أ.اقسام‌افشا به‌اعتبار نوع راز ۱۷۹
۱.افشای‌عیب‌ها وکاستی‌ها ۱۷۹
۲.افشای‌نیکی‌ها ۱۸۰

ب.اقسام افشا به‌اعتبار افراد ۱۷۹
۱.افشای سرّ خود ۱۷۹
۲.افشای سرّ دیگری ۱۷۹
ج.اقسام افشا به‌اعتبار تعداد افراد ۱۷۹
۱.افشای سرّ افراد ۱۷۹
۲.افشای سرّ امت مسلمان ۱۷۹
۳نکوهش افشای سرّ در شرع ۱۸۱
حکم افشای سرّ ۱۸۴
موارد جواز افشای سرّ ۱۸۴
۱.ظلم و ستم ۱۸۴
۲نصیحت مستشیر ۱۸۴
۳.رفع یا دفع منکر ۱۸۴
۴.گواهی دادن نزد قاضی ۱۸۴
۴ریشه‌های درونی افشای سرّ ۱۸۶
۱ریشه‌های غیبت ۱۸۶
۲چشمداشت ۱۸۶
۵پیامدهای زشت افشای سرّ ۱۸۷
۱.سلب اعتماد ۱۸۷
۲.نفرت و دشمنی ۱۸۷
۳.خواری و حقارت ۱۸۷
۴.عذاب آسیب‌های احتمالی ۱۸۸
۵.بار سنگین گناه فاش شده ۱۸۹
۶اسارت ۱۹۰
۷.اندوه ۱۹۰
۶. راه‌های درمان افشای سرّ ۱۹۲

فصل نهم: تکلّف در سخن

مقدمه ۱۹۵
۱.تعریف تکلف در سخن ۱۹۷
۲.اقسام تکلف در سخن ۱۹۹
۱فصاحت بی‌مورد ۱۹۹
۲فصاحت بیش از اندازه ۱۹۹
۳.تکلّف در کلمه ۱۹۹

۴.تکلّف در لحن ۱۹۹
۳نکوهش تکلّف در سخن از دیدشرع ۲۰۰
۴ریشه‌های درونی تکلّف در سخن ۲۰۲
۱.خودنمایی ۲۰۲
۲چشمداشت ۲۰۲
۳.تکبّر ۲۰۲
۴.عادت ۲۰۲
۵.معرفی ۲۰۳
۶.ارتقای فرهنگ ۲۰۳
۵پیامدهای زشت تکلّف در سخن ۲۰۵
۱.نفرت،دشمنی ودوری ازاولیای خدا ۲۰۵
۲.اتلاف نیرو ۲۰۵
۳.دورساختن دعا ازاجابت ۲۰۵
۶. راه‌های درمان تکلّف در سخن ۲۰۷

فصل دهم:شکایت

مقدمه ۲۱۱
۱.تعریف شکایت ۲۱۲
تفاوت شکایت باعرض حال ۲۱۲
۲.اقسام شکایت ۲۱۴
أ.تقسیم شکایت به‌اعتبارانتساب امرناملایم به‌دیگری ۲۱۴
۱.شکایت، باانتساب ناگواری به‌دیگری ۲۱۴
۲.شکایت،بدون‌انتساب ناگواری به‌دیگری ۲۱۴
ب.تقسیم شکایت به‌اعتبارکسی که از اوشکایت می‌شود ۲۱۵
۱.شکایت ازصاحب‌شعور ۲۱۵
۲.شکایت از فاقدشعور ۲۱۵
ج.تقسیم شکایت به‌اعتبارچیزی که‌درباره‌اش‌شکایت‌می‌شود ۲۱۶
۱.شکایت ازناگواری‌های مادّی ۲۱۶
۲.شکایت ازناگواری‌های‌معنوی ۲۱۶
تقسیم دیگر به‌اعتبارپیشگفته ۲۱۶
۱.شکایت ازناگواری‌های‌طبیعی ۲۱۶
۲.شکایت ازناگواری‌های غیرطبیعی ۲۱۶
تقسیمی دیگر به‌اعتبارپیشگفته ۲۱۶

۱.شکایت ازناگواری‌های خود ۲۱۷
۲.شکایت ازناگواری‌های دیگران ۲۱۷
د.تقسیم‌شکایت به‌اعتبارکسی که‌شکایت به‌پیشگاه اوعرضه‌می‌شود ۲۱۷
۱.شکایت به‌پیشگاه خدا ۲۱۷
۲.شکایت به‌پیشگاه‌همنوع ۲۱۷
یک.شکایت به‌پیشگاه‌مؤمن ۲۱۷
دو.شکایت به‌پیشگاه‌بی‌ایمان ۲۱۷
ه .تقسیم‌شکایت به‌اعتبار مراتب آن ۲۱۷
۱.شکایت در دل ۲۱۷
۲.شکایت بازبان ۲۱۸
و.تقسیم‌شکایت به‌اعتبارهدف از آن ۲۱۸
۱.شکایت برای رفع‌ناملایمات ۲۱۸
۲.شکایت برای‌مجازات‌پدیدآورندهٔ‌ناملایمات ۲۱۸
۳.شکایت برای جبران‌خسارت ۲۱۸
۴.شکایت برای‌تخلیهٔ‌روحی ۲۱۸
۳.نکوهش‌شکایت از دیدشرع ۲۱۹
۴.ریشه‌های‌درونی‌شکایت‌نکوهیده ۲۲۷
۱.خشم ۲۲۷
۲.دشمنی ۲۲۷
۳.حسد ۲۲۷
۴.جهل ۲۲۸
۵.پیامدهای‌زشت‌شکایت‌نکوهیده ۲۲۹
۱.خواری وسبکی ۲۲۹
۲.نابودی‌رفتارهای‌نیک ۲۲۹
۳.خشم خدا ۲۳۰
۶. راه‌های‌درمان‌شکایت‌نکوهیده ۲۳۱

فصل‌یازدهم: مزاح(شوخی)

مقدمه ۲۳۵
۱.تعریف مزاح ۲۳۷
۲.اقسام مزاح ۲۳۸
أ.تقسیم مزاح ازجهت‌انگیزه وهدف ۲۳۸
۱.هدف حق ۲۳۸

یک. جرأت دادن به مخاطب، برای پرسش یا بیان مطلب ۲۳۸
دو. زدودن اندوه ۲۳۹
سه. سرعت و کیفیت آموزش ۲۴۰
چهار. رفع خستگی و کسالت ۲۴۰
پنج. یادآوری ۲۴۰
۲. هدف باطل ۲۴۰
یک. طمع مال و مقام ۲۴۰
دو. کینه و دشمنی ۲۴۰
سه. لهو و لعب ۲۴۰
ب. چگونگی عبارت‌ها و کلمات در مزاح ۲۴۰
۱. مزاح بلعبارت‌های ناشایست ۲۴۰
۲. مزاح بلعبارت‌های شایسته ۲۴۰
ج. چگونگی لحن شخص در مزاح ۲۴۰
۳ نکوهش و ستایش مزاح از دید شرع ۲۴۲
أ. نکوهش مزاح ۲۴۳
ب. ستایش مزاح ۲۴۴
نکات قابل توجّه در مزاح ستوده ۲۴۴
۱. سنّ مخاطب مزاح ۲۴۴
۲. شخصیت مخاطب مزاح ۲۴۴
۳. زمان و مکان مزاح ۲۴۴
۴. اندازهٔ مزاح ۲۴۵
۴ ریشه‌های درونی مزاح نکوهیده ۲۴۶
۱. طمع مال و مقام ۲۴۶
۲. کینه ۲۴۶
۳. لهو و لعب ۲۴۶
۵ پیامدهای زشت مزاح ۲۴۷
۱. نابودی آبرو ۲۴۷
۲. نابودی ایمان ۲۴۷
۳. کاهش وقار ۲۴۷
۴. کاهش جوانمردی ۲۴۷
۵. دشمنی و کینه ۲۴۷
۶. کاهش نیروی خِرَد ۲۴۸
۷. کاهش ارزش انسانی ۲۴۸

۸. از دست دادن فرصت‌ها ۲۴۹
۶. راه‌های درمان مزاح ۲۵۰

فصل دوازدهم: خنده

مقدمه ۲۵۳
۱. تعریف خنده ۲۵۴
۲. اقسام خنده ۲۵۵
أ. اقسام خنده از جهت شکل و صورت ۲۵۵
۱. خنده بی صدا (تبسم) ۲۵۵
۲. خنده با صدا ۲۵۵
یک. خندهٔ عادی ۲۵۵
دو. قهقهه ۲۵۵
ب. اقسام خنده از جهت موضوع ۲۵۵
۱. خنده برای موضوعی که خنده‌دار نیست ۲۵۵
۲. خنده برای موضوع خنده‌دار ۲۵۵
ج. اقسام خنده از جهت انگیزه ۲۵۵
۱. خنده با انگیزهٔ درست ۲۵۵
۲. خنده با انگیزهٔ نادرست ۲۵۵
۳. نکوهش و ستایش خنده از دید شرع ۲۵۶
أ. نکوهش خنده در روایات ۲۵۶
ب. ستایش خنده در روایات ۲۵۷
نکات قابل توجّه در خنده ۲۵۸
۱. حرمت و آبروی شخص ۲۵۸
۲. زمان و مکان خنده ۲۵۸
۴. ریشه‌های درونی خنده نکوهیده ۲۶۰
۵. پیامدهای زشت خنده نکوهیده ۲۶۱
أ. پیامدهای اجتماعی خنده ۲۶۱
ب. پیامدهای روانی خنده ۲۶۲
ج. پیامدهای معنوی خنده ۲۶۲
۶. راه‌های درمان خنده نکوهیده ۲۶۴

فصل سیزدهم: گریه

مقدمه ۲۶۷
۱. تعریف گریه ۲۶۸

۲.اقسام گریه ۲۶۹
أ.اقسام گریه از جهت چیزی که بر آن می‌گریند ۲۶۹
۱.گریه برکاستی‌های مادّی ۲۶۹
۲.گریه برکاستی‌های معنوی ۲۶۹
۳.گریه از ترس مجازات دنیایی ۲۶۹
۴.گریه از ترس مجازات آخرت ۲۶۹
۵.گریه از دوری و هجران محبوب ۲۶۹
۶.گریه برستمدیدگان ۲۷۰
۷.گریه برناتوانان محرومان وگرفتاران ۲۷۰
۸.گریه شوق ۲۷۰
۹.گریه برای گرفتن حاجت ۲۷۰
ب.اقسام گریه از جهت شکل وصورت ۲۷۱
۱.گریهٔ عادی و آرام ۲۷۱
۲.گریهٔ بلند یا جَزَع و فَزَع ۲۷۱
۳نکوهش وستایش گریه از دیدشرع ۲۷۲
۴ریشه‌های درونی گریه ۲۸۱
۵پیامدهای زشت وزیبای گریه ۲۸۲
أ.پیامدزشت گریه نکوهیده ۲۸۲
۱.خواری وکوچکی ۲۸۲
۲.بطلان نماز ۲۸۳
ب پیامدهای زیبای گریهٔ ستوده ۲۸۳
۱روشنایی دل ۲۸۳
۲نگهداری ازبازگشت به گناه ۲۸۴
۳.کلید رحمت ۲۸۴
۴.آمرزش گناهان ۲۸۴
۶. راه‌های درمان گریهٔ نکوهیده ۲۸۶

فصل چهاردهم: شعر

مقدمه ۲۸۹
۱.تعریف شعر ۲۹۱
أ.سخن دربردارندهٔ خیال ۲۹۱
ب.سخن موزون، باقافیه وآهنگین ۲۹۱
۲.اقسام شعر ۲۹۳

أ.سخن‌در بردارندهٔ خیال ۲۹۳
۱.سخن‌در بردارندهٔ خیال‌های زیبا ۲۹۳
۲.سخن‌در بردارندهٔ خیال‌های زشت ۲۹۴
ب.سخن‌موزون،باقافیه وآهنگین ۲۹۵
۱.شعرحاوی خیال ۲۹۵
۲.شعرعاری ازخیال ۲۹۵
۳نکوهش وستایش شعر از دیدشرع ۲۹۶
أنکوهش شعر ۲۹۶
ب.ستایش شعر ۲۹۸
۴ریشه‌های درونی شعرنکوهیده ۳۰۶
۱چشمداشت ۳۰۶
۲سرگرمی ۳۰۶
۳.دشمنی وکینه ۳۰۶
۴.حسد ۳۰۶
۵پیامدهای زشت شعرنکوهیده ۳۰۸
۱زمینه‌سازی گناه ۳۰۸
۲.گمراهی ۳۰۸
۳.تقویت‌ستمگران وگناه کاران ۳۰۹
۴.دشمنی وکینه ۳۰۹
۶. راه‌های درمان شعرنکوهیده ۳۱۰
کتابنامه ۳۱۳
نمایه ۳۱۵

دیباچه

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلیٰ حَقیقَةِ الْبَصیرَةِ، وَ بٰاشَرُوا رُوحَ الْیَقینِ، وَ اسْتَلاٰنُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ، وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجٰاهِلُونَ، وَ صَحِبُوا الدُّنْیا بِأَبْدٰانٍ اَرْوٰاحُهٰا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلیٰ...[1]

وجود فرهمند و فرازمند استاد فرهیخته‌ی ما، فقیه عارف، حجةالحق، آیت‌الله معظّم مجتبی تهرانی ـ دام ظلّه ـ همچون کوهسارانی است که بر دامنه‌های نشاط‌انگیز و طراوت‌خیز آن، چشمه‌ساران زلالی جاری است که شریعه‌ی انبوه دل‌های تشنه‌ی حکمت و معرفت و آبشخور خیل جان‌های شیفته و شائق اخلاق و سلوک است.

سال‌ها است کرسی دروس فقه و اصول استاد، رکن رکین سطوح عالی حوزه‌ی علمیه‌ی تهران و مجمع فضلای مجدّ و مستعدّ امّ‌القرای انقلاب اسلامی است. هر صبحدم طلاب جان تشنه در محضر دروس استاد، حاضر و سیراب از آن خارج می‌شوند. جلسات نورانی دروس تفسیر استاد نیز، جوانان تحصیل کرده و مشتاق معارف قرآن را کهرباسان بر گرد خود فرا آورده است.

از دیرباز، محفل اشراقی دروس اخلاق و عرفان معظّم له، کانون تجمّع طیف طالب طهارت و معرفت است «وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی‌النّٰاسِ».[2] سال‌ها است که هزاران جوان از سرچشمه‌ی صافی تعلیمات شرقانی استاد سیراب و سرشار می‌شوند و بوته‌ی انفاس قدسی و مواعظ بالغه‌ی او، نفوس مستعدّ و قلوب معدّ را می‌گدازد و جان‌ها و دل‌های گداخته را تزکیه می‌سازد. «اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ»،[3] چرا که استاد خود تندیس

---

۱. صبحی صالح: نهج‌البلاغه، کلمهٔ ۱۴۷، ص ۴۹۷.
۲. انعام (۶) : ۱۲۲.
۳. ق (۵۰) : ۳۷.

پارسایی و تجسم ساده زیستی است، و مظهر نفسانیت ستیزی و جاه‌گریزی و مجمع علم و عمل است.

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرفرازی عالم در این کله دانست
برآستانه‌ی میخانه هر که یافت رهی ز فیض جام جم اسرار خانقه دانست

استاد ما، از شاگردان برجسته‌ی حضرت امام خمینی ـ سلام الله و رضوانه علیه ـ و از مواریث ملکوتی آن بزرگوار و از ساقه‌های آن طوبای طیّبه به شمار می‌رود که بر اثر الفت و مؤانست بسیار با آن حضرت، در شخصیت فقهی، اخلاقی و عرفانی او فانی شده است. «تُؤْتِی اُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِاِذْنِ رَبِّها»[1] هم از این رواست که خوشه‌چینان محضر تعلیم و تربیتش، از او رایحه‌ی روح خدا را به دِماغ جان می‌شنوند. «اُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الاِیمانَ وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».[2]

فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

دروس معنوی استاد، اخلاق نظری انتزاعی متعارف نیست و نیز بازگفت تقلیدی اخلاق فلسفی و یونانی نمی‌باشد؛ همچنین تعلیمات سلوکی ایشان با عرفان مسلکی نسبتی ندارد؛ زیرا دروس استاد آمیزه‌ای از اخلاق نبوی و عرفان علوی است که با اتّکا به منطق اجتهاد، از زلال آیات و روایات برگرفته و با رعایت نیاز نسل امروز، سامان یافته و از جویبار لسان معظّم‌له در کام تشنه‌ی طالبان سلوک الی‌الله فرو می‌ریزد.

فَطُوبیٰ لَهُمْ ثُمَّ طُوبیٰ لَهُمْ هَنیئاً لَاَرْبابِ النَّعیمَ نَعیمُهُمْ

مجموعه‌ی مباحث چندین ساله‌ی اخلاق و عرفان معظم له، تاکنون از دو هزار درس فراتر رفته است و همچنان نیز این کوثر پرفیض در فیضان و جریان است. استاد از سر لطف و حسن ظن، این ذخیره‌ی گرانبها را به این بی بضاعت واگذار فرمودند و بنده نیز از برخی دوستان تقاضا کردم تا طبق برنامه و فرایندی که تنظیم و ارائه شد، دروس را از نوار پیاده کنند و به نگارش و آماده ساختن آن برای نشر، اهتمام ورزند و تاکنون مباحث

۱. ابراهیم (۱۴) : ۲۵.
۲. مجادله (۵۸) : ۲۲.

اخلاقی به صورت حدود دوازده مجلد با عنوان**اخلاق‌الاهی** تدوین شده، از مباحث عرفانی نیز که با عنوان سیر و سلوک ارائه خواهد شد هشت مجلد تنظیم شده است که به تدریج ویراسته شده و در دسترس علاقه‌مندان مباحث معرفتی، اخلاقی قرار خواهد گرفت و احتمالاً سلسله‌ی سیر و سلوک بر شانزده جلد بالغ می‌گردد.

ترتیب دروس اخلاقی به شرح زیر صورت بسته است:

جلد اول، در آمد: شامل هدف از بعثت، ابعاد وجودی انسان، قلب ـ قوای نفس، رذایل و فضایل قوا، تزکیه‌ی نفس، اعتدال و...

جلد دوم، رذایل قوه‌ی عقلیه و غضبیه، شامل شک، جهل مرکب، غفلت، وساوس شیطانی،مکر، تهوّر، جبن، سوء ظن، انتقام جویی، کینه، عجب، کبر، ذلّت، عصبیّت، قساوت و...

جلد سوم، رذایل قوه‌ی شهویه و وهمیه، شامل حب دنیا، حب مال، حب جاه، طمع، حرص، بخل و...

جلد چهارم، آفات زبان، بخش یکم، شامل غیبت، دروغ، بهتان، تهمت، مراء، جدال، خصومت، لعن و نفرین، شماتت، فحش، فرورفتن در باطل، استهزاء و سخریّه، سخن‌چینی و بیهوده گویی.

جلد پنجم، آفات زبان، بخش دوم، شامل اضلال، امر به منکر و نهی از معروف، غنا، توهین، مدح، طعن(نیش سخن)، دوزبانی، افشای سرّ، تکلّف در سخن، شکایت، مزاح(شوخی)، خنده، گریه، شعر.

جلد ششم، آفات زبان، بخش سوم، شامل اغوا، ازلال، نجوا، سخن و سکوت، منت گذاشتن، منفی‌بافی و...

هفتم و هشتم، فضایل قوه‌ی عقلیه و غضبیه، شامل خوف و رجاء، کظم غیظ، حلم، عفو، مدارا، تواضع، انکسار و استحقار نفس، رقت، حسن خلق و...

جلد نهم و دهم، فضایل قوه‌ی شهویه، شامل قناعت، زهد، فقر، جود و سخا، ایثار، تقوا و ورع مالی و...

جلد یازدهم و دوازدهم، فضایل قوه‌ی وهمیه، شامل اخلاص، حب خدا، شوق، رضا، انس، تسلیم، توکل، اعتزال و...

بر اصحاب ذوق و ارباب معرفت روشن است که عرفا در عدد و ترتیب منازل سلوک متّفق‌القول نیستند: برخی یک، برخی دو، و بعضی سه، برخی دیگر هفت و بعضی هفتاد، کسانی یکصد منزل برشمرده‌اند و بعضی تا هزار و حتی هفتاد هزار نیز ادّعا و تعبیر کرده‌اند:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کز صد هزار منزل بیش است در بدایت

البته غالباً این راه را از «یقظه» آغاز و به «وحدت» منتهی دانسته‌اند. بی گمان بسیاری از نظرات با هم قابل جمع‌اند، هرچند راه‌های سلوک و وصال به شماره‌ی آفریدگان است، که «الطُّرُقُ اِلَی اللهِ بِعَدَدِ اَنْفاسِ الْخَلائِقِ».[1]

استاد در بیان منازل السالکین نخست از «اوصاف الاشراف»، اثر گرانسنگ خواجه‌ی طوسی ـ رضوان الله علیه ـ پیروی کرده‌اند. خواجه منازل سلوک را در سی و یک منزل خلاصه کرده است که از «ایمان» آغاز و با «توحید» پایان می‌پذیرد؛ امّا بعدها بر تکمیل مباحث به رویه‌ی «منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری بنا نهادند، از این رو سلسله‌ی سیر و سلوک نیز براساس یک صد منزل تکمیل و تدوین و ارائه می‌شود و طبعاً سیر عنوان‌های مجموعه به ترتیب زیر خواهد بود:

۱. یقظه	۲. توبه	۳. محاسبه	۴. انابه
۵. تفکر	۶. تذکر	۷. اعتصام	۸. فرار
۹. ریاضت	۱۰. سماع	۱۱. حزن	۱۲. خوف
۱۳. اشفاق	۱۴. خشوع	۱۵. اخبات	۱۶. زهد
۱۷. ورع	۱۸. تبتل	۱۹. رجاء	۲۰. رغبت
۲۱. رعایت	۲۲. مراقبت	۲۳. حرمت	۲۴. اخلاص
۲۵. تهذیب	۲۶. استقامت	۲۷. توکل	۲۸. تفویض

۱. منسوب به پیامبر اکرم(ص): علم الیقین، ج ۱، ص ۱۴.

۲۹. ثقه	۳۰. تسلیم	۳۱. صبر	۳۲. رضا
۳۳. شکر	۳۴. حیاء	۳۵. صدق	۳۶. ایثار
۳۷. خلق	۳۸. تواضع	۳۹. فتوت	۴۰. انبساط
۴۱. قصد	۴۲. عزم	۴۳. اراده	۴۴. ادب
۴۵. یقین	۴۶. اُنس	۴۷. ذکر	۴۸. فقر
۴۹. غنا	۵۰. مقام مراد	۵۱. احسان	۵۲. علم
۵۳. حکمت	۵۴. بصیرت	۵۵. فراست	۵۶. تعظیم
۵۷. الهام	۵۸. سکینه	۵۹. طمأنینه	۶۰. همت
۶۱. محبت	۶۲. غیرت	۶۳. شوق	۶۴. قلق
۶۵. عطش	۶۶. وجد	۶۷. دهشت	۶۸. هیمان
۶۹. برق	۷۰. ذوق	۷۱. لحظ	۷۲. وقت
۷۳. صفا	۷۴. سرور	۷۵. سرّ	۷۶. نفس
۷۷. غربت	۷۸. غرق	۷۹. غیبت	۸۰. تمکن
۸۱. مکاشفه	۸۲. مشاهده	۸۳. معاینه	۸۴. حیات
۸۵. قبض	۸۶. بسط	۸۷. سکر	۸۸. صحو
۸۹. اتصال	۹۰. انفصال	۹۱. معرفت	۹۲. فنا
۹۳. بقا	۹۴. تحقیق	۹۵. تلبیس	۹۶. وجود
۹۷. تجرید	۹۸. تفرید	۹۹. جمع	۱۰۰. توحید

در خور ذکر است که برای تنسیق و تدوین مجموعه، فرایندی به شرح زیر منظور و معمول گشته است:

الف) پیاده سازی درس‌ها از نوار،

ب) پردازش ابتدایی نثر دروس، برای برگرداندن لحن آن از صورت گفتاری به سیاق نوشتاری،

ج) تدوین و تفصیل ابتدایی متن،

د) بازنگاری و تکمیل متن و تدوین نهایی،
ه) مرجع یابی و مستند سازی،
و) یکدست سازی شیوه‌ی نگارش، ترجمه‌ها و اعراب گذاری عبارات،
ز) بازخوانی مدیر مباشر،
ح) بازبینی سرپرست،
ط) ویراستاری فنّی،
ی) ارزیابی کارشناسان گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه،
ک) بررسی در شورای علمی گروه اخلاق و عرفان،
ل) افزودن فهرست‌های گوناگون (موضوعی، کتابنامه، نمایه)
م) صفحه‌آرایی و مقدّمات چاپ

هرچند در تنظیم این سلسله، اصل بر احتراز از تصرف (کاهش و افزایش) بوده است، امّا گاه ضرورت مستندسازی و ساختارمند کردن مباحث، همکاران ما را به اندکی تصرف واداشته است.

سرپرستی کار و نظارت کلی بر سیر امور را این بی‌بضاعت شخصاً برعهده دارم امّا افراد و گروه‌هایی در اجرای مراحل آن، همکاری مجدانه کرده‌اند، لهذا بر حقیر فرض است از یکان یکان همکاران به ویژه دانشور فاضل جناب حجةالاسلام بهمن شریف‌زاده که مدیر مباشر این اقدام ارزنده هستند و الحق بیش‌ترین سهم را در مدیریت، تدوین و تکمیل مجموعه دارند، از صمیم جان سپاسگزاری کنم؛ از اخوان الصفا نیز متواضعانه تقاضا می‌کنم از هر گونه تذکر اصلاحی و تکمیلی دریغ نفرمایند.

علی‌اکبر رشاد

تهران ۱۳۸۱/۶/۱۲

مقدمه

زبان در بین همهٔ اعضاء و جوارح آدمی، با بیشترین آفت روبرو و دست بـه گـریبان است. و به تعبیر دیگر بسیاری از آفات و امراض نفسانی، مستقیم و غیرمستقیم، به زبان مربوط می‌شود، در این میان بیماری‌های درونی انسان به شکل‌های گوناگون در زبان آدمی جلوه‌گر شده، خودنمایی می‌کنند. البتّه خداوند به حکم رحمت واسعهٔ خود، آدمی را به آن چه در درون دارد، کیفر نمی‌کند ولی آن گاه که زشتی‌های درونـی بـه شکـل رفـتارهای ناشایست، از جمله رفتار زبانی ظاهر شود، معصیت قلمداد شده عذاب الاهی گریبانگیر او شده به گناه زبان در آتش قهر الاهی خواهند می‌سوزد.

آفات زبان، گاه به ماده و درون مایهٔ گفتار آدمی، و گاه به حالتی که در آوا و آهنگ او است، مربوط می‌شود، از این رو آفات زبان را می‌توان به دو بخش عمدهٔ «آفت‌های مادی» □= محتوایی□و «آفت‌های صوری» تقسیم کرد که مراد از آفت‌های مادی، محتوای ناشایستی است که به گـفتار کشـیده شـده، بـر زبـان جـاری مـی‌شود و مـراد از آفت‌هـای صـوری، زشتی‌های شکل و صورت آوای انسان است اگر چه بر ماده و محتوایی زیبا، عارض شود.

غیبت، دروغ، بهتان، تهمت و... را می‌توان از آفت‌های مادی زبان به شمار آورد که در آن‌ها، این محتوای سخن است که زشت و ناپسند است در حالی که غنا، نجوا، قهقهه و...، از آفت‌های صوری به شمار می‌روند که چه بسا بر مواد شایسته و نیکی، عارض شـوند. البتّه در بسیاری از مواقع، زبان به آمیزه‌ای از آفت‌های مادی و صوری مبتلا می‌شود چنان که شعر زشت و ناشایست را به غنا آمیخته و آوازه‌خوانی می‌کند یا عیب‌های دیگری را از سر استهزاء به قهقهه بازگو می‌کند.

آن چه از نظر خوانندهٔ محترم جلد چهارم از مجموعه اخلاق الاهی گذشت، چهارده آفت از آفت‌های مهمّ زبان بود و اینک آن چه پیش روی دارد، جلد پنجم از این مجموعهٔ ارجمند است که شامل چهارده آفت دیگر از آفات زبان است که برخی همچون اضلال و امر به منکر و نهی از معروف از اهمیّت فوق‌العاده برخوردارند. البتّه شمار آفت‌های زبان به اندازه‌ای است که ما را بر آن داشت که جلد ششم مجموعه را هم به تبیین برخی دیگر از این آفات اختصاص دهیم که در نتیجه سه جلد از اخلاق الاهی، ویژهٔ بحث از آفات زبان می‌شود، باشد که خداوند متعالی، ما و خوانندهٔ محترم را از گزند این آفات مصون و محفوظ داشته و بر عمر پربرکت معلّم این سطور، استاد بزرگوار حضرت آیت‌اللّه مجتبی تهرانی بیفزاید.

بهمن شریف‌زاده
گروه اخلاق و عرفان
پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی

فصل یکم

اضلال

مَنْ دَعٰی اِلٰی ضَلٰالٍ لَمْ یَزَلْ فِی سَخَطِ اللّٰهِ حَتّٰی یَرْجِعَ مِنْهُ.[1]

هر کس به گمراهی، فرا خواند، تا زمانی که از این رفتار بازگردد، در خشم خدا قرار دارد.

رسول خدا(ص)

مقدّمه

خداوند انسان را با برترین قابلیّت‌ها آفرید تا به بالاترین مرتبهٔ کمال نایل شود، و برای رساندن او به آن مرتبه، پیامبران را برانگیخت تابه راهنمایی او پرداخته، با پرورش و آموزشی شایسته، در این راه، یاری‌اش کنند؛ سپس اوصیای ایشان را به همان کار موظّف ساخت تا با ادامهٔ حرکت پیامبران، راه ایشان را استمرار بخشند. دانشمندان امّت هم، مکلّف به همان تکلیفند؛ چنان که امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

اِنَّ الْعُلَمٰاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِیاءِ اِنَّ الْاَنْبِیاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِیٰناراً وَ لٰا دِرْهَماً وَ لٰکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ... .[2]

همانا دانشمندان وارثان پیامبرانند. همانا پیامبران دینار و درهم به ارث نمی‌گذراند□از آن جهت که پیامبر هستند نه از آن جهت که فردی مانند سایر افراد هستند□؛ امّا دانش به ارث می‌گذارند... .

بسیاری از مردم این مهم را دریافته، به یاری پیامبر شتافتند؛ ولی برخی افراد به علّت‌های گوناگون، در برابر این حرکت ایستاده، دیگران را از کمال نهایی دور می‌سازند؛ به جای راهنمایی، گمراه می‌سازند و به جای تقویت باورهای درست، به تضعیف آن‌ها می‌پردازند و روشن است که این رفتار از جمله آفات بسیار زشت زبان به شمار می‌رود

۱.علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۲، ص۲۲، ح۶۴.

۲.کلینی: کافی، ج۱، ص۳۴، ح۱.

که باید از ابعاد گوناگون به آن نظر کرد تا برای نابود کردنش راه حلّی یافت. در این فصل، از جهات گوناگون به این آفت پرداخته می‌شود که عبارتند از:

۱. تعریف اضلال
۲. اقسام اضلال
۳. نکوهش اضلال از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی اضلال
۵. پیامدهای زشت اضلال
۶. راه‌های درمان اضلال.

۱

تعریف اِضلال[۱]

خارج ساختن دیگری از مسیر و راه درست، به گونه‌ای که نتواند راه صحیح را شناخته و تشخیص دهد، اضلال=گمراه ساختن نامیده می‌شود. از آن‌جاکه با این رفتار، راه راست نزد دیگران گم می‌شود و آن‌ها نمی‌توانند آن را از میان هزاران راه دیگر تشخیص داده، بیابند، آن را گمراه کردن نامیده‌اند، گمراه کننده، دانسته یا ندانسته، با گفتار یا رفتار خویش، فرد را از راه وصول به حقّ، منحرف ساخته، به وادی گمراهی می‌کشاند. او با ایجاد ابهام، حیرت و شکّ در باورهای درست دیگران، ایشان را از معرفت راه راست، دور، و به جهل و سرگردانی مبتلا می‌سازد؛ پس محور اصلی در اضلال، از بین بردن معرفت و باور فرد دربارهٔ راه رسیدن به حقّ و پدید آوردن شکّ و تحیّر دربارهٔ آن است، اگرچه تغییر و تبدیلی در هدف، ایجاد نشده و فقط راه رسیدن به آن در میان هزاران راه انحرافی، گم شود که صد البتّه در پی آن رفتارهای ناشایست، پدیدار و اعمال صالح ناپدید می‌شود و وصول به هدف حقّ، ممکن نخواهد شد چراکه با گم شدن راه، مقصد، دست نیافتنی است اگر چه معلوم و مطلوب باشد. حال با توّجه به تعریف پیشگفته و دقّت در زوایای معنای اضلال، می‌توان به تفاوت آن با رفتارهایی همچون اغوا، ازلال و امر به منکر و نهی از معروف پی‌برد. شایان ذکر است که اغلب به فرق بین این رفتارها توّجه نشده و به یک معنا گرفته شده‌اند در حالی که تفاوت‌های دقیقی بینشان وجود دارد.

تفاوت اِضلال با اِغوا

انحراف از راه راست، گاه با ایجاد شکّ و تردید در خود راه و بدون تبدیل هدف و مقصد،

---

۱. بیراه گردانیدن (تاج المصادر: بیهقی)، گمراه گردانیدن (منتهی الارب)، گمراه کردن (ترجمان تهذیب عادل ص۱۴) (مجمل اللغة) (زوزنی)بیراه کردن (مجمل‌اللغة). دهخدا: فرهنگ لغات، ج۲، ص۲۴۳۳.

انجام می‌گیرد و گاه با تبدیل و تغییر هدف، به صورت طبیعی پدید می‌آید. در اغوا، هدف حقّ به فراموشی سپرده شده و باطل، جای آن را می‌گیرد در حالی که اضلال، خارج ساختن دیگری از راهی است که به هدف حقّ منتهی می‌شود، بدون آن که گمراه کننده، هدف را تغییر دهد[۱] البتّه بدیهی است که با گم شدن راه، وصول به هدف، میسّر نخواهد بود و برای همین گمراهی، سرگشتگی و تحیّر را به دنبال می‌آورد زیرا گمراه، هدف را می‌طلبد در حالی که راه رسیدن به آن را، گم کرده است همانند تشنه‌ای که جویای آب است، ولی راه رسیدن به آن را نمی‌داند پس به دلالت گمراهان به سوی سراب می‌شتابد و چون به آب دست نیافت، متحیر شده، به سوی سراب دیگر حرکت می‌کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا اَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْأنُ ماءً حَتّىٰ اِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً[۲]

تـــرسم نـــرسی بـــه کـــعبه ای اعـــرابـــی کاین راه که می‌روی به ترکستان است[۳]

تفاوت اضلال با ازلال

همان گونه که ممکن است گمراه کننده فقط از راه بحث و گفت‌وگوی به ظاهر علمی، به گمراه کردن دیگری بپردازد، امکان گمراه کردن، از راه آماده ساختن زمینهٔ گناه و به گناه کشاندن افراد که ادامهٔ آن، نتیجه‌ای جز گمراهی نخواهد داشت نیز وجود دارد و از همین جا می‌توان به فرق میان «اضلال» و «ازلال» پی برد. ازلال به معنای آماده ساختن زمینهٔ قلبی دیگری، برای پذیرش وسوسه‌های شیطانی و لغزاندن او در ورطهٔ گناه است. عامل ازلال، با گفتار و رفتارش دیگری را برای ارتکاب گناه آماده، و مقدّمات قلبی گناه را مهیّا می‌سازد؛ ولی روشن است که به صورت غالب، کسی با ارتکاب گناه در بار نخست، باورهای خویش را از دست نمی‌دهد؛ اگر چه در حال گناه، ایمان نداشته باشد؛ ولی پس از گناه، نفس لوّامه، به ملامت او پرداخته، او را محکوم می‌سازد؛ البتّه با تکرار گناه و

---

۱. علاّمه طباطبائی (ره) در ذیل آیهٔ لااِکْراهَ فِی‌الدّینِ... می‌فرماید: «ضلالت» به معنای انحراف از راه با در نظر داشتن هدف و مقصد است ولی «غی» به معنای انحراف از راه با نسیان و فراموشی هدف است. (المیزان، ج۲، ص۳۶۰).

۲. نور(۲۴): ۳۹.

۳. سعدی: گلستان، باب ۲، حکایت ۶.

استمرار آن، چه بسا باورهای فرد تغییر کند و ضلالت پدیدار شود؛ امّا اضلال، تغییر باورهای فرد است؛ اگر چه این کار با لغزاندن مکرّر او صورت پذیرد؛ پس ازلال ممکن است مقدّمهٔ ضلالت و گمراهی شود؛ ولی ماهیّتی متفاوت با اضلال دارد. ازلال، منحرف ساختن فرد در عمل و رفتار، بدون تغییر باور او به زشتی آن است؛ در حالی که اضلال، منحرف ساختن وی با تغییر و دگرگونی باورهای او است؛ حال چه این باورها به اعمال و رفتار او مربوط بوده یا دربارهٔ مسائل اعتقادیش باشد؛ گاه از آدمی رفتار زشتی سر می‌زند و او خود به زشتی رفتارش معتقد است؛ ولی گاه به گونه‌ای منحرف می‌شود که رفتار خود را زشت ندانسته و ناپسند نمی‌شمرد. در حالت اوّل، ارتکاب آن رفتار، زلّت و لغزش او بوده و در حالت دوّم، او گمراه شده است.

تفاوت إضلال با امر به‌منکر و نهی ازمعروف

گمراه ساختن افراد، با ایجاد تردید در باورهای ایشان پدید آمده و به معنای مبتلا ساختن آن‌ها به جهل و سرگردانی است. این رفتار ناپسند با توّجه به حوزهٔ شناخت و اعتقاد افراد، تحقّق یافته، بر باورهای ایشان اثر می‌گذارد؛ در حالی که امر به منکر و نهی از معروف هم مانند ازلال، اغلب به حوزهٔ عمل مربوط بوده و به صورت مستقیم، با باورها مرتبط نیست به این معنا که دستور بر بدی‌ها و بازداشتن از خوبی‌ها، به انجام و ترک رفتارها مربوط بوده و به حوزهٔ باور آدمی دربارهٔ رفتارها مربوط نمی‌شود در حالی که اضلال به باورها مرتبط است؛ البتّه روشن است که عمل آدمی، بر باورهای او اثر می‌گذارد تا آن جا که کفر عملی را به شرط تکرار و استمرار، سبب کفر اعتقادی دانسته‌اند و این نیست، مگر از جهت اثری که عمل، بر اعتقاد دارد؛ ولی به هر حال، حوزهٔ عمل، غیر از حوزهٔ اعتقاد و باور است؛ اضلال به حوزهٔ اعتقاد و باور مربوط است؛ در حالی که امر و نهی، به حوزهٔ عمل انسان مربوط می‌شود اگرچه هدف نهایی از آن، نابودی باورهای دیگران باشد که در این حال، امر و نهی مقدّمه یا مصداق اضلال هم خواهد بود. هدایت کردن و راهنمایی نیز که مقابل اضلال قرار دارد، به همین حوزه مربوط بوده، با امر به معروف و نهی از منکر، متفاوت است، از این رو فقیهان در باب وجوب یا عدم وجوب

هر کدام به بحث و بررسی مستقلی پرداخته و بسیاری از ایشان، حکم راهنمایی و هدایت را متفاوت با حکم امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند که این خود، گویای تفاوت میان این دو رفتار است. همچنین گمراه ساختن، افزون بر آن که به سبب دستور و امر و نهی، ممکن و میسّر است، به صورت‌های دیگر هم امکان دارد. چه بسیار خواهش‌ها، التماس‌ها، حکایت‌ها، نصیحت‌ها و... که سبب گمراهی دیگران از مسیر حقّ می‌شود؛ در حالی که دستور و سفارشی از سوی گمراه کننده در کار نبوده است؛ حال آن که امر به منکر و نهی از معروف، جز با حالت دستوری، محقّق نمی‌شود.

۲

اقسام إضلال

گمراه ساختن از مسیر حقّ را می‌توان به اعتبارهای گوناگون به اقسام مختلف تقسیم کرد:

أ.اقسام إضلال به‌اعتبار قصد و آگاهی گمراه‌کننده

۱.إضلال آگاهانه: فرد مبتلا به این آفت، در بسیاری از موارد، با آگاهی از پیامد کردار ناشایستش، دیگران را از مسیر درست خارج می‌سازد. او می‌داند که گفتارش مایهٔ گمراهی می‌شود، پس با وجود این آگاهی، به سخن گفتن برای دیگران پرداخته، بذر ضلالت می‌افشاند. تحریف کنندگان کتاب‌های آسمانی و جاعلان حدیث، از مصادیق این قسم به شمار می‌روند.[۱]

اضلال آگاهانه با توّجه به قصد گمراه کننده به دو قسم تقسیم می‌شود:

یک. إضلال آگاهانه باانگیزهٔ گمراه‌کردن: گمراه کننده در چنین حالی با آگاهی از نتیجهٔ رفتارش و با قصد گمراه کردن، سخن می‌گوید.

دو. إضلال آگاهانه بدون‌انگیزهٔ گمراه‌کردن: گمراه کننده در این قسم با وجود آگاهی از نتیجهٔ رفتارش، بدون آن که انگیزهٔ خارج کردن دیگری از راه درست را داشته باشد، به اضلال تن در می‌دهد. او برای دست‌یابی به خواسته‌هایی دیگر از قبیل حفظ وجههٔ علمی در هنگام روبرو شدن با پرسشی که پاسخ صحیح آن را نمی‌داند، چه بسا به پاسخی که می‌داند نادرست است، روی می‌آورد، هدف او از این رفتار، گمراه کردن دیگری نیست، امّا برای حفظ جایگاهش؛ خود را ناچار از این کار می‌بیند. همچنین چه بسیار افرادی که با وجود آگاهی از تأثیر ناشایستی که نحوهٔ پوشش، گفتار و سایر رفتارشان بر دیگران

۱.گویند ابن ابی العوجاء زندیق، پیش از کشته شدن، گفت: حال که مرا می‌کشید بدانید که من چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام و حرام را حلال و حلال را حرام ساخته‌ام.(طبری: تاریخ، ج۸، ص۴۸)

می‌گذارد، با انگیزه‌های گوناگونی، غیر از گمراه کردن، به حرکت‌های خویش، ادامه می‌دهند، برای نمونه فرد، اهل دروغ است و می‌داند دروغ گفتنش در محیط خانه، تأثیر بدی بر خانواده‌اش داشته، عقیده به زشتی دروغ را سست ساخته و نابود می‌کند، ولی با وجود این، برای تأمین منافع، از دروغ گفتن در حضور فرزندانش، پرهیز نمی‌کند. همچنین او می‌داند دیدن تصاویر مبتذل، موجب گمراهی فرزندانش می‌شود، ولی برای ارضای خویش، به پیامد زیانبار رفتارش اعتنا نمی‌کند.

۲. **إضلال ناآگاهانه**: گاه انسان از این که گفتارش سبب گمراهی دیگران می‌شود، بی اطّلاع است. او نمی‌داند که سخنانش، دیگران را به بی‌راهه برده و از راه درست منحرف می‌سازد، او از حقایق آگاه نبوده و از روی نادانی سخن می‌گوید و خود نمی‌داند که آگاه نیست و باورهایش غلط است، افکار خود را درست و مطابق شرع و عقل پنداشته، به ترویج آن‌ها اقدام می‌کند و یا با ارائهٔ باورهای درست خود در موقعیّت‌های نامناسب و یا دفاع ناشیانه و ضعیف از آن‌ها، برخی را از مسیر صحیح، طرد کرده، گمراه می‌سازد. جدال افراد کم توان، در دفاع از آموزه‌های دینی، چه بسا به شکست ایشان انجامیده، سبب پیدایش تردید در حاضران جلسهٔ بحث شود. شخص کم توان با انگیزهٔ دفاع از دین و ارشاد به بحث می‌پردازد؛ ولی تأثیری بر خلاف خواسته‌اش، بر جمع حاضران گذاشته و ایشان را بی ایمان می‌سازد.

همچنین گاه آدمی با آن که از حقایق بی‌خبر است؛ ولی از جهل خود با خبر بوده و با این حال به اظهارنظر دربارهٔ آن چه نمی‌داند، می‌پردازد. پس او ناآگاهی است که از حال خویش با خبر است و به دلیل ناآگاهیش از حقیقت، به درست یا نادرست بودن مطالبش، یقین ندارد؛ البته اگر چه او در این حال، به غلط بودن مطالبش، قطع ندارد؛ ولی احتمال نادرستی آن‌ها را داده و با این حال سخن می‌گوید.

ب. اقسام إضلال به اعتبار شمار مخاطبان

۱. **إضلال فردی انفرادی** حوزهٔ رفتار گمراه کننده، گاه کوچک بوده، برخی افراد را شامل می‌شود. او با افراد، به صورت انفرادی برخورد داشته، ایشان را گمراه می‌سازد؛ برای نمونه

در ارتکاب گناهی به‌کمک برخی افراد نیاز دارد؛ از این رو، باورهای صحیح و بازدارندهٔ ایشان را سست ساخته، از میان می‌برد تا بتواند آن‌ها را به آن چه می‌خواهد متمایل سازد و بهرهٔ لازم را از ایشان ببرد.

۲. **إضلال جمعی اجتماعی**: گاه گمراه کننده در چنان موقعیّت اجتماعی، علمی و...، قرار می‌گیرد که سخن او در اجتماع اثر می‌کند و سبب گمراهی جمع بزرگی از انسان‌ها می‌شود؛ البتّه میزان حوزهٔ تأثیر او، به مرتبهٔ اجتماعی او بستگی دارد؛ از این رو هر قدر، رتبه‌اش بالاتر، و اعتبارش بیش‌تر باشد، تأثیرش بیش‌تر و عمیق‌تر خواهد بود. اگر گفتار معلّمی فقط شاگردانش را متأثر سازد، گفتار پیشوایی، قوم او را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

ج.اقسام إضلال به‌اعتبار مسیر

مسیر حق، از باورهای اصلی یا اصول اعتقادی دین، و باورهای فرعی یا فروع دین تشکیل شده است؛ پس اضلال به این اعتبار، به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. **إضلال در اصول**: ایجاد تردید در باورهای اصلی =اصول اعتقادی، از مهم‌ترین اقسام اضلال به شمار می‌رود؛ چرا که این باورها، در تحقّق دین نقش اساسی داشته و سایر باورهای دین، به آن‌ها وابسته است؛ پس اگر در این باورها تردیدی، ایجاد شود، به همهٔ باورهای دیگر سرایت کرده، همه چیز را مشکوک خواهد ساخت.

۲. **إضلال در فروع**: گمراه ساختن مردم از آن چه نقش فرعی در دین دارد نیز خارج ساختن از مسیر حقّ است. ایجاد شکّ در احکام عملی و آموزه‌های اخلاقی دین، از سنخ اضلال در فروع است و از آن جا که فروع خود به دو قسم «لازم»= واجب و حرام و «غیرلازم»= مستحب و مکروه تقسیم می‌شود (امور مباح چون در شمار معروف و منکر دینی جا نمی‌گیرد، اضلال در آن بی‌معنا است)، پس اضلال در فروع را می‌توان به دو قسم ذیل تقسیم کرد:

یک. اضلال در فروع لازم: گاه اضلال با ایجاد تردید و نابود ساختن باورهای دیگران دربارهٔ احکام و آموزه‌های واجب یا حرام، انجام می‌شود؛ بی‌ایمان کردن مردم نسبت به نماز، روزه، حجّ، امر به معروف، نهی از منکر و ...،و بی ایراد جلوه دادن گناهانی همچون

نگاه به غیر محارم، گوش کردن به غنا، تجمّل‌گرایی در حدّ اسراف و...، از مصادیق این قسم به شمار می‌رود.

دو. اضلال در فروع غیر لازم: نابود کردن باورهای دیگران دربارهٔ امور مستحبّ و مکروه نیز از اقسام اضلال به شمار می‌رود. امور مستحبّ همچون زینتی بر گردن امور واجب است که نابودی آن از زیبایی و طراوت امور واجب خواهد کاست و انجام و تکرار آن، به فرد و جامعه، تعالی خواهد بخشید، انجام و ادامهٔ امور مکروه هم، زمینه‌ساز رفتارهای حرام شده، و جامعه را از تکامل باز خواهد داشت، پس گمراه کردن مردم از فروع غیرلازم، تأثیر فراوانی در رشد یا سقوط جامعه می‌گذارد. ترغیب مردم به تجمّل‌گرایی و منحرف ساختن ایشان از ساده زیستی را می‌توان از مصادیق این قسم به شمار آورد.

د.اقسام إضلال به‌اعتبار وسیله

۱. **إضلال‌گفتاری**: گمراه کردن، به صورت معمول با سخن گفتن پدید می‌آید. آدمی با استفادهٔ نادرست از زبان، دیگران را از مسیر حقّ خارج، و به وادی سرگشتگی وارد می‌سازد؛ از این روی است که اضلال، از آفات زبان شمرده می‌شود.

۲. **إضلال‌نوشتاری**: نوشتن مقالات و کتاب‌های گمراه کننده را اضلال نوشتاری گویند. نویسنده با قلم خویش به منحرف ساختن خوانندگان می‌پردازد و از آن جا که نوشته‌ها، عمری بسیار بیش‌تر و طولانی‌تر از گفته‌ها دارند، این اضلال بسی بزرگ‌تر از اضلال گفتاری است. گاه یک کتاب سبب انحراف ده‌ها نسل از آدمیان می‌شود.

۳. **إضلال‌رفتاری**: رفتار نادرست افراد موجّه و معتبر، چه بسا باعث گمراهی دیگران می‌شود. سخن گفتن از دین، ایمان و پاکی از سویی، و عمل نکردن یا بد عمل کردن به آن‌ها از سوی دیگر، سستی اعتقادات و باورهای مردم به دین و نفوذ تردید در ایمان آن‌ها را در پی خواهد داشت و باعث گمراهی ایشان می‌شود. چه بسیار گمراهی‌ها که از دیدن تغایر میان گفتار و عمل پدید آمده و در مقابل، چه بسیار هدایت‌ها که با دیدن عمل گوینده به گفتارش به وجود آمده است. نحوهٔ پوشش، آرایش و دیگر رفتارها، نقش مهمّ و به سزایی

در گمراهی یا هدایت دیگران داشته و چه بسا اثر آن بسیار شدیدتر از گفتار باشد چنان که می‌توان آن را از کلام امام صادق(ع) برداشت کرد، آن جا که می‌فرماید:

كُونُوا دُعٰاةَ النّٰاسِ بِأَعْمٰالِكُمْ وَ لا تَكُونُوا دُعٰاةً بِأَلْسِنَتِكُمْ[۱]

مردم را با عمل‌هایتان (به حقّ) دعوت کنید و دعوت کنندهٔ با زبان نباشید.

همچنین در بیان علّت دعوت عملی فرمود:

كُونُوا دُعٰاةَ النّٰاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الْاِجْتِهٰادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ.[۲]

مردم را به غیر زبان‌هایتان= با اعمالتان (به حقّ) دعوت کنید تا از شما، کوشش و راستی و پرهیزکاری ببینند.

هـ. اقسام اِضلال به‌اعتبار روش:

گمراه کنندگان برای تحقّق هدف ناشایستشان از شیوه‌های گوناگونی بهره می‌گیرند که عبارتند از:

۱. **نفی باورها:** گمراه کننده، در این حال می‌کوشد باورهای دیگری را از بین ببرد تا او را از مسیر حقّ خارج سازد. او گاه به شکل قطعی با باورهای دیگری در افتاده و با حالی جزمی به ردّ باورها می‌پردازد و گاه با افکندن شبهه در ذهن مخاطب، او را دربارهٔ باورهایش، به تردید مبتلا می‌سازد و آن گاه برای نابودی باورها می‌کوشد.

گمراه کننده با تکیه بر پیشرفت‌های دانش، صنعت و تکنولوژی از سویی، و عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی از سوی دیگر، به ایجاد شکّ و شبهه در باورهای دینی مردم پرداخته و این باورها را علت ضعف و ناتوانی ملّت‌های مسلمان معرّفی می‌کند تا سرانجام مردم، پشت بر باورهای دینی صحیح خود کرده و به بیراهه بروند.

۲. **بدعت و نوآوری:** یکی از شیوه‌های معمول و رایج گمراه کنندگان در گمراه کردن مردم، ایجاد باورهای جدید، متفاوت و مخالف با باورهای درست مردم است. آن‌ها با ایجاد

---

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج۶۷، ص۳۰۹، ح۳۸.
۲. همان، ج۵، ص۱۹۸، ح ۱۹.

فکرهای نو و جذّاب، می‌کوشند اذهان مردم را به خود متوّجه، و از باورهای صحیح منحرف سازند. تاریخ از بدعت گذران در مکاتب و ادیان الاهی حکایت فراوان دارد که گروه بزرگی از مردم را به خود جذب، و گرد آورده، و میان امّت پیامبران، شکاف، و جدایی ایجاد کرده‌اند. فرقه‌های گوناگونی که پس از حضرت موسا(ع) و حضرت عیسا(ع) و رسول خدا(ص) در بین امتّ‌های ایشان پدید آمد، همه از تراوشات فکر ناسالم بدعت‌گزاران بوده است.[1]

همچنین دروغگویانی که در طول تاریخ، ادّعای نبوّت کرده و گروهی از مردم را به دنبال خویش کشانده‌اند، از نوآوران به شمار می‌روند.

۱. امام باقر(ع) می‌فرماید:...اِنَّ الْیَهُودَ تَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِ مُوسیٰ(ع) عَلی اِحْدیٰ وَ سَبْعینَ فِرْقَةً مِنْها فِرْقَةٌ فِی‌الْجَنَّةِ وَ سَبْعونَ فِرْقَةً فِی‌النّارِ وَ تَفَرَّقَتِ النَّصاریٰ بَعْدَ عیسیٰ(ع) عَلَی‌اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعینَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْها فِی‌الْجَنَّةِ وَ اِحْدیٰ وَ سَبْعُونَ فِی‌النّارِ وَ تَفَرَّقَتْ هٰذِهِ الْاُمَّةُ بَعْدَ نَبِیِّها(ص) عَلیٰ ثَلاثَ وَ سَبْعینَ فِرْقَةً اثْنَتانِ وَ سَبْعونَ فِرْقَةً فِی‌النّارِ وَ فِرْقَةٌ فِی‌الْجَنَّةِ... همانا یهود پس از موسا(ع) به هفتاد و یک فرقه، منشعب شدند، یکی از آن فرقه‌ها در بهشت، و هفتاد فرقه در دوزخند. نصارا (مسیحیان) پس از عیسا(ع) به هفتاد و دو فرقه منشعب شدند، یکی از آن‌ها در بهشت و هفتاد و یک فرقه در دوزخند. این امّت (مسلمانان) پس از پیامبرشان به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شوند که یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه در دوزخند. (کلینی: کافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۳).

۳

نکوهش إضلال از دیدشرع

اضلال، اقدامی در برابر بعثت انبیا و تکلیف اوصیا و عالمان است؛ زیرا ایشان، مردم را به راه راست فرا می‌خوانند و گمراه کننده، مردم را از این راه، منحرف می‌سازد؛ از این روی، اضلال، از زشت‌ترین رفتارهای بشر به شمار می‌رود.

امام صادق(ع) دربارهٔ این گفتهٔ خداوند متعالی در قرآن کریم که فرمود:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَميعاً وَ مَنْ اَحْياها فَكَاَنَّما اَحْيَا النّاسَ جَميعاً.[۱]

هر کسی دیگری را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، گویا همهٔ مردم را کشته و کسی که او را زنده سازد، گویا همهٔ مردم را زنده ساخته است.

می‌فرماید:

مَنْ اَخْرَجَها مِنْ ضَلالٍ اِلى هُدًى فَكَاَنَّما اَحْياها وَ مَنْ اَخْرَجَها مِنْ هُدًى اِلى ضَلالٍ فَقَدْ قَتَلَها.[۲]

کسی که او را از گمراهی به سوی هدایت خارج سازد، گویا او را زنده ساخته و کسی که او را از هدایت به سوی گمراهی خارج سازد، پس به تحقیق او را کشته است.

امام(ع) به نقلی دیگر بر همین نکته، سوگند یاد می‌کند.

... وَ مَنْ اَخْرَجَها مِنْ هُدًى اِلى ضَلالٍ فَقَدْ وَ اللّٰهِ اَماتَها.[۳]

و کسی که او را از هدایت به سوی گمراهی خارج سازد، همانا سوگند به خدا که او را کشته است.

---

۱. مائده(۵):۳۲.

۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۲۱۰، ح۱.

۳. علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۲، ص۱۶، ح۳۳.

گمراه ساختن دیگران به اندازه‌ای ناپسند است که خشم الاهی را در پی خواهد داشت و هر رفتاری که خشم خدا را در پی داشته باشد، از گناهان بزرگ به شمار می‌رود.

امام صادق(ع) به نقل از امام باقر(ع)، و ایشان به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

مَنْ دَعٰی اِلٰی ضَلٰالٍ لَمْ یَزَلْ فِی سَخَطِ اللّٰهِ حَتّٰی یَرْجِعَ مِنْهُ.[۱]

هر کس به گمراهی فرا خواند، پس همیشه در خشم خدا قرار می‌گیرد تا وقتی از این رفتار باز گردد.

امام باقر(ع) در تفسیر این آیه از آیات قرآن کریم که:

وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ

فرمود:

هَؤُلاَءِ أَهْلُ الْبِدَعِ وَ الشُّبَهاتِ وَ الشَّهَوَاتِ یُسَوِّدُ اللَّهُ وُجُوهَهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ.

ایشان اهل بدعت‌ها و شبهه‌ها و شهوت‌ها هستند. خداوند، چهرهٔ ایشان را در روزی که با او ملاقات می‌کنند، سیاه می‌گرداند.

همچنین ایشان در تفسیر این آیه از قرآن که:

هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالأَخْسَرِینَ أَعْمٰالاً الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً.[۲]

فرمود:

هُمُ النَّصَارَی وَ الْقِسِّیسُونَ وَ الرُّهْبَانُ وَ أَهْلُ الشُّبَهَاتِ وَ الأَهْوَاءِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ الحَرُورِیَّةُ وَ أَهْلُ الْبِدَعِ.[۳]

که اهل شبهه و بدعت را در شمار این گروه قرار داده‌اند و این، نشان دهندهٔ شدّت نفرت شریعت از گمراه ساختن مردم از راه شبهه اندازی و نوآوری در دین است.

بزرگی برخی از اقسام این گناه تا اندازه‌ای است که سبب جاودانگی در آتش قهر الاهی می‌شود. گمراه ساختن مردم از اصول باورهای دینی، چنان زشت و ناپسند است که هم گمراه شده و هم گمراه کننده را گرفتار عذابی جاودانه می‌سازد.

---

۱. همان،ص ،ح۶۴.

۲. کهف(۱۸): ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. حر عاملی: وسائل‌الشیعه، ج۲۷، ص۱۷۲، ح۳۳۵۲۳.

امام زین العابدین(ع) در تبیین این آیه از قرآن کریم که:

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.[۱]

و برای شما در قصاص، زندگانی است ای صاحبان خرد،شاید شما تقوا پیشه کنید.

فرمود:

عِبادَ اللّٰهِ هٰذا قِصاصُ قَتْلِكُمْ لِمَنْ تَقْتُلُونَهُ فِي الدُّنْيا وَ تُفْنُونَ رُوحَهُ أَوَ لٰا أُنَبِّئُكُمْ بِأَعْظَمَ مِنْ هٰذَا الْقَتْلِ وَ يُوجِبُ اللّٰهُ عَلٰى قاتِلِهِ مٰا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هٰذَا القِصاصِ قالُوا بَلٰى يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ قالَ أَعْظَمُ مِنْ هٰذا الْقَتْلِ أَنْ تَقْتُلَهُ قَتْلاً لٰا يَنْجَبِرُ وَ لٰا يَحْيا بَعْدَهُ أَبَداً قالُوا مٰا هُوَ قالَ أَنْ يُضِلَّهُ عَنْ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ(ص) وَ عَنْ وِلٰايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طٰالِبٍ(ع) وَ يَسْلُكَ بِهِ غَيْرَ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يُغْوِيَهُ بِاتِّباعِ طَرِيقِ أَعْدٰاءِ عَلِيٍّ(ع) وَ الْقَوْلِ بِإِمٰامَتِهِمْ وَ دَفْعِ عَلِيٍّ(ع) عَنْ حَقِّهِ وَ جَحْدِ فَضْلِهِ فَهٰذا هُوَ الْقَتْلُ الَّذِي هُوَ تَخْلِيدُ هٰذَا الْمَقْتُولِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ فَجَزٰاءُ هٰذَا الْقَتْلِ مِثْلُ ذٰلِكَ الْخُلُودِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ.[۲]

بندگان خدا! این قصاص قتل شما است برای کسی که او را در دنیا کشته، روحش را فانی ساختید. آیا شما را از بالاتر از آن قتل خبر دهم و آن چه خداوند بر قاتلش، لازم می‌کند که برتر از این قصاص است؟ عرض کردند: آری، ای فرزند رسول خدا(ص)! حضرت فرمود: بالاتر از این قتل، آن است که چنان به قتل برسانی که جبران نشود وپس از آن هیچ وقت زنده نشود. عرض کردند: آن چیست؟ فرمود: گمراه کردن از رسالت (ص) محمّد(ص) و از ولایت علی‌بن‌ابی طالب(ع) و قراردادن او در راهی غیر از راه خدا و اغوای او به پیروی راه دشمنان علی(ع) و عقیدهٔ به امامت ایشان=امامت دشمنان علی(ع) و دفع علی(ع) از حقّش و انکار فضلش؛ پس این، قتلی است که جاودان کردن این مقتول در آتش دوزخ است؛ پس مجازات این قتل مثل مجازات مقتول، جاودانگی در آتش دوزخ خواهد بود.

---

۱. بقره (۲): ۱۷۹.

۲. علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۲، ص۲۳ ،ح۶۹.

گمراه ساختن مردم از فروع دین نیز مورد نکوهش شدید شریعت است. فروع دین، راه کمال و برنامهٔ عملی سعادت بشر به شمار می‌رود؛ پس اضلال در آن‌ها، منحرف ساختن بشر از راه سعادت و کشاندن به راه شقاوت و هلاکت است. اظهار نظر در مسائل دینی، بدون بهره داشتن از مقدّمات و دانش لازم، سبب گمراهی دیگران می‌شود.

امام صادق(ع) فرمود:

إِيَّاکَ و خَصْلَتَيْنِ ففيهِمَا هَلَکُ مَنْ هَلَکَ إِيَّاکَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرأْيِکَ أَوْ تَدِينَ بِمَا لاَ تَعْلَمُ.[1]

از دو خصلت برحذر باش که در آن‌ها نابودی هلاک شونده است: بر حذر باش از این که برای مردم به سلیقه و ذوق شخصی خود فتوا دهی یا به آن چه نمی‌دانی، معتقد شوی.

آدمی نباید دربارهٔ آن چه نمی‌داند، اظهار نظر کند به ویژه اگر آن چیز از اموری باشد که سعادت و شقاوت دیگران به درک درست یا نادرست آن، بستگی داشته باشد پاسخ‌های ناآگاهانه به پرسش‌های اعتقادی مردم، چه بسا سبب پیدایش باورهای نادرست در ایشان شود و راهنمایی‌های بی‌پایه در موضوع‌های اخلاقی و سلوکی، چه بسا طالبان قُرب را به وادی سردرگمی و حیرت بکشاند چه بسیار سخنان بی سند که بر زبان‌ها جاری شده و موجب گمراهی گروه بزرگی از مردم شده است.

امام باقر(ع) فرمود:

مٰا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا وَ مٰالَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اَللّٰهُ اَعْلَمُ اِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْاٰيَةَ يَخِرُّ فِيهٰا اَبْعَدَ مٰا بَيْنَ السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ.[2]

آن چه را می‌دانید، بگویید و آن چه را نمی‌دانید بگوید خدا داناتر است. همانا انسان (ناآگاه) برداشتی از آیه می‌کند که با آن، در فاصله‌ای (با معنای حقیقی آیه) دورتر از فاصلهٔ میان آسمان و زمین، قرار می‌گیرد.

آدمی با گفتن آن چه نمی‌داند، حقّ خداوند را زیر پا می‌گذارد. زرارة‌بن‌اعین که از یاران

---

۱. کلینی: کافی، ج۱، ص۴۲، ح۲.

۲. حرعاملی: وسائل‌الشیعهٔ، ج۲۷، ص۲۲، ح۲۳۱۰۴.

نیک امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است می‌گوید از امام باقر(ع) پرسیدند که حقّ خداوند بر بندگان چیست؟ امام(ع) فرمود:

اَنْ یَقُولُوا مٰا یَعْلَمُونَ وَ یَقِفُوا عِنْدَ مٰا لٰا یَعْلَمُونَ.[۱]

فقط آن چه را می‌دانند بگویید و دربارهٔ آن چه نمی‌دانند، توّقف کنند.

هشام‌بن سالم هم که از یاران خوب امام صادق(ع) است، از امام(ع) همین مطلب را می‌پرسد، پس امام(ع) می‌فرماید:

اَنْ یَقُولُوا مٰا یَعْلَمُونَ وَ یَکُفّوا عَمّٰا لٰا یَعْلَمُونَ فَاِذٰا فَعَلُوا ذٰلِکَ فَقَدْ اَدّوا اِلَی اللّٰهِ حَقَّهُ.[۲]

فقط آن چه را می‌دانند بگویند و دربارهٔ آن چه نمی‌دانند، توقّف کنند، پس اگر چنین کردند، به تحقیق حقّ خدا را ادا کرده‌اند.

البته گاه شرم از اظهار نادانی است که موجب پاسخ دادن انسان به پرسشی که جوابش را نمی‌داند، می‌شود ولی باید توجّه داشت که پاسخ ناآگاهانه، ممکن است دیگران را از مسیر حقّ، خارج ساخته، گمراه کند و این نتیجه به مراتب از شرم او ناخوشایندتر است، از این رو در چنین حالی نباید از گفتن «نمی‌دانم» شرم کرد چنان که امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

لٰا یَسْتَحْیِیَنَّ اَحَدٌ مِنْکُمْ اِذٰا سُئِلَ عَمّٰا لٰا یَعْلَمُ اَنْ یَقُولَ لٰا اَعْلَمُ.[۳]

هیچ یک از شما نباید از گفتن نمی‌دانم، در پاسخ پرسش از آن چه نمی‌داند، شرم کند.

شرم از آن چه زشت و ناپسند است، روا و پسندیده است، ولی از چیزی که زشت و زننده نیست، پس نباید از اظهارش، حیا کرد.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

اَلا لایَسْتَقْبِحَنَّ مَنْ سُئِلَ عَمّٰا لا یَعْلَمُ اَنْ یَقُلَ لااَعْلَمُ.[۴]

آگاه باشید! نباید زشت پندارد گفتن نمی‌دانم را، کسی که از او دربارهٔ چیزی که

---

۱. همان، ص۲۳، ح۳۳۱۰۸.
۲. همان، ص۲۴، ح۳۳۱۰۹.
۳. صبحی صالح: نهج‌البلاغه، ص۴۲۸، ح۸۲.
۴. همان.

نمی‌داند، سئوال شود.

جدال شخص ناتوان در دفاع از دین نیز به سبب پیامدهای زیانبارش، مورد نکوهش شریعت قرار گرفته است؛ زیرا این رفتار، به جای آن که به سود دین تمام شود، به زیان دین خاتمه می‌یابد و دینداران را از باورهای خویش، دور می‌سازد.

نکوهش شدید شرع از این رفتار زشت، گویای بزرگی این گناه بوده، آن را در شمار گناهان بزرگ جای می‌دهد؛ بنابراین، اضلال، حرام، و گمراه کننده، مستحقّ مجازات الاهی است.

٤

ریشه‌های درونی اضلال

اضلال نیز مانند سایر آفات زبان، دارای ریشه‌های درونی است که عبارتنداز:

۱. **حبّ ریاست:** بسیاری از اضلال‌ها در طول تاریخ، برای حفظ تاج و تخت بوده و هست. دوست داشتن مقام و موقعیّت، از اموری است که آدمی را به ارتکاب رفتارهای زشت گوناگون وامی‌دارد که از جملهٔ زشت‌ترین آن‌ها، گمراه ساختن مردم است. فرد مبتلا می‌داند که آگاهی مردم از راه صحیح و اعتقاد ایشان به باورهای درست، آن‌ها را از پذیرش بسیاری از خواسته‌های او بازداشته، به مقاومت و مخالفت وامی‌دارد؛ پس می‌کوشد با دور ساختن ایشان از باورهای صحیح و ایجاد باورهای نادرست، بقای موقعیّت و ریاست خویش را تضمین سازد. بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس و همهٔ حکومت‌های ستمگر، از این شیوه، فراوان بهره برده و در این راه، هزینه‌های بسیار صرف کرده‌اند. همچنین گاه صاحبان مقام برای حفظ موقعیّت خویش، از گفتن آن چه نمی‌دانند، ابایی نداشته و با پاسخ‌های نادرست خود، موجب گمراهی دیگران می‌شوند. آن‌ها اگر چه در این حال قصد گمراه کردن دیگران را ندارند، ولی برای حفظ وجههٔ خویش، از گفتن نمی‌دانم پرهیز کرده و دربارهٔ آن چه نمی‌دانند، اظهار نظر می‌کنند. در این حال اگر چه جهل زمینه اضلال را فراهم می‌کند، ولی انگیزهٔ رفتار در واقع هوای نفس است، زیرا حبّ ریاست او را به سخن گفتن از آن چه نمی‌داند واداشته است. این حالت را به ویژه در میان دانشمندان، می‌توان مشاهده کرد.

۲. **چشمداشت:** دانشمندان دربار حاکمان ستمگر یا کسانی که خواهان راه یافتن به دستگاه ایشان بودند، برای دست یافتن به مال و مقام، به درست جلوه دادن باورهای و خواسته‌های نادرست ستمگران، همّت گماشته و چه بسیار اضلال‌ها که پدید آورده‌اند.

کتاب‌های آسمانی را مطابق میل ایشان تفسیر کرده و بر هواهای نفسانی ایشان صحّه گذاشته و بر آن‌ها، دلیل‌ها اقامه کرده‌اند. چه تحریف‌ها که از همین روی، در کتاب‌های مقدّس پیامبران گذشته انجام گرفته و چه جعل‌ها که به پیامبران، نسبت داده شده است. تاریخ، گویای جعل‌های فراوان ابوهریره،[1] به انگیزهٔ گرفتن درهم و دینار از دستگاه بنی‌امیّه است. او که فقط در سال‌های آخر حیات رسول خدا(ص) سال هفتم هجرت به هنگام غزوهٔ خیبر به او ایمان آورد و در شمار اصحاب پیامبر(ص) قرار گرفت، صدها حدیث بیش‌تر از عایشه که سال‌ها همسر پیامبر بود، و امیرمؤمنان علی(ع) که در تمام مدّت بیست و سه سال رسالت پیامبر(ص) همراه و صاحب سرّ او بود، از رسول خدا(ص) نقل کرد احادیثی که وی از پیامبر نقل کرده بالغ بر ۵۳۷۴ حدیث می‌شود تا آن جا که عایشه به شدّت او را سرزنش، و به جعل حدیث متّهم ساخت.[2]

چشم طمع داشتن به شخص یا نیرو و توان او برای ارتکاب گناهان گوناگون نیز، می‌تواند سبب اضلال باشد. گمراه کننده می‌کوشد تا باورهای صحیح و بازدارنده از گناه شخص را سست و سپس نابود کند تا به او یاکمک او، مرتکب گناه شود.

۳.حسد: حسادت به مقام، جایگاه و... دیگری، انسان را به رفتارهای زشت گوناگون وامی‌دارد، گاه آدمی با بیان عیب‌های دیگری می‌کوشد او را از چشم‌ها انداخته، پست و حقیر سازد، گاه با زدن بهتان یا تهمت از ارزش او می‌کاهد و گاه با گمراه ساختن و تغییر باورهای درست او، سعی می‌کند، او را شکست داده یا در دیدهٔ خوبان، بد جلوه دهد. او در این حال می‌داند که دیگری با گفتار و کردار و پندار درست به چنین منزلتی دست یافته است، پس می‌کوشد به گونه‌ای او را بفریبد و از مسیر حقّ خارج سازد که جایگاهش را از دست بدهد. حسادت به پیروزی‌های پی‌درپی دیگری در عرصه‌های گوناگون زندگی، فرد

---

۱. ابوهریره از اصحاب صفّه است. اصحاب صفّه به کسانی گفته می‌شد که به علّت فقر شدید و نداشتن سر پناه، در پشت دیوار مسجد پیامبر(ص)، منزل اختیار کرده بودند. گویند ابوهریره از پوشاک، فقط پارچه‌ای داشت که به دور خود می‌پیچید و از خوراک بهره‌ای نداشت؛ به دنبال پیامبر(ص) حرکت می‌کرد و هر کجا از پیامبر پذیرایی می‌شد، او به نوایی می‌رسید و شکمش را سیر می‌ساخت؛ ولی پس از استخدام در دستگاه بنی‌امیّه برای جعل حدیث از اشراف و ثروتمندان شد.

۲. دائرةالمعارف تشیع، ج۱، ص۴۴۸.

حسود را به گمراه کردن او از راه صحیح وا می‌دارد، او می‌کوشد از این راه، مانعی بزرگ بر سر راه موفقیّت دیگری گذاشته و او را از مسیر پیروزی خارج سازد، کشاندن فرد موّفق به مجالس لهو و لعب، آلوده ساختن او به فحشاء و مفاسد اخلاقی، از جمله رفتارهایی است که حسود برای رسیدن به خواستهٔ خود، انجام می‌دهد. همچنین گاه می‌کوشد با گمراه کردن دیگران، نظر ایشان را دربارهٔ کسی که مورد حسادتش است، تغییر دهد و در این راه گاه به بهتان، افترا و تهمت گرفتار می‌شوند.

البتّه در بهتان، تهمت و افتراء هم نوعی اضلال دیده می‌شود چرا که در همهٔ آن‌ها شنوندگان به مسیری غیر حقیقی، سوق داده می‌شوند، لکن مراد از اضلال در این فصل، گمراه کردن از باورهای صحیح دینی و راه صحیح زندگی است اگر چه بهتان به کسانی که اعتقاد و اعتماد به آن‌ها، از جمله اعتقادات دینی به شمار می‌رود، مشمول عنوان اضلال و حکم آن است.

آن چه معاویه در شام، دربارهٔ امیرمؤمنان علی(ع) می‌گفت، نمونه آشکاری از اضلال مردم آن سرزمین به وسیلهٔ بهتان و افترا بود تا به آن جا که تاریخ حکایت می‌کند مردم شام پس از شنیدن خبر ضربت خوردن امیرمؤمنان(ع) در محراب مسجد کوفه، گفتند:

مگر علی نماز هم می‌خوانده؟!

۴.خصومت:□= دشمنی□: دشمنی، سرچشمهٔ بسیاری از رفتارهای زشت آدمی است. اضلال نیز ممکن است در این امر ریشه داشته باشد؛ البتّه آن چه با عنوان دشمنی، سرچشمهٔ این رفتار می‌شود، یکی از دو نوع ذیل است:

أ.خصومت باباورهای‌صحیح: گاه گمراه کننده با همه یا برخی از باورهای صحیح دیگران مخالف و از آن‌ها متنفّر است؛ پس برای محو و نابودی آن‌ها، در گمراه کردن افراد و دور ساختن ایشان از آن باورها می‌کوشد. اضلال مخالفان با برخی آداب دینی به وسیلهٔ منکران دین را می‌توان از این نوع دانست.

ب.خصومت با افراد: دشمنی گمراه کننده با افراد، چه بسا سبب آن می‌شود که ایشان را از مسیر درست، دور، و گمراهشان سازد. او مخالف باورهای ایشان نبوده و چه بسا خود

باورهایی همانند ایشان داشته باشد؛ ولی به علّت دشمنی با ایشان نمی‌خواهد آن‌ها را در مسیر درست رشد و کمال ببیند، بلکه دوست دارد آن‌ها را شکست خورده و طرد شده ببیند؛ از این رو می‌کوشد تا ایشان را از مسیر حقّ خارج کند تا به نابودی نزدیک شوند.

۵. جهل: ناآگاهی از مسیر درست و فقدان دانش کافی برای تمییز میان درست و نادرست از سویی و غفلت و بی‌اطّلاعی از نادانی و ناتوانی خود از سوی دیگر، برخی انسان‌ها را با داشتن انگیزه‌ای صحیح، در شمار گمراه‌کنندگان قرار می‌دهد. او با وجود انگیزهٔ نیک، به علّت نداشتن آگاهی کافی از دین و بی‌توّجهی به نادانیش، دیگران را به بیراهه برده، از راه راست منحرف می‌سازد. البتّه چنان‌که روشن است این حال مربوط به کسی است که از جهل یا ناتوانی خود غافل باشد و به خیال آگاهی و توانایی، به موعظهٔ مردم پرداخته و افکار خویش را منتشر سازد. بی‌توجّهی و غفلت از نداشتن چیرگی لازم در برداشت از آیات و روایات، او را به وادی هولناک تفسیر به رأی می‌کشاند و آن چه را از دین نیست، با نام دین، به دیگران منتقل می‌سازد. همچنین ممکن است با وجود شناخت درست از دین، به علّت ناآگاهی از شیوه‌های بحث و جدل، و عدم تسلّط کافی بر شبهه‌های خصم، به گفت‌وگو پرداخته، شکست بخورد و این شکست، سبب پیدایش شکّ در باورهای دیگران شود؛ پس گاه جهل به حقیقت سبب اضلال می‌شود و گاه جهل به شیوهٔ دفاع از آن، اضلال را پدید می‌آورد.

۵

پیامدهای زشت اضلال

اضلال که حرکتی ضدّ حرکت پیامبران است، پیامدهای بسیار ناخوشایندی را برای گمراه کننده و دیگران در پی خواهد داشت که عبارتنداز:

۱. **خشم خدا:** گمراه کردن بندگان خدا، سبب خشم خدا است. خداوند بندگان را آفرید تا به کمال بندگی برسند و به معرفت دست یابند؛ چنان که در قران کریم فرمود:

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنسَ اِلّٰا لِیَعْبُدُوْنَ.[۱]

و من جنّ و انسان را نیافریدم، مگر برای آن که بپرستند= بندگی کنند.

پس گمراه کردن مردم، حرکتی بر خلاف غایت آفرینش آن‌ها و مورد قهر خدا است. امام صادق(ع) به نقل از امام باقر(ع)، و ایشان به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

مَنْ دَعٰی اِلٰی ضَلٰالٍ لَمْ فِی سَخَطِ اللّٰهِ حَتّٰی یَرْجِعَ مِنْهُ.[۲]

هر کس به گمراهی فراخواند، همیشه در خشم خدا قرار دارد تا وقتی از این رفتار بازگردد.

چنان که از این روایت آشکار است، خشم خدا تا هنگام وجود دعوت، پایدار است و از آن جا که ممکن است دعوت، پس از ایجاد، بدون خواست دعوت کننده باقی بماند، پس خشم خدا هم باقی خواهد ماند. آن گاه که کسی مطلب نادرستی بنویسد یا کلام گمراه کننده‌ای از او ثبت و ضبط شود، خشم خدا را فراهم کرده است اگر چه از نوشته و گفته‌اش دست بردارد و به آن‌ها ادامه ندهد، مگر آن که دیگر گفته یا نوشتهٔ گمراه کننده‌ای از او باقی نماند و آن چه از او باقی مانده را نابود سازد تا دیگر کسی با خواندن نوشته‌ها یا

---

۱. الذّاریات(۵۱): ۵۶.

۲. علّامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۲، ص۲۲، ح۶۴.

گوش کردن به گفته‌هایش، گمراه نشود.

۲.شریک بودن درگناهان گمراه‌شدگان: آن گاه که فردی باعث گمراهی دیگری می‌شود، در هر گناهی که بر پایهٔ آن ضلالت، از گمراه شده سربزند، شریک و مسئوول خواهد بود؛ زیرا گناهان فرد گمراه شده، از گفتار یا رفتار گمراه کنندهٔ او پدید آمده است؛ پس بار سنگین آن گناه، همچنان که بر دوش شخص گناه کار است، بر دوش گمراه کننده هم خواهد بود.

امام موسی‌کاظم(ع) فرمود:

... مَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْدَلَّ عَلَيْهِ اَوْ أَشارَ بِهِ فَهُوَ شَريكٌ.[۱]

... هر کس به بدی دستور دهد یا به آن راهنمایی کند یا به آن اشاره کند= دیگران را متوجّه آن سازد=در انجام آن بدی شریک است.

امام صادق(ع) هم فرمود:

لا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةِ حَقٍّ يُؤخَذُ بِها اِلّا كانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَخَذَ بِها وَلا يَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةِ ضَلالٍ يُؤخَذُ بِها اِلّا كانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنْ أَخَذَ بِها.[۲]

هیچ کس سخن حقّی که به آن عمل شود نمی‌گوید، مگر آن که پاداشی همانند پاداش عمل کننده به آن داشته باشد و هیچ کس سخن نادرستی= گمراه کننده‌ای که به آن رفتار شود نمی‌گوید، مگر آن که باری همچون بار کسی که به آن عمل کند، بر دوشش خواهد بود.

حال در صورتی که گمراهی، در اصول باورهای دینی، رخ دهد، گمراه کننده به عذابی جاودان مبتلا خواهد شد؛ زیرا دیگری را به وادی هولناک کفر وارد، و کفر، شخص کافر را در دوزخ جاودانه می‌سازد و گمراه کننده را هم که عامل این کفر بوده، به عذاب جاودانه مبتلا می‌سازد؛ چنان که امام زین‌العابدین(ع) گمراه کردن از رسالت و ولایت را قتلی دانست که مجازات مقتولش = گمراه شده، جاودانگی در آتش است و قاتل =

۱. همان، ص۲۴، ح۷۶.
۲. همان، ص۱۹، ح ۵۲.

گمراه کننده هم، مانند مقتول در آتش، جاودان خواهد بود.

۳. لعن فرشتگان: گمراه ساختن مردم با دادن رأی و نظر بی‌پایه، لعن فرشتگان الاهی را در پی‌دارد. این رفتار، گمراهی عمومی پدید می‌آورد؛ زیرا مردم گمراه کننده را صاحب رأی و اهل دانش می‌دانند؛ پس به آن چه او می‌گوید، گوش فرا داده، از او پیروی می‌کنند.

امام باقر(ع) فرمود:

مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ و هُدًى مِنَ‌اللّٰهِ لَعَنَتْهُ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةُ وَ مَلائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وِزْرُمَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ.[1]

هر کس بدون داشتن علم و دلیل، برای مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت می‌کنند و بار گناه کسی که به فتوای او عمل کند، بر دوش او نیز خواهد بود.

۴. پذیرفته‌نشدن توبه: گمراه کردن دیگران در برخی موارد، به اندازه‌ای زشت و ناپسند است که مورد آمرزش الاهی قرار نمی‌گیرد.

رسول خدا(ص) فرمود:

اِنَّ‌اللّٰهَ غٰافِرٌ كُلَّ ذَنْبٍ اِلّٰا مَنْ اَحْدَثَ دِيناوَ... .[2]

پذیرش توبهٔ گمراه کننده به جبران گناه او مشروط است و جبران این گناه به پاک ساختن فکر گمراه شدگان از آن گمراهی است و این، گاهی غیر ممکن خواهد بود، چرا که در بسیاری از موارد، بسیاری از گمراه شدگان ناشناسند یا از دنیا رفته یا دیگر امکان دسترسی به آن‌ها وجود ندارد. هشام‌بن‌حکم و ابوبصیر که از شاگردان مکتب امام صادق(ع) هستند، داستانی را با این مضمون از حضرت نقل می‌کنند:

كَانَ رَجُلٌ فِي الزَّمَنِ الأَوَّلِ طَلَبَ الدُّنْيَا مِنْ حَلاَلٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا وَ طَلَبَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَأَتَاهُ الشَّيْطَانُ فَقَالَ لَهُ أَلاَ أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ تُكْثِرُ بِهِ دُنْيَاكَ وَ تُكْثِرُ بِهِ تَبَعَكَ فَقَالَ بَلَى قَالَ تَبْتَدِعُ ديناً وَ تَدْعُوالنَّاسَ اِلَيْهِ فَفَعَلَ فَاسْتَجَابَ لَهُالنَّاسُ وَ أَطَاعُوهُ فَأَصَابَ مِنْالدُّنيا ثُمَّ اِنَّهُ فَكَّرَ فَقَالَ مَا صَنَعْتُ؟! ابْتَدَعْتُ ديناً وَ دَعَوْتُ

۱. کلینی: **کافی**، ج۷، ص۴۰۹، ح۲.
۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۵۵، ح۲۰۹۴۶.

النّاسَ اِلَیْهِ؟! مَا أَرَی لِی مِنْ تَوْبَةٍ اِلَّا أَنْ آتِیَ مَنْ دَعَوْتُهُ اِلَیْهِ فَأَرُدَّهُ عَنْهُ فَجَعَلَ یَأْتِی أَصْحَابَهُ‌الَّذِینَ أَجَابُوهُ فَیَقُولُ اِنَّ‌الَّذِی دَعَوْتُکُمْ اِلَیْهِ بَاطِلٌ وَ اِنَّمَاابْتَدَعْتُهُ فَجَعَلُوا یَقُولُونَ کَذَبْتَ هُوَالْحَقُّ وَلَکِنَّکَ شَکَکْتَ فِی دِینِکَ فَرَجَعْتَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ عَمَدَ اِلَی سِلْسِلَةٍ فَوَتَدَلَهَا وَتِداً ثُمَّ جَعَلَهَا فِی عُنُقِهِ وَ قَالَ لاَأَحُلُّهَا حَتَّی یَتُوبَ‌اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَیَّ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَوَجَلَّ اِلَی نَبِیٍّ مِنْ‌الْأَنْبِیَاءِ قُلْ لِفُلاَنٍ وَ عِزَّتِی حَتَّی تَنْقَطِعَ أَوْصَالُکَ مَااسْتَجَبْتُ لَکَ حَتّی تَرُدَّ مَنْ مَاتَ عَلَی مَا دَعَوْتَهُ اِلَیْهِ فَیَرْجِعَ عَنْهُ.[1]

در زمان نخست، مردی بود که از راه حلال به دنبال دنیا رفت، پس نتوانست آن را به دست آورد سپس از راه حرام آن را طلبید باز هم نتوانست، پس شیطان نزدش آمد و گفت آیا راهی را نشانت دهم که دنیا را بسیار به دست آوری و پیروانت بسیار شوند گفت: دینی بساز و مردم را به آن فراخوان پس چنین کرد و مردم از او استقبال کردند و پیرویش نمودند او به دنیا دست یافت سپس به فکر فرو رفت و با خود گفت چه کردم؟ دین ساختم؟ و مردم را به آن فراخواندم؟ راهی برای توبه نمی‌بینم جز آن که کسانی را که به آن فراخواندم بیاورم پس ایشان را از آن بازدارم، یارانش را جمع کرد و گفت همانا آن چه شما را به آن فرا خواندم، باطل بود و من آن را ساختم، یارانش گفتند: دورغ می‌گویی! آن چه پیش از این گفتی، حق بود ولکن تو در دین خودت،شک کردی پس بازگشتند. وقتی او با این صحنه مواجه شد زنجیری را با میخی آویخته و برگردن خویش انداخت و گفت: خود را آزاد نمی‌کنم تا خداوند عزّوجلّ توبهٔ مرا بپذیرد، پس خداوند به پیامبری از پیامبرانش (که در آن زمان می‌زیست) وحی فرمود: که به او بگو به عزّتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بند از بندت جدا شود (اجزاء بدنت متلاشی شود) اجابت نخواهم کرد تا تمام کسانی را که گمراه ساختی حتّی آن‌ها که مرده‌اند، بازگردانی.

---

۱. همان، ص۵۴، ح۲۰۹۶۳.

٦

راه‌های درمان اضلال

شناخت ریشه‌های درونی بیماری اخلاقی، گام مهمّی در راه درمان آن به شمار می‌آید؛ زیرا بهترین راه درمان، قطع کردن و از بین بردن آن ریشه‌ها است. برای درمان آفت اضلال نیز باید به ریشهٔ آن توجّه کرد. اگر ریشهٔ اضلال فقط حبّ ریاست یا طمع به مال و مقام یا حسد باشد، باید ضمن یادآوری پیامدهای آن، به تقویت این بینش در خود بپردازد که عظمت، شکوه، بی‌نیازی، عزّت و کمالات دیگر، همه در دست خدا است و نباید از غیر او طلبید. او است که بزرگ می‌کند، عزیز می‌سازد، و غنی می‌گرداند؛ پس باید از او خواست و در مسیر او حرکت کرد. امّا در صورتی که اضلال، ریشه در حبّ ریاست یا طمع به مال و مقام به همراه جهل به واقع داشته باشد، می‌توان با برطرف ساختن جهل خویش از این رفتار دوری کرد به این معنا که وقتی فردی برای حفظ موقعیّت یا طمع به مال و مقام، به اظهار نظر دربارهٔ اموری که نمی‌داند، می‌پردازد، می‌تواند با کسب دانش و تحصیل آگاهی نسبت به آن امور، به درمان بیماری اضلال پرداخته و خود را از آن رها سازد؛ البتّه بقای صفاتی همچون حبّ ریاست و طمع، مایهٔ تهدید همیشگی او در غلتیدن به چاه این بیماری است چرا که ممکن است گاه موفّق به کسب دانش نشود و حبّ ریاست و طمع او را به آن رفتار زشت وا دارد؛ امّا در صورتی که اضلال فقط از جهل برخیزد و فرد مبتلا، متوجّه شود که به علّت نداشتن آگاهی کافی از مسیر حقّ، ممکن است گاه به بیان مطالبی نادرست گرفتار شود، اگر چه نداند کدام مطلبش نادرست است شایسته، است در جهت تحصیل دانش و ارتقای سطح آگاهی‌های خویش بکوشد، و تا نرسیدن به حدّی مطلوب و قابل قبول از دانش، به کارهایی همچون تفسیر آیات قرآن، فتوا دادن، داوری و... نپردازد و خود را به اضلال مبتلا نسازد. یادآوری پیامدهای اضلال، او را در این راه یاری کرده، از سخن

گفتن بازخواهد داشت. تحمّل سنگینی بار گناه دیگران، آدمی را از رفتار خویش به هراس انداخته، به دقّت در گفتار و رفتار خود وا می‌دارد؛ او با آگاهی از احتمال پیدایش خطا در برخی از باورهایش، خوب است افکار خود را با حجّت‌های شرعی، سنجیده و باورهایش را با اهل دانش و کسانی که گفتارشان حجّت است در میان بگذارد تا در صورت خطا، متوّجه آن شده و از گمراه کردن دیگران، مصون بماند البتّه اگر مطلبی را نمی‌داند و از ناآگاهی خود آگاه است نباید سخن گفته، اظهار نظر کند ولی در صورتی که از جهل خود ناآگاه است و فقط از باب آن که معصوم از خطا نیست، احتمالی به صورت اجمالی در مجموعهٔ افکارش بدهد، چه بسا دقّت و بازنگری در آن‌ها و عرضه کردنشان بر اهل فنّ، شایسته و نیکو باشد چنان که از حضرت عبدالعظیم(ع) نقل شده که فرمود: من بر سرورم امام هادی(ع) وارد شدم و عرض کردم که می‌خواهم دینم را بر شما عرضه کنم. امام(ع) اذن دادند و عبدالعظیم باورهای خویش را برای امام، بازگو کرد. سپس امام به او فرمود:

یا اَباالْقاسِمِ هٰذا وَاللّٰهِ دینُ اللّٰهِ الَّذی ارْتَضاهُ لِعِبادِهِ فَاثْبُتْ عَلَیْهِ ثَبَّتَکَ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الاخَرةِ[1]

ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این (آن چه عرضه داشتی) دین خدا است که خوشایند او برای بندگانش است پس بر آن پایدار باش که خدا تو را بر گفتار استوار، در دنیا و آخرت پایدار بدارد.

عرضه کردن باورهای خویش بر مردان خدا و دانشمندان راستین، از رفتارهای پسندیده و شایسته‌ای است که فرد غافل از خطا را، متوجّه بسیاری از اشتباه‌هایش می‌کند؛ قرار دادن افکار خویش در معرض نقد و بررسی اهل علم و شایستگان، از رفتارهای نیکویی است که سبب رفع خطاها و تصحیح اندیشه‌ها می‌شود. چه زیبا است مراجعهٔ افراد به عالمان عامل و دانشمندان حقّ گوی جامعه، برای تصحیح باورهای گوناگونشان به ویژه باورهایی که نقشی به سزا در سعادت ایشان دارد. سزاوار آن است که آدمی با وجود باور داشتن اندیشه‌هایش به دلیل معصوم نبودنش از خطا، آن‌ها را با صاحبان خرد و دانش

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱، ص۲۰، ج۲۰.

در میان بگذارد که چه بسا با این کار از جهل مرکّبی برهد و به مسیر حقّ رهنمون شود. ابان‌بن‌تغلب که از یاران نیک امام صادق(ع) است از جریان اندیشه نادرست خود دربارهٔ دیهٔ انگشتان زن چنین حکایت می‌کند:

مَا تَقُوْلُ فِی رَجُلٍ اِصْبَعاً مِنَ الْمِرْأَةِ کَمْ فِیهاَ قَالَ عَشْرٌ مِنَ الْاِبِلِ قُلْتُ قَطَعَ اثْنَیْنِ قَالَ عِشْرُوْنَ قُلْتُ قَطَعَ ثَلَاثاً قَالَ ثَلَاثُوْنَ قُلْتُ اَرْبَعاً قَالَ عِشْرُوْنَ قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ یَقْطَعُ ثَلَاثاً فَیَکُوْنُ عَلَیْهِ ثَلَاثُوْنَ وَ یَقْطَعُ اَرْبَعاً فَیَکُوْنُ عَلَیْهِ عِشْرُوْنَ اِنَّ هَذَا کَانَ یَبْلُغُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَ نَقُوْلُ الَّذِی جَاءَ بِهِ شَیْطَانٌ فَقَالَ مَهْلاً یَا أَبَانُ هَکَذَا حَکَمَ رَسُوْلُ اللَّهِ(ص) اِنَّ الْمِرْأَةَ تُقَابِلُ الرَّجُلَ اِلَی ثُلُثِ الدِیَّةِ فَاِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَتْ اِلَی النِّصْفِ یَا أَبَانُ اِنَّکَ اَخَذْتَنِی بِالْقِیَاسِ وَ السُّنَّةُ اِذَا قِیسَتْ مُحِقَ الدِّینُ.[1]

دربارهٔ مردی که انگشتی از انگشتان زنی را قطع کند چه می‌گویید؟ دیه‌اش چقدر است؟ امام فرمود: ده شتر. گفتم: دو انگشت چطور؟ فرمود: سی‌شتر. گفتم چهار انگشت چطور؟ فرمود بیست شتر. گفتم: پاک و منزّه است خدا! اگر سه انگشت را قطع کند، سی شتر می‌دهد و اگر چهار انگشت را قطع کند، بیست شتر؟ همانا این مطلب وقتی در عراق بودیم به ما رسید، پس ما از گوینده‌اش بیزاری جستیم و گفتیم این مطلب را شیطان آورده است. امام(ع) فرمود: صبر کن ای ابان! رسول خدا(ص) این چنین حکم کرده است که همانا زن با مرد تا یک سوم دیه برابری می‌کند پس وقتی بیش از یک سوم شد دیه‌اش به نصف (مرد) باز می‌گردد. ای ابان همانا تو قیاس کردی و هنگامی که سنّت قیاس شود، دین نابود می‌شود.

ابان از ناآگاهی خویش دربارهٔ این مسئله بی‌اطّلاع بوده و برای همین سخن حق گوینده را به شیطان نسبت داده و از او بیزاری جسته است سبب سخن نادرست و گمراه کنندهٔ او صد البتّه خصومت یا هواهای نفسانی نبوده، بلکه او گوینده را شیطان می‌دانسته و کلام او را مخالف حقّ می‌پنداشته است، ولی با عرضه داشتن آن بر امام صادق(ع) متوّجه جهل خویش شده و فکرش را تصحیح

۱. کلینی: کافی، ج۷، ص۲۹۹، ح۶.

کرده است در حالی که اگر چنین نمی‌کرد، در جهل خویش باقی می‌ماند و سبب گمراهی دیگران نیز می‌شد.

همچنین فرد مبتلا باید با راهنمایی کردن دیگران به راه راست بر ضدّ اضلال گام برداشته، حرکت کند، تا این بیماری از او زایل شود. او با اندیشه و درنگ در پاداش راهنمایی دیگران نیز می‌تواند، رغبت و میل خویش به نقطهٔ مقابل اضلال را افزایش داده، از این راه، رفتار اضلال را به ضعف و نابودی کشاند. حضرت عبدالعظیم(ع) به نقل از امام هادی(ع)، و ایشان به نقل از پدر و اجداد بزرگوارش، از علی(ع) نقل فرمود که:

لَمّا کَلَّمَ اللّٰهُ موسَیٰبْنِ عِمْرانَ(ع) قالَ مُوسیٰ: اِلٰهی ما جَزاءُ مَنْ دَعا نَفْساً کافِرَةً اِلَی الْاِسْلامِ قالَ یاموسی آذَنُ لَهُ فِی الشَّفاعَةِ یَوْمَ الْقِیامَةِ لِمَنْ یُرِیدُ.[1]

هنگامی که خداوند با موسی‌بن‌عمران(ع) سخن می‌گفت، موسی(ع) عرضه داشت: خدای من! پاداش کسی که یک فرد کافر را به اسلام فرا خواند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! به او اذن شفاعت کردن از هر کسی که بخواهد را می‌دهم.

۱. علامه مجلسی: بار الانوار، ج۲، ص۱۵، ح۲۷.

فصل دوم

امر به منکر و نهی از معروف

وَیْلٌ لِمَنْ یَأْمُرُ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهیٰ عَنِ الْمَعْرُوفِ.[1]

وای بر کسی که به بدی‌ها، دستور داده و از خوبی‌ها، باز می‌دارد.

امام صادق(ع)

مقدّمه

خداوند، آدمی را بر سرشتی پاک آفرید و او را خواهان کمال، دوست‌دار خوبی‌ها و زیبایی‌ها، و دشمن بدی‌هاو زشتی‌ها،کرد؛ از این رو آدمی، به فرمان سرشت پاکش، در پی دست‌یابی به خوبی‌ها بوده، و از بدی‌ها گریزان است، و به زیبایی‌ها سفارش کرده، از زشتی‌ها باز می‌دارد؛ امّا دورشدن از نهاد پاک، او را به پرتگاه نادرستی‌هانزدیک، و سرانجام در آن، ساقط می‌کند. او که شیفتهٔ زیبایی و خوبی بود، به زشتی و بدی گرویده، تابع هوای نفس خویش می‌شود. آرام آرام به زشتی‌ها خو کرده، و با بدی‌ها انس می‌گیرد، تا آن‌جا که دیگر به خوبی سفارش نمی‌کند و از بدی، باز نمی‌دارد؛ سپس آن‌قدر در بدی‌ها فرو می‌رود که خود به زشتی‌ها دستور داده، و از خوبی‌ها باز می‌دارد و سرانجام، کار به جایی می‌رسد که دیگر بدی‌ها را خوب، و نیکی‌ها را بد می‌بیند که این نهایت فاصله از نهاد پاک و سرشت خدایی است.

امر به منکر و نهی از معروف، از آفات مهم و بسیار خطرناک زبان است که باید دربارهٔ آن به دقّت اندیشید و وجود خویش را از آن مصون نگاه داشت. در این فصل، به ابعاد گوناگون این آفت پرداخته می‌شود تا بتوان راه درمانی برای آن ارائه کرد. مطالب این فصل عبارتنداز:

۱. تعریف امر به منکر و نهی از معروف

---

۱. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج۱۶، ص۱۲۲، ح۲۱۱۴.

۲. اقسام امر به منکر و نهی از معروف
۳. نکوهش امر به منکر و نهی از معروف از دید عقل و شرع
۴. ریشه‌های درونی امر به منکر و نهی از معروف
۵. پیامدهای زشت امر به منکر و نهی از معروف
۶. راه‌های درمان امر به منکر و نهی از معروف.

۱

تعریف امر به‌منکر و نهی ازمعروف

منکَر

منکر در لغت، عبارت از چیزی است که پذیرفته نشده، مورد انکار قرار گیرد و مقصود از آن در این جا، رفتاری است که خِرَد یا شریعت آن را ناپسند بشمرد و پذیرای آن نباشد؛ البتّه این امر ناپسند، گاه از اموری است که عقل آن را زشت، و شرع آن را حرام دانسته است و گاه از اموری است که فقط ناخوشایند شرع و عقل بوده، حکم کراهت دارد. کشتن انسان بی‌گناه، ستم‌کاری و دروغ از جمله منکرهایی هستند که عقل و شرع، آدمی را از آن‌ها به شدّت باز می‌دارند و اجازهٔ چنین اعمالی را به او نمی‌دهند. پُر حرفی، بیهوده‌گویی و برخی از افراد مزاح و شعر نیز از جمله منکرهایی هستند که اگر چه بر ترک آن‌ها الزامی نیست، خوشایند شرع نیز نیستند.

امر به‌منکر: دستور دادن بر انجام رفتارهای ناپسند را امر به منکر می‌گویند. آن گاه که فرد، دیگران را به انجام امور منکر سفارش کرده، از ایشان بخواهد که رفتار حرام یا مکروهی را به جای آورند، به این بیماری مبتلا شده است.

معروف

معروف در لغت، عبارت از چیزی است که مورد پذیرش عُرف قرار گرفته و به عبارتی دیگر، عُرفی شده است و مقصود از آن در این جا، رفتاری است که خِرَد یا شریعت، آن را بپذیرد و بپسندد که این امر پسندیده هم، گاه از اموری است که خِرَد و شریعت، رعایت آن را لازم و واجب می‌شمرند و گاه از اعمالی است که اگر چه مورد پسند عقل و شرع است، ترک آن مجاز بوده، ممنوع نیست. امانت‌داری و دفاع از حق، از جمله معروف‌هایی هستند که عقل و شرع آن‌ها را لازم و واجب می‌دانند و مرثیه سرایی برای

پیشوایان معصوم، قرائت قرآن و دعا کردن، از معروف هایی هستند که اگر چه ترکشان ممنوع نیست، انجام آن‌ها، خوشایند شرع است.

نهی ازمعروف: باز داشتن دیگران از عمل به خوبی‌ها را نهی از معروف می‌گویند. بر حذر داشتن مردم از تکلیف‌های واجب همچون جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، پرداخت خمس و زکات و...، و پرهیز

دادن ایشان از امور مستحّب همانند نمازهای نافله، انفاق و...، در ذیل این عنوان قرار می‌گیرد.

۲

اقسام امر به‌منکر و نهی ازمعروف

امر به منکر و نهی از معروف را از جهات مختلف به اقسام گوناگون می‌توان تقسیم کرد:

أ:تقسیم امر به‌منکر و نهی ازمعروف به‌اعتبار حکم‌منکر ومعروف

از آن جاکه منکر به دو قِسم «حرام و مکروه»، و معروف به دو قسم «واجب و مستحّب» تقسیم می‌شوند، هر یک از امر به منکر و نهی از معروف را نیز به این اعتبار، به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱.**امر به حرام:** گاه فرد مبتلا به این آفت، دیگران را به امور حرامی از قبیل غیبت، دروغ، استهزا و... دستور می‌دهد؛ برای نمونه در مجلسی دوستانه که همه سرگرم غیبت کردن هستند، از فردی که ساکت است و غیبت نمی‌کند، می‌خواهد که او هم به جمع پیوسته، دربارهٔ کاستی‌ها و عیب‌های دیگران سخن بگوید. رفتارهای حرامی که فرد مبتلا به آن سفارش می‌کند، گاه فقط سبب پایمال شدن حقوق الاهی می‌شود و گاه افزون بر حقوق الاهی، حقوق مردم را نیز، از بین می‌برد. همچنین زشتی رفتارهای حرام، مراتب گوناگون دارد که بر شدّت زشتی امر به آن‌ها اثر می‌گذارد.

۲.**امر به‌مکروه:** سفارش و دستور بر رفتارهای مکروه، از اقسام امر به منکر به شمار می‌رود. تعریف داستان‌های بی فایده جهت سرگرمی و پر کردن اوقات و اشتغال به رفتارهای لغو و غیر حرام، از جمله مکروه‌هایی است که برخی برای گرم کردن جمع دوستانه، از آدمی، خواسته، بر آن سفارش می‌کنند.

۳.**نهی ازواجب:** بازداشتن از آن چه خداوند واجب کرده و عقل هم آن را لازم می‌دارند؛ نهی از واجب است. مبتلایان به چنین آفتی، دیگران را از تکالیف شرعی و عقلی خود باز می‌دارند؛ برای نمونه، نماز خواندن و پوشش لازم برای زنان را، عقب افتادگی فرهنگی

معرّفی کرده و زنان و مردان را از آن باز می‌دارند.

۴. **نهی ازمستحّب:** بازداشتن از رفتارهای مستحّب، از انواع نهی از معروف به شمار می‌رود. چه بسا افرادی که برای سرگرمی‌های بیهوده، دیگران را از اشتغال به ذکرها، نافله‌ها وکمک به دیگران، باز می‌دارند.

ب:تقسیم امر به‌منکر و نهی ازمعروف به‌اعتبارمخاطب

۱. **امر و نهی به‌فرد:** گاه دستور دهنده به بدی و بازدارنده از خوبی‌ها، یک نفر را خطاب می‌کنند.

۲. **امر و نهی به‌جمع:** گاه گروهی از مردم، مورد خطاب دستور دهنده به بدی‌ها و باز دارنده از خوبی‌ها، قرار می‌گیرند. امر و نهی صاحبان قدرت به شکل معمول، مردم یک جامعه را شامل می‌شود، و گسترهٔ سرپرستی شخص، در دامنهٔ افراد مورد خطاب او مؤثّر است.

۳

نکوهش امر به‌منکر و نهی ازمعروف از دیدشرع

عقل، حجّتی درونی است که خداوند در وجود آدمی به ودیعه نهاده و انسان را به وجود این گوهر، بر دیگر آفریده‌هایش برتری بخشیده است. خِرَد، آدمی را به خوبی‌ها سفارش، می‌کند و از بدی‌ها باز می‌دارد، و او را بر ترک پسندیده‌ها و انجام ناپسندها، نکوهش می کند؛ و از این رو، دستور بر انجام بدی‌ها و ترک خوبی‌ها را زشت می‌شمرد چرا که سفارش عقل به امور پسندیده، با سفارش بیماران هوای نفس بر ترک آن امور، ناسازگار است.

شرع نیز چنین رفتاری را ناپسند شمرده و از آن باز داشته است.

خداوند متعالی در وصف مردان و زنان منافق می‌فرماید:

اَلْمُنٰافِقُونَ وَ الْمُنٰافِقٰاتِ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ.[1]

مردان و زنان منافق، برخی، از برخی دیگرند=از یک جنس هستند؛ به بدی‌ها، دستور داده، از خوبی‌ها باز می‌دارند.

امام صادق(ع) فرمود:

اَنَّ رَجُلاً مِنْ خَثْعَمَ جٰاءَ اِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقٰالَ: اَيُّ الْاَعْمٰالِ اَبْغَضُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقٰالَ: اَلشِّرْكُ بِاللّٰهِ. قٰالَ: ثُمَّ مٰاذٰا؟ قٰالَ: قَطيعَةُ الرَّحِمِ. قٰالَ: ثُمَّ مٰاذٰا؟ قٰالَ: اَلْاَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ.[2]

همانا مردی از خثعم=نام قبیله‌ای نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: نفرت انگیزترین رفتار نزد خداوند عزّوجلّ، کدام است؟ پیامبر(ص) فرمود: شرک به خدا. آن مرد گفت: سپس چه چیز؟ پیامبر(ص) فرمود: گسستن پیوند با

---

۱. توبه(۹):۶۷.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۴.

خویشان. (آن مرد) گفت: سپس چه چیز؟ پیامبر(ص) فرمود: امر به منکر و نهی از معروف.

قرار گرفتن این رفتار پس از شرک و قطع رحم، در مرتبهٔ سوم از اعمالی که مورد نفرت و دشمنی پروردگار است، بر شدّت زشتی آن دلالت می‌کند. امام صادق(ع) هنگام رسیدن ماه مبارک رمضان، دعایی می‌خواندند که در آن، از گناهان بزرگ و از جمله امر به منکر و نهی از معروف، توبه شده است:

... فَاِنِّی اَتُوبُ اِلَیْکَ ... مِنْ ... الْاَمْرِ بِالْمُنْکَرِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمَعْرُوْفِ وَ فَسادٍ فی الْاَرْضِ ... .[1]

... پس همانا من به سوی تو، توبه می‌کنم. ... از ... امر به منکر و نهی از معروف و فساد در زمین ... .

حضرت در جای دیگر، وعیدی سخت به انجام دهندهٔ این رفتار داده است:

وَیْلٌ لِمَنْ یَأْمُرُ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهی عَنِ الْمَعْرُوْفِ.[2]

وای بر کسی که به بدی‌ها، دستور داده، از خوبی‌ها، باز می‌دارد.

نکوهش شدید شرع از این رفتار زشت، بر بزرگی این گناه، دلالت داشته، آن را در شمار گناهان بزرگ قرار می‌دهد؛ البتّه آن چه به شدّت نکوهیده است، دستور بر ارتکاب گناهان و باز داشتن از انجام تکلیف‌های واجب و لازم است؛ زیرا این رفتار، سبب بروز فساد و ابتلا به حرام می‌شود امّا دستور بر ارتکاب امور مکروه یا باز داشتن از امور مستحّب ـ اگر چه شایسته نبوده، رفتاری ناپسند است، زیرا جلو رشد و کمالی را که ویژهٔ انجام امور مستحّب و ترک امور مکروه است، می‌گیرد ـ حرام به شمار نرفته و از گناهان کبیره نیست.

همچنین شدّت این گناه به شدّت حرمت رفتار حرامی که بر ارتکاب آن سفارش شده و شدّت اهمّیت رفتار واجبی که از آن باز داشته می‌شود، بستگی دارد. روشن است که امر به نوشیدن شراب با امر به جنایت و قتل متفاوت است. شدّت زشتی امر و نهی گروهی نیز

---

۱. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۲۹، ح ۱.
۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۱۲۲، ح ۲۱۱۴۰.

بسیار بیش‌تر از امر و نهی به فرد است؛ زیرا در این رفتار، گروهی به ارتکاب بدی‌ها و ترک کردن خوبی‌ها سفارش شده، به سمت آن‌ها سوق داده می‌شوند.

٤

ریشه‌های درونی امر به‌منکر و نهی ازمعروف

این بیماری، از عوامل درونی نفس بشر سرچشمه می‌گیرد که عبارتند از:

۱.متابعت ازخواهش‌نفسانی: زمانی که نفس آدمی در بند عقل نباشد، به شدّت سرکشی کرده، او را به بدی‌ها فرمان می‌دهد.

در قرآن کریم آمده است:

اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ.[۱]

همانا نفس، به تحقیق، دستور دهنده بر بدی‌ها است.

فرمان نفس در آغاز، انسان را از عمل به خوبی‌ها باز داشته، به وادی گناهان وارد می‌کند؛ او را گمراه، و از هدایت دور می‌سازد و در ادامه، او را چنان آلوده می‌کند که دیگر نه فقط به نصیحت، راهنمایی، امر و نهی دیگران گوش نمی‌دهد، بلکه خود به بدی‌ها سفارش کرده، و از خوبی‌ها باز می‌دارد. او خوبی‌ها را با دست‌یابی به خواسته‌های خویش منافی می‌بیند؛ بدین سبب از آن‌ها باز می‌دارد و بدی‌ها را با رسیدن به امیالش سازگار می‌یابد؛ بدین جهت، دیگران را به آن‌ها فرا می‌خواند؛ برای استوار کردن پایه‌های حکومت ستمگرانه‌اش، به حبس و جنایت و ستم، دستور داده، از انتشار و اشاعهٔ عدل و داد جلوگیری می‌کند. از دیگران می‌خواهد که ذکر، دعا، نماز، خدمت به دیگران و... را رها سازند و در مجلس عیش و نوش او شرکت کنند. با او در سرگرمی به بازیی‌های ناشایست دنیا، هم‌ساز و هم‌نوا، و در بهره از لذّت‌های حرام دنیا، همراه شوند، به غیبت کردن و استهزای دیگران سفارش می‌کند تا بر گرمای توّهمی مجلس دوستانهٔ خود بیفزاید؛ چرا که وجود همراه را در رسیدن به هواهای نفسانی‌اش، مؤثّر می‌بیند و بدون ایشان،

---

۱. یوسف (۱۲): ۵۳.

لذّت چندانی احساس نمی‌کند و یا قصد انجام گناهی را دارد که تحقّقش به حضور و همراهی دیگری بستگی دارد؛ بدین لحاظ برای دست‌یابی به آن گناه، دیگری را به آن منکر فرا می‌خواند.

۲.اشتباه درتشخیص: شناخت معروف و منکر، از شرایط سفارش به خوبی‌ها و باز داشتن از بدی‌ها است. ناآگاهی از برخی معروف‌ها و منکرها، چه بسا فردی را که انگیزهٔ رفتار پسندیده‌ای مانند امر به معروف و نهی از منکر دارد نیز به اشتباه انداخته، به دستور بر بدی و باز داشتن از خوبی مبتلا سازد. تاریکی جهل، آدمی را از حرکت در مسیر کمال باز داشته، به بیراههٔ گمراهی می‌کشاند. اگر چه ممکن است انگیزهٔ فرد مبتلا، در این حال، نیک باشد، نادانی و اشتباه در تشخیص نیک و بد، او را به وادی تاریک امر به منکر و نهی از معروف کشانده است.

۳.لجبازی: گاه آدمی با وجود باورهایی هماهنگ با دیگران، بنابر علّت‌های گوناگون، به مخالفت با ایشان می‌پردازد. او در چنین حالی، مخالف واقعی دیگران نیست؛ امّا ظاهر مخالف به خود گرفته، گفته‌های آن‌ها را نمی‌پذیرد و به اصطلاح مردمی، لج می‌کند. حال اگر با کسانی که مبلّغ ارزش‌ها و بازدارنده از ضدّ ارزش‌ها هستند، لج کند، چه بسا، به مخالفت با ارزش‌ها و تشویق به ضّد آن‌ها بپردازد و این‌جا است که زبانش به آفت امر به منکر و نهی از معروف مبتلا می‌شود.

۴.چشمداشت: چشم دوختن به دست قدرتمندان فاسق و ستمگر، آدمی را به تأیید رفتارهای زشت ایشان و باز داشتن از مخالفت با آن‌ها وا می‌دارد. او برای جلب توّجه صاحبان قدرت، به آن چه ایشان می‌پسندند، سفارش، و از آن چه نمی‌پسندند، باز می‌دارد. فرماندهان سپاه ستمگران و دیگر کارگزاران ایشان را می‌توان از این سنخ به شمار آورد.

۵

پیامدهای زشت امر به منکر و نهی از معروف

امر به منکر و نهی از معروف، پیامدهای ناشایست و ویرانگری را در پی دارد که عبارتند از:

۱. **شِدّت گرفتن بدی‌ها و ضعیف شدن خوبی‌ها**: سفارش و دستور به امور ناپسند و باز داشتن از امور پسندیده، سبب قوّت گرفتن بدی‌ها و ضعیف شدن خوبی‌ها می‌شود تا آن جا که کار به نابودی امور پسندیده و برقراری امور ناشایست میان افراد می‌انجامد.

۲. **تبدیل بدی‌ها و خوبی‌ها به یک دیگر در دید جامعه**: با ادامه و گسترش امر به منکر و نهی از معروف در جامعه، کار به جایی می‌رسد که خوبی‌ها در دید مردم، به عنوان امور ناپسند و ناشایست شناخته و بدی‌ها، امور شایسته، دانسته، می‌شوند؛ سفارش بر انجام بدی‌ها و باز داشتن از خوبی‌ها، سبب رواج زشتی‌ها و از رونق افتادن زیبایی‌های رفتار و اخلاق می‌شود و همین غلبه و چیرگی، به تغییر طبع و نگرش مردم می‌انجامد، و دیگر کسی از خوبی‌ها، خوشش نیامده، و به آن‌ها رغبت نشان نمی‌دهد و بالاتر آن که از آن‌ها می‌گریزد تا مبادا مورد سرزنش دیگران قرار گیرد و در مقابل، به بدی‌ها روی آورده، و به راحتی به آن‌ها عمل می‌کند تا مورد قبول جمع باشد و از میان ایشان طرد نشود.

امام صادق به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ: وَ يَكُونُ ذٰلِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذٰلِكَ. كَيْفَ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ يَكُونُ ذٰلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذٰلِكَ. كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَراً وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً؟[1]

چه حالی می‌یابید هنگامی که زنان شما فاسد، و جوانان شما فاسق شوند؛ در

---

۱. کلینی: کافی، ج۵، ص۵۹، ح۱۴.

حالی که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید؟ به حضرت عرض شد: ای رسول خدا آیا چنین می‌شود؟ حضرت فرمود: آری و بدتر از این می‌شود. چه حالی می‌یابید هنگامی که بر بدی‌ها سفارش می‌کنید و از خوبی‌ها باز می‌دارید؟ عرض شد: ای رسول خدا آیا چنین می‌شود؟ حضرت فرمود: آری و بدتر از این می‌شود. چه حالی پیدا می‌کنید زمانی که ببینید معروف، منکر می‌شود و منکر، معروف می‌شود؟=خوبی‌ها، نزد مردم بد و بدی‌ها نزد ایشان، خوب می‌شوند.

رشد زشتی‌ها و خوب شناخته شدن بدی‌ها، فساد و ستم را در جامعه، رونق بخشیده، قهر و عذاب الاهی را درپی خواهد داشت، و سرانجام، جامعهٔ آلوده، به نابودی کشانده شده و به عذاب آخرت مبتلا می‌شود. ابن‌عبّاس ضمن بیان این که هیچ کس را همانند امیرمؤمنان علی(ع) دوست نمی‌دارد، به نقل از رسول خدا(ص) گفت:

اِعْلَمُوا اَنَّ هٰذِهِ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ فَمِنَ الْیَمِینِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَ عَلَی الشِّمالِ شَیْطانٌ اِنِ اتَّبَعْتُمُوهُ اَضَلَّکُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمُوهُ اَدْخَلَکُمُ النّارَ وَ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ اِنِاتَّبَعْتُمُوهُ هَدٰاکُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمُوهُ اَدْخَلَکُمُ الْجَنَّةَ فَوَثَبَ اِلَیْهِ اَبوذَر الْغِفارِی رَضِیَ اللّٰهُ تَعالٰی عَنْهُ فَقالَ: یارَسُولَ اللّٰهِ فَکَیْفَ قُلْتَ ذٰا؟ قالَ لِاَنَّهُ یَأْمُرُ بِالتُّقٰی وَ یَعْمَلُ بِهٰا وَ الشَّیْطٰانُ یَأْمُرُ بِالْمُنْکَرِ وَ یَعْمَلُ بِالْفَحْشٰاءِ.[1]

بدانید همانا این بهشت و دوزخ، پس، از راست، علی بن ابی طالب، و از چپ، شیطان. اگر از شیطان پیروی کنید، گمراهتان می‌کند و اگر فرمان او=شیطان ببرید، شما را به دوزخ وارد می‌سازد. و امّا علی بن ابی طالب، اگر از او پیروی کنید، شما را هدایت می‌کند و اگر از او فرمان‌برید کنید، شما را وارد بهشت سازد. پس ابوذر غفاری(ره) به پیامبر(ص) عرضه داشت: چگونه این را می‌گویی ای رسول خدا؟ پیامبر (ص) فرمود: برای این که او= علی (ع) به تقوا سفارش، و به آن عمل می‌کند و شیطان به بدی‌ها دستور داده، به زشتی، عمل می‌کند.

۱. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج۳۹، ص۲۳۳، ح۱۳.

٦

راه‌های درمان امر به منکر و نهی از معروف

درمان این بیماری، با تشخیص ریشهٔ درونی آن میسّر است؛ از این رو باید درگام نخست، جویای علّت ابتلا شد تا با رفع آن، به سلامت زبان دست یافت. اگر این آفت به علّت نادانی و ناآگاهی از معروف و منکر، پدید آمده است، باید هم در جهت کسب آگاهی دربارهٔ معروف و منکر، برآمد و هم پیامدهای زشت و نازیبای این رفتار را که از نادانی انسان سر چشمه گرفته، به یاد آورد تا دیگر بدون آگاهی از معروف و منکر، به امر و نهی دست نزد. چه بسا آدمی با انگیزهٔ نیک، به علّت نداشتن آگاهی، دیگران را گمراه سازد و به زشتی‌ها واداشته، از خوبی‌ها باز دارد. توجّه به این پیامد، انسان نیک سرشت را از امر و نهی باز داشته، او را به آموختن، ترغیب می‌کند؛ امّا در صورتی که این بیماری از چشمداشت به مال و مقام سر چشمه گیرد، باید افزون بر یادآوری پیامدهای زشت و مخرّبش، در جهت تقویت توکّل کوشید تا رزق، قدرت، عظمت و عزّت را در دست خدا دید و چشم از دست مردم فرو بست.

آن گاه که این بیماری، از چیرگی خواهش‌های نفس سرچشمه گیرد، باید به پیامدهای نازیبایش توجّه شود تا احساس نفرت از آن قوّت گیرد. وقتی انسان متوجّه شود که رفتار او، حرکتی بر ضدّ حرکت همهٔ پیامبران الاهی و اولیای خدا است، این حرکت زشت، او و دیگران را به سوی عذاب الاهی می‌برد و به تأمّل و درنگ وادار می‌شود و چه بسا همین درنگ، بیداری و هوشیاری او را در پی داشته باشد همچنین او باید بکوشد خود را به امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها که در مقابل آن رفتار است وادارد تا از این بیماری، رهایی یابد.

فصل سوم

غنا

اَلْغِنٰاءُ مِمّٰا وَعَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ النّٰارَ.[1]

غنا از اموری است که خداوند عزّ و جلّ بر آن وعدهٔ عذاب داده است.

امام باقر(ع)

مقدّمه

آدمی در اقیانوسی از نعمت‌های بی‌شمار الاهی غوطه‌ور است و لحظه لحظه‌اش، در بهره بردن از این نعمت‌ها سپری می‌شود. الطاف بی انتهای خداوندی از آن رو به انسان عطا شده که با بهره‌برداری درست از آن‌ها، در راه راست گام بردارد و از پلّه‌های کمال، یکی پس از دیگری بالا رود و این معنای شکر است که از هر نعمتی در جای صحیح خود استفاده شود. صوت و آوا یکی از عنایت‌های بی‌شمار الاهی است که از آن مانند هر نعمت دیگر، باید در مسیر حقّ بهره جست تا به کمال رسید و ترقّی کرد. آهنگ کلام، همانند خود کلام از الطاف بی‌اندازهٔ خدا است. آدمی در بهره برداری از این نعمت هم، گاه شکرگزار است و آن را در جای مناسب خویش به کار می‌برد و گاه به انحراف کشیده، و از مسیر اعتدال خارج می‌شود که در این هنگام، اسیر هوای نفس است و نعمت را در مسیری غیر از مسیر حقّ به کار می‌برد. آهنگ و آوای کلام به جای آن که او را به رشد برساند به غفلت مبتلا ساخته، از یاد خدا باز می‌دارد. غنا از جمله آفاتی است که زبان به آن گرفتار می‌شود. آفتی که سبب دوری از خدا و تباهی انسان می‌شود؛ از این رو لازم است آن را به خوبی بشناسیم تا از ابتلا به آن در امان مانیم و در صورت آلودگی، خود را بپیراییم.

در این فصل از ابعاد گوناگون این بیماری بحث و سرانجام راه‌های درمان آن بررسی می‌شود. موضوعات این فصل عبارتند از:

---

۱. کلینی: **کافی**، ج ۶، ص۴۳۱، ح۴.

۱. تعریف غنا
۲. اقسام غنا
۳. نکوهش غنا از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی غنا
۵. پیامدهای زشت غنا
۶. راه‌های درمان غنا.

۱

تعریف غنا[۱]

غنا در لغت و عرف، عبارت از آواز آدمی است که دارای لطافت و زیبایی ذاتی بوده و قابلیّت ایجاد حالت طَرَب را به سبب تناسب اجزایش برای معمول مردم داشته باشد.[۲] حال اگر آوازی، از انسان نبود یا لطافت و زیبایی ذاتی نداشت یا به واسطهٔ نداشتن تناسب لازم، قابلیّت ایجاد طرب را دارا نبود، غنا نامیده نمی‌شود؛ پس هر یک از سه مادّهٔ ذیل در پیدایش غنا سهیم است و می‌توان آن‌ها را اجزای تشکیل دهندهٔ این حقیقت دانست:

۱. آواز انسان

۲. لطافت و زیبایی ذاتی

۳. قابلیت ایجاد طرب به سبب تناسب اجزا؛

بنابراین، آواز پرندگان اگر چه زیبا، شادی آفرین و نشاط‌انگیز باشد و آواز افراد بد صدا که از هر گونه زیبایی و لطافت، تُهی است و آوازی که زیر و بمش، بالا و پایینش، اتّصال و انفصالش، تناسبی برای ایجاد طرب ندارد، غنا نامیده نمی‌شود. طَرَب هم به نوعی حالت سَبُکی روانی گویند که آدمی را از خود بی خود کرده، به مستان شبیه سازد. گویی هوش از سر می‌برد و او را مدهوش کند. این حالت گاه از شادی و سرور، و گاه از غم و اندوه پدید می‌آید؛[۳] برای همین، غنا فقط شامل آوازهای شادی بخش نمی‌شود؛ بلکه

---

۱. الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب او ما یسمی بالعرف غناء و ان لم یطرب. (مجمع‌البحرین: ج۱، ص۳۲۱)
سرود. آواز خوش که طرب انگیزد. نغمه و سرودخوانی. و قیاس آن در آن غم غین یعنی غُناء است چه آن به صورت دلالت می‌کند. غُنا به معنی تغنی و آوازخوانی است و آن در صورتی تحقق می‌پذیرد که المانش از شعر و همراه با کف زدن باشد و این نوعی بازیست.(دهخدا:فرهنگ لغت، ج۱۰، ص۱۴۸۳۲).

۲. الغناء صوت الانسان الّذی له رقّة و حسن ذاتی و لو فی الجملة و له شأنیة ایجاد الطرب بتناسبه لمتعارف الناس. (امام خمینی: المکاسب المحرّمة، ج ۱، ص ۲۰۲).

۳. الطرب، خفّة یصیب الانسان لشدّة حزن او سرور. (صحاح اللّغة).

آوازهای غم‌انگیز را نیز در برمی‌گیرد؛ البتّه برای صدق و تحقّق غنا، فعلیّت طَرَب لازم نیست یعنی لازم نیست به محض شنیدن چنین آوازی، شنوندگان از خود بی خود، و مدهوش شوند؛ بلکه همین که آوازی، قابلیّت ایجاد این حالت را داشته باشد، اگر چه این حالت به مرور ایجاد شود، غنا نامیده می‌شود؛ از این رو اگر آواز، کوتاه مدّت باشد، چه بسا چنین حالتی در هیچ کس پدید نیاید؛ ولی از آن جا که قابلیّت ایجاد طرب در آن بوده، و در صورت ادامه یافتن، فعلیّت می‌یابد، از افراد غنا شمرده می‌شود.

۲

اقسام غنا

غنا را با اعتبارهای گوناگون می‌توان به اقسامی تقسیم کرد که عبارتند از:

أ.اقسام غنا به‌اعتبارمجالس:

نشست‌هایی که آدمی در آن‌ها به غنامی‌پردازد، گوناگون است و انگیزه‌های مختلفی را از آن‌ها دنبال می‌کند و رفتارهای متفاوتی از او سر می‌زند. گاه این نشست‌ها برای سرگرمی به بازیچه‌های دنیایی بوده، و آلوده به گناه است و گاه چنین نیست؛ از این رو می‌توان غنا را با این اعتبار، به اقسامی تقسیم کرد.

۱.**غنای‌مختص به‌مجالس لهو ولعب**: برخی انواع غنا، برای مجالس عیش و نوش، مناسب بوده و به کام گناه‌کاران خوش می‌آید. ایشان چنان از این نغمه‌ها برای سرگرمی‌های خویش بهره می‌برند و بر این استفاده، مداومت می‌کنند که مردم این نغمه‌ها را به ایشان نسبت داده و ویژهٔ آن‌ها می‌دانند. آوازهای محرّک و نغمه‌های دلربایی را که مشرکان عرب، خاندان اموی و عبّاسی، پادشاهان فاسق و ستمگر دنیا، در مجالس خوش‌گذرانی خود از آن‌ها بهره می‌برده‌اند می توان در شمار این قسم قرار داد؛ البتّه تشخیص این ویژگی بر عهدهٔ عرف مردم است به این معناکه معمول مردم باید آواز طربناکی را ویژهٔ مجالس لهو و لعب بدانند تا از افراد این قسم به شمار آید؛ پس اگر برخی گناه‌کاران، از آوازی در مجلس عیش خود استفاده کنند که مردم این ویژگی را در آن نمی‌بینند، آن آواز از افراد این قسم نخواهد بود؛ اگر چه لهو و لعبی که با آن آواز همراه است، حکم ویژهٔ خود را دارد.

۲.**غنای غیرمختص به‌مجالس لهو ولعب**: غالب سرودهایی که دلاوران را برای نبرد با دشمنان، تحریک کرده، به وجد می‌آورد و بیش‌تر نغمه هایی که پهلوانان را برای مبارزه در صحنه‌های گوناگون به نشاط می‌آورد، از افراد این قسم به شمار می‌آید؛ زیرا اهل لهو و

لعب، چنین نغمه هایی را در مجالس خویش بـه کـار نـمی‌برند؛ اگـر چـه شـادی آفـرین، هیجان‌انگیز و محرّک باشند، و این از آن روی است که گناه‌کاران خواهان، آوازی هستند که ایشان را به سوی آمال و آرزوهای گناه آلودشان راه بَرَد و بدیهی است که آوازهای نبرد و دلاوری، شیرینی دروغین گناه را بر کام جـانشان تـلخ کـرده و خـماری دنـیا را از سرشان خواهد برد.

ب.اقسام غنا به‌اعتبار جنسیّت‌خواننده وشنونده

۱.غنای مرد برای مرد

۲.غنای زن برای زن

۳.غنای زن برای مرد وبرعکس.

ج.اقسام غنا به‌اعتبارکلام

۱.**غنای‌بدون‌کلام**: آواز آدمی گاه بدون کلام است و خوانـنده فـقط بـه خـارج کـردن اصوات و آواهای خوش، بسنده می‌کند که در این صورت رفتار او شبیه نواختن موسیقی با ابزار ویژهٔ آن است با این فرق که او موسیقی را به جای استفاده از ابزار مصنوع بشری، با تارهای صوتی خویش، ایجاد می‌کند.

۲.**غنای باکلام**: آوازخوانی به شکل معمول، با کلام همراه است. خوانـندگان، اشـعار و مدایح را با آواز خوش خوانده و طرب ایجاد می‌کنند، اگرچه حقیقت غنا، صوت و آوای او است ولی اغلب با مادهٔ سخن، همراه است.

د.اقسام غنا به‌اعتبار نوع‌سخن

۱.**غنا باکلام‌بشری**: خواندن سروده‌های شاعران در شمار این قسم قرار می‌گیرد.

۲.**غنا باکلام‌الاهی**: گاه انسان در خواندن کلام خدا، به غنا مبتلا می‌شود؛ یعنی آیـات الاهی را با آهنگی دلربا قرائت می‌کند.

ه .اقسام‌دیگر غنا به‌اعتبارپیشگفته

۱.**غنا باکلام‌ناپسند**: خواندن اشعار زشت و ناپسند، و آن چه فاش گفتنش نـاشایست است، با آوازی زیبا و جذّاب، این قسم را پدید می‌آورد.

۲. **غنا باکلام پسندیده:** گاه انسان در آوازخوانی، از اشعار و کلمات زیبا و پسندیده، استفاده می‌کند. خواندن اشعار حکیمان و عارفان، که بسیار رایج است، از این قسم، به شمار می‌رود.

و. اقسام غنا به‌اعتبار شنونده

۱. **غنای بی‌شنونده:** گاه انسان فقط برای خود می‌خواند و شنونده‌ای ندارد.

۲. **غنای باشنونده:** گاه انسان برای گروهی از مردم می‌خواند.

ز. اقسام غنا به‌اعتبار نوع تأثیر

۱. **غنای شادی‌آفرین:** بسیاری از مصادیق غنا، قابلیّت ایجاد شادی و سرور داشته و در چنین مجالسی از آن‌ها استفاده می‌شود.

۲. **غنای غم‌انگیز:** برخی از مصادیق غنا هم، انسان را به حال اندوه مبتلا می‌سازند. آوازهای غمناکی که انسان را از حال عادی خارج ساخته و با یادآوری حقایق تلخ گذشته، موجب پیدایش غم و گاه، گریه می‌شوند، در شمار این قسم، جای می‌گیرند.

۳

نکوهش غنا از دیدشرع

پیامبران الاهی برای دعوت و راهنمایی مردم به سوی خداوند برانگیخته شدند. ایشان موظّف به یادآوری، هوشیار کردن و جلب توجّه مردم به کمال بی‌زوال خداوندی بودند و از آن جا که اشتغال به جاذبه‌های دروغین دنیا، مردم را از حقیقت غافل می‌کرد، ایشان می‌کوشیدند تا چشم مردم را بر حقایق گشوده، ایشان را به خطرهایی که از ناحیهٔ دنیا به بار می‌آید، متوجّه کنند. سرگرمی به بازیچه‌های دنیا، انسان را از یاد خدا غافل ساخته، به وادی گناهان می‌کشاند؛ مانع توجّه انسان به حقایق شده و او را به عذاب الاهی مبتلا می‌سازد و غنا که از مظاهر زیبایی صدا و آوای آدمی است، آن گاه که در جهت لهو و لعب و سرگرمی به بازیچه‌های دنیا، به کار رود، از مصادیق پر جاذبهٔ این اشتغال به شمار رفته و به شدّت مورد نکوهش شرع قرار گرفته است.

خداوند و اولیای او، مردم را به شدّت از آن باز داشته‌اند و عامل و شنوندهٔ چنین غنایی را از گناه کاران به شمار آورده‌اند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.[۱]

پس، از پلیدی‌های بت‌ها بپرهیزید و از سخن باطل دوری کنید.

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه، «قَوْلَ الزُّورِ» را همان غنا دانست.[۲]

قرار گرفتن این دستور در کنار فرمان دوری از بُت‌ها، به ظاهر بر اهمیّت بسیار آن دلالت دارد.

---

۱. حج (۲۲): ۳۰.

۲. کلینی: کافی، ج۶، ص۴۳۱، ح۱.

خداوند متعالی در جای دیگر نیز می‌فرماید:

وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهٰا هُزُواً أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ.[۱]

و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الاهی را به استهزا گیرند. برای آنان عذابی خوار کننده است.

امام صادق(ع) کلمهٔ «لَهْوَ الْحَدِیثِ» را در این آیه نیز به «غنا» تفسیر فرمود.[۲]

امام باقر(ع) هم فرمود:

اَلْغِنٰاءُ مِمّٰا وَعَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ النّٰارَ.[۳]

غنا از اموری است که خداوند عزّ و جلّ، وعدهٔ آتش بر آن داده است؛

سپس همین آیه را تلاوت فرمود که:

وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ... .[۴]

ابن عبّاس می‌گوید: این آیه دربارهٔ مردی نازل شد که کنیزی خرید تا برایش شب و روز آوازه خوانی کند.

قرار گرفتن دستور دوری از غنا در کنار دستور دوری از پرستش بُت‌ها و وعید الاهی به عذاب خوار کننده، گویای شدّت زشتی این گناه است که آن را در شمار گناهان بزرگ =کبیره قرار می‌دهد.

امام صادق(ع) دربارهٔ زشتی این گناه فرمود:

...اَلْغِنٰاءُ اَخْبَثُ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ. اَلْغِنٰاءُ شَرُّ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ... .[۵]

غنا، پلیدترین چیزی است که خدا آفریده. غنا، بدترین چیزی است که خدا آفریده.

---

۱. لقمان (۳۱): ۶.
۲. کلینی: کافی، ج۶، ص۴۳۱، ح۵.
۳. همان، ح۴.
۴. همان، ج۵، ص۱۱۹، ح۱.
۵. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۲۱۲، ح۱۵۱۴۴.

همچنین فرمود:

اَلْغِنٰاءُ غُشُّ النِّفٰاقِ.[۱]

غنا، آشیانهٔ نفاق است.

امام رضا(ع) هم در نامه‌ای بلند به مأمون، غنا را از گناهان بزرگ=کبیره به شمار آورده است؛ آن جاکه می‌فرماید:

...اَلْکَبٰائِرِ وَ هِیَ... وَ الْمَلٰاهِی الَّتِی تَصُدُّ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ عَزَوَجَلَّ مِثْلُ الْغِنٰاءِ وَ ضَرْبِ الْاَوْتٰارِ...[۲]

و سرگرمی‌های دنیایی که مانع از یاد خداوند عزّوجلّ می‌شوند؛ همانند غنا و زدن آلات موسیقی... ؛

البتّه غنایی که شرع به شدّت نکوهیده و بر آن وعید عذاب داده است، به ظاهر آوازی است که ویژهٔ مجالس لهو و لعب بوده؛ و از شنیدنش، خاطرهٔ مجالس گناه و عیش و نوش، تداعی شود اگر چه شنونده یا خواننده خود در آن مجالس حاضر نباشد؛ توجّه به دو کلمهٔ «قَوْلَ الزُّورِ» به معنای گفتار باطل و «لَهْوَ الْحَدِیثِ» به معنای کلام لهو، و تفسیری که پیشوایان معصوم(ع) از آن‌ها کرده‌اند، چه بسا گویای همین مطلب باشد؛ چنان که امام رضا(ع) می‌فرماید:

سُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ (ع) عَنِ الْغِنٰاءِ فَقٰالَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ.[۳]

از امام صادق(ع) دربارهٔ غنا پرسیده شد.

حضرت فرمود: غنا همان است که در گفتار خداوند عزّ و جلّ آمده است که فرمود: و بعضی از مردم، سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا، گمراه سازند.

به نظر می‌رسد امام در صدد تعریف غنایی بوده که موضوع حکم حرمت است. حال چنین غنایی اگر با کلام بشری همراه شود، نکوهیده و نازیبا است به ویژه زمانی که کلام، به کار

۱. کلینی: کافی، ج۶، ص۴۳۱، ح۲.
۲. حسن‌بن‌شعبه: تحف العقول، ص۴۲۲.
۳. کلینی: کافی، ج۶، ص۴۳۲، ح۸.

رفته در آواز، زشت و ناپسند باشد، زیرا این زشتی، بر شدّت لهو و لعب مجالس گناه، خواهد افزود. اشعار زشت شاعران لغوگو، خوراکی خواستنی برای گناه‌کاران است که در مجالس عیش و نوش از آن بهره‌ها می‌گیرند و روشن است که هر چیزی بیشتر انسان را از خدا غافل کرده، دور سازد، زشت‌تر خواهد بود پس همان گونه که خود آواز، نقش مهمی در غفلت انسان از خدا دارد، مادّه و کلامی که با آن همراه است نیز، نقش قابل توجهی در آن خواهد داشت. امّا اگر غنا، با کلام الاهی همراه شود، نکوهیده‌تر و زشت‌تر خواهد بود. به کار بردن آیات الاهی با آوازی که ویژهٔ مجالس گناه است، بی‌ادبی در برابر کلام خدا و هتک حرمت آن است و این، سبب زشتی بسیار چنین رفتاری می‌شود.

امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

اِقْرَؤُا الْقُرْآنَ بِاَلْحانِ الْعَرَبِ وَ اَصْواتِها وَ اِیّاکُمْ وَ لُحُوْنَ اَهْلِ الْفِسْقِ وَ اَهْلِ الْکَبائِرِ ... .[1]

قرآن را با لحن‌ها و آواهای عرب بخوانید و از لحن‌های اهل فسق و اهل گناهان بزرگ بپرهیزید... ؛

البتّه زیبا خواندن قرآن، عملی ستودنی و سفارش شده از سوی شرع است تا آن جاکه امام موسی کاظم(ع) می‌فرماید:

یَوْماً مِنَ الأَیّامِ اِنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ(ع) کَانَ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَرُبَّمَا مَرَّ بِهِ الْمَارُّ فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ وَ اِنَّ الامَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ قِیلَ لَهُ أَلَمْ یَکُنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) یُصَلِّی بِالنَّاسِ وَ یَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ(ع) اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ(ص) کَانَ یُحَمِّلُ مَنْ خَلْفَهُ مَا یُطِیقُوْنَ.[2]

روزی از روزها علی بن حسین= امام زین العابدین(ع) قرآن می‌خواند، و هر کس که از کنار او می‌گذشت، از زیبایی صدایش، مدهوش می‌شد؛ در حالی که اگر امام از زیبایی واقعی صدایش، چیزی را آشکار می‌ساخت، مردم تاب نمی‌آوردند= از شدّت زیبایی، از بین می‌رفتند. به امام موسی کاظم(ع) عرض شد: آیا رسول خدا(ص) برای مردم نماز نمی‌خواند و صدایش را به قرآن بلند

۱. کلینی: کافی، ج۶، ص۶۱۴، ح۳.
۲. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۴، ص۲۷۴، ح۴۶۸۵.

نـمی‌ساخت□چـرا مـردم از شـنیدن صـدای رسـول خـدا(ص)، بـه ایـن حـال نمی‌افتادند□؟ امام(ع) پاسخ داد: همانا رسـول خـدا(ص)، طـاقت کسـانی را کـه پشتش بودند در نظر می‌گرفت□= به اندازه‌ای که طاقت داشتند، زیبایی صدایش را آشکار می‌ساخت□.

توجّه به این نکته، نیکو است که آواز انسان، زیبایی ذاتی، و ایجاد حالت مدهوش کننده، سه جزء تشکیل دهندهٔ حقیقت غنا بودند که در قرائت امام زین‌العابدین(ع) دیده می‌شود رسول خدا(ص) فرمود:

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ.[۱]

از ما نیست کسی که به قران «تغنّی» نکند.

دانشمند بزرگ شیعی، شیخ صدوق (ره) در توضیح این سـخن مـی‌گوید: یـعنی آن کـه نخواهد قرآن را با صوت□زیبا و نیکو□ بخواند، از ما نیست. «تغنّی» از مادهٔ غنا است؛ ولی همان گونه که گفته شد، این غنا، آواز نیکویی است که نه فقط انسان را از یاد خدا غافل نمی‌کند، بلکه او را هوشیار و به خدا،نزدیک می‌سازد؛ چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

زَیِّنُوا الْقُرْآنَ بِاَصْواتِکُمْ فَاَنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ یَزیدُ الْقُرْآنَ حُسْناً.[۲]

قرآن را با صداهایتان زیـنت بـخشید. هـمانا صـدای نـیکو، بـر نـیکویی قـرآن می‌افزاید؛

ولی از خواندن قرآن با آوازی که ویژهٔ مجالس گناه‌کاران باشد، به شدّت نهی شده است. غنای لهوی، چنان که با وجود شنونده، ناشایست و نکوهیده است، بدون وجود شنونده هم، ناپسند و ممنوع است؛ البتّه روشن است که وجود شنوندگان، سبب تباهی آن‌ها نیز می‌شود که این، بر زشتی این رفتار می‌افزاید به این معنا که خواننده، افزون بر پیامد زشتی که برای خود به بار می‌آورد، دیگران را هم به پیامدهای زشت غنا مبتلا می‌سازد و این گمراه کردن دیگران است؛ چنان که خداوند متعالی در قرآن کریم فرمود: و برخی از مردم سخنان بیهوده را می‌خَرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند.[۳]

---

۱. همان، ح۴۶۸۳، ص۲۷۳.
۲. همان، ح۴۶۷۸.
۳. لقمان (۳۱): ۶.

٤

ریشه‌های درونی غنا

ابتلا به این آفت، از ویژگی‌های زشت درونی سرچشمه می‌گیرد که عبارتند از:

۱.سرکشی شهوت جنسی: گاه نیروی شهوت آدمی در بُعد غرایز جنسی‌اش، از مَهار عقل خارج می‌شود و او را به آواز خوانی و لهو و لعب دنیا سرگرم می‌سازد. آدمی در چنین حالی به شدّت تحت تأثیر نیروی شهوانی بوده، در معرض خطر اعمال خلاف عفّت قرار می‌گیرد؛ چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

اَلْغِناءُ رقیَةُ الزِّنیٰ.[1]

غنا، مقدّمهٔ زنا است.

۲.طلب شُهرت و مال دنیا: جامعه‌ای که به آوازه خوانی و غنا اهمّیّت دهد، مردم را به سمت این گناه می‌کشاند. بسیاری از مردم در چنین حالی برای کسب شُهرت و رسیدن به وجههٔ دروغینی که جامعه برای غنا ایجاد کرده یا تحصیل مال، به این بیماری، مبتلا می‌شوند؛ از این روی پیشوایان معصوم(ع) در گفتارهای متعدّد، کسب مال از راه غنا را حرام شمرده‌اند.

۳.طلب شادی و سرور: آدمی به سبب نیروی شهوتش، شادی و نشاط را می‌خواهد، و از اندوه و ماتم گریزان است. تا زمانی که نیروی شهوت انسان در مَهار خِرَد است، آدمی را به کمال رهنمون می‌شود؛ ولی آن گاه که افسار گسیخته شود، آدمی را از مسیر کمال منحرف می‌کند. طلب شادی به خودی خود، بار منفی ندارد؛ ولی آن گاه که انسان را به غنای لهوی یا شنیدن آن وادارد، زشت و نازیبا خواهد بود.

۴.طلب زیبایی: سرشت آدمی، او را به سمت زیبایی‌های آفرینش فرا می‌خواند و حسّ

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۲۱۴، ح۱۵۱۵۴.

زیبایی‌طلبی، از آشکارترین ابعاد نفس بشری است. انسان به حکم فطرتش، طالب کمال است و زیبایی، از مظاهر کمال به شمار می‌رود. او به سبب این حسّ، آهنگ زیبا را دوست دارد و در پی شنیدنش بر می‌آید؛ ولی خارج شدن نیروهای درونی از حوزهٔ فرماندهی عقل، آدمی را گرفتار توهّم می‌کند و زشتی‌ها را در برابر دیدگانش، زیبا جلوه می‌دهد؛ او را به تعدّی از حدود الاهی می‌کشاند و به وادی گناهان و غفلت از یاد خدا وارد می‌سازد.

۵

پیامدهای زشت غنا

غـنای مـختصّ بـه مـجالس لهـو و لعب، پـیامدهای فـردی و اجـتماعی بسـیار شـوم و ناخوشایندی به بار می‌آورد که عبارتند از:

۱.زمینه‌سازی فحشا: پرداختن به غنا، نیروی شهوت راتحریک، و زمینهٔ ارتکاب فحشا را آماده می‌سازد، و آن گاه که آدمی از یاد خدا غافل، و سرگرم بازی‌های شهوانی دنیا شود، آمادهٔ ارتکاب گناهان و لغزش در پرتگاه مفاسد می‌شود. چنان که از رسول خدا(ص) نقل شد:

اَلْغِنٰاءُ رقیَّةُ الزِّنیٰ.[۱]

غنا، مقدّمهٔ زنا است.

۲.نفاق: غنا باعث دورویی و نفاق است.

امام صادق(ع) فرمود:

وَ الْغِنٰاءُ یُورِثُ النِّفٰاقَ.[۲]

غنا، نفاق را بر جای می‌گذارد.

امام صادق(ع) هم فرمود:

اَلْغِنٰاءُ عُشُّ النِّفٰاقِ.[۳]

غنا آشیانهٔ نفاق است.

غنا به اندازه‌ای در ایجاد نفاق مؤثّر است که شنونده را نیز بـه آن مـبتلا مـی‌سازد. امـام صادق(ع) فرمود:

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. کلینی: کافی، ج۶، ص۴۳۱، ح۲.

اِسْتِماعُ الْغِناءِ وَ اللَّهْوِ یُنْبِتُ النِّفاقَ فِی الْقَلْبِ کَما یُنْبِتُ الْماءُ الزَّرْعَ.[۱]

گوش کردن به غنا، نفاق را در دل می‌رویاند، چنان که آب، زراعت را می‌رویاند.

۳.روی‌گردانی خدا: خداوند، نظر رحمتش را از کسانی که به غنا و بازی‌های دنیا سرگرمند، بر می‌گرداند. همان‌گونه که ایشان به سختی از خدا غافل شده‌اند، اشتغال به غنا چنان گوش جانشان را کر، و چشم دلشان را کور ساخته که خدا را به یاد نمی‌آورند و در مستی لهو و لعب، دست و پا می‌زنند؛ از بندگی خدا دور شده، و بندهٔ پست و بیچارهٔ دنیا می‌شوند.[۲]

آن که به دنیا نِگرد، چاکر دنیا می‌شود.
آن که به عُقبا نِگرد، چاکر عقبا خواهد شد،

---

۱. همان، ص۴۳۴، ح۲۳.

۲. محدّث قمی در کتاب الکنی والالقاب در ذیل عنوان «الحافی» داستانی رابه شرح ذیل نقل می‌کند:
صدای ساز و آواز بلند بود. هر کس که از نزدیک آن خانه می‌گذشت، می‌توانست حدس بزند که در درون خانه چه خبرها است؛ بساط عشرت و میگساری پهن بود و جام می بود که پیاپی نوشیده می‌شد. کنیزک خدمتکار، درون خانه را جاروب زده و خاکروبه‌ها را در دست گرفته از خانه بیرون آمده بود تا آن‌ها را در کناری بریزد. در همین لحظه مردی که آثار عبادت زیاد از چهره‌اش نمایان بود، و پیشانی‌اش از سجده‌های طولانی حکایت می‌کرد، از آن جا می‌گذشت، از آن کنیزک پرسید:
«صاحب این خانه بنده است یا آزاد». کنیزک پاسخ داد: «آزاد» آن مرد گفت: «معلوم است؛ که آزاد است؛ اگر بنده می‌بود، پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می‌داشت و این بساط را پهن نمی‌کرد».
رد و بدل شدن این سخنان، بین کنیزک و آن مرد، موجب شد که کنیزک مکث زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت، اربابش پرسید: «چرا این قدر دیر آمدی؟»
کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین وضع و هیأت می‌گذشت، و چنان پرسشی کرد، و من چنین پاسخی دادم».
شنیدن این ماجرا او را چند لحظه در اندیشه فرو برد؛ مخصوصاً آن جمله (اگر بنده می‌بود از صاحب اختیار خود پروا می کرد). مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گویندهٔ سخن رفت. دوید تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم، حضرت موسی‌بن‌جعفر(ع) نبود رساند.به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد، و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود، کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به «بشر بن حارث بن عبد الرحمن مروزی» معروف بود، از آن به بعد، لقب «الحافی» یعنی «پابرهنه» یافت، و به بشر حافی معروف و مشهور گشت. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند؛ دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف زادگان و عیاشان بود، از آن به بعد، در سلک مردان پرهیزکار و خداپرست در آمد. (مرتضی مطهری: داستان و ر استان، ج ۱، ص ۱۳۴).

و آن که به مولا نِگرد، دنیا و عقبا چاکر او می‌شوند.

امام صادق(ع) فرمود:

لٰا تَدْخُلُوا بُیُوتاً اللّٰهُ مُعْرِضٌ عَنْ اَهْلِها.[۱]

به خانه‌هایی که خداوند از اهل آن روی گردانده، داخل نشوید.

همچنین فرمود:

اَلْغِنٰاءُ مَجْلِسٌ لٰا یَنْظُرُ اللّٰهُ اِلٰی اَهْلِهِ.[۲]

غنا، مجلسی است که خداوند بر اهلش نظر□رحمت□ نمی‌کند.

۴.غفلت وقساوت‌قلب: دلی که به بازیچه‌های دنیا سرگرم شده، و از یاد خدا غافل شود، روی به سختی خواهد گذاشت و از لطافت و نرمی دور خواهد شد و غنا از بازیچه‌هایی است که با دل، چنین خواهد کرد.

امام صادق(ع) فرمود:

... فَاِنَّ الْمَلٰاهِیَ تُورِثُ قَساوَةَ الْقَلْبِ... .[۳]

پس همانا بازیچه‌ها□= لهوها□، سختی دل بر جای می‌نهد.

۵.اجابت‌نشدن دعا: خداوند، به دعای بنده‌اش، در خانه‌ای که در آن غنا باشد، پاسخ نمی‌دهد و این نیست مگر به سبب اثری که غنا بر آن خانه گذاشته است.

امام صادق(ع) فرمود:

بَیْتُ الْغِنٰاءِ... لٰا تُجٰابُ فیهِ الدَّعْوَةُ.[۴]

در خانهٔ غنا، دعا اجابت نمی‌شود.

برخی از گناهان باعث حبس دعا و نرسیدن خواستهٔ انسان به محضر خداوند متعالی می‌شوند. آدمی با چنین گناهانی، شایستگی پاسخ الاهی را از دست داده، از اجابت پروردگار محروم می‌شود.

---

۱. کلینی: کافی، ج ۶، ص ۴۳۴، ح ۱۸.
۲. همان، ص۴۳۳، ح۱۶.
۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۲۱۶، ح۱۵۱۶۳.
۴. کلینی : کافی، ج۶، ص۴۳۳، ح۱۵.

۶.تنگدستی: غنا سبب فقر می‌شود؛ چنان‌که امام صادق(ع) فرمود:

وَ الْغِنٰاءُ... وَ یُعْقِبُ الْفَقْرَ.[۱]

غنا... فقر را در پی دارد.

صرف اندوختهٔ مالی در راه لهو و لعب و نپرداختن به کار و کسب برای تأمین زندگی، سایهٔ تنگدستی را بر زندگی آدمی خواهد افکند. سرگرمی‌های دنیا، آن چنان انسان را به خود مشغول می‌سازد که به طور غالب، او را از اشتغال به کار و وظایف دنیایی باز می‌دارد. چه بسیار افراد خوش‌گذرانی که اموال خویش را در این راه نابود، و زندگی خویش را تباه کردند. خداوند، چنان تلخی فقر و بیچارگی را بر کامشان چشاند که همهٔ خوشی‌های دوران لهو و لعب را از یاد بردند.

۷.احتمال بلا و مصیبت: خانه‌ای که در آن غنا باشد، از مصیبت و فاجعه در امان نیست. امام صادق(ع) فرمود:

بَیْتُ الْغِنٰاءِ لٰا تُؤْمَنُ فیهِ الْفَجیعَةُ.[۲]

در خانهٔ غنا، از فاجعه، ایمنی نیست.

۸.کوری، لالی و کری قیامت: اهل غنا، با باری از گناه به شکل کوران و کران و لالان محشور خواهند شد و شاید این از آن روی باشد که ایشان بیننده و خواننده و شنوندهٔ مجلس غنا بوده‌اند.

رسول خدا(ص) فرمود:

یُحْشَرُ صٰاحِبُ الْغِنٰاءِ مِنْ قَبْرِهِ اَعْمیٰ وَ اَخْرَسَ وَ اَبْکَمَ.[۳]

اهل غنا، از قبرشان کور و لال و کر محشور خواهند شد.

۹.دوری از رحمت خدا در قیامت: خداوند چنان‌که در دنیا، از اهل غنا روی برمی‌گرداند، در قیامت نیز به آنان، نظر رحمت نخواهد داشت.

رسول خدا(ص) فرمود:

---

۱. همان، ج۱۳، ص۲۱۲، ح۱۵۱۴۱.

۲. همان.

۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۲۱۹، ح۱۵۱۷۶.

خَمْسَةٌ لایَنْظُرُ اللّٰهُ اِلَیهِمْ یَوْمَ‌الْقِیامَةِ... وَالْمُغَنّی.[۱]

پنج گروه هستند که خداوند در روز قیامت، به ایشان نظر رحمت نخواهد داشت... و آواز خوان.

۱۰.محرومیّت از آوازبهشتی: یکی از آسیب‌های غنا، محروم ساختن اهلش از شنیدن صدای ملکوتی خوانندگان بهشت است که حضرت داود(ع)، سرور ایشان است.

امام رضا(ع) فرمود:

مَنْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنِ‌الْغِناءِ فَاِنَّ فِی الْجَنَّةِ شَجَرَةً یَأْمُرُاللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الرِیاحَ اَنْ تُحَرِّکَها فَیَسْمَعُ لَها صَوْتاً لَمْ یَسْمَعْ بِمِثْلِهِ وَ مَنْ لَمْ یَتَنَزَّهْ عَنْهُ لَمْ یَسْمَعْهُ[۲]

هر کس گوش خود را از غنا پاک نگاه دارد، همانا در بهشت درختی است که خداوند عزّوجلّ، به بادها دستور می‌دهد آن را حرکت دهند؛ پس آن شخص، آوازی از آن درخت خواهد شنید که هرگز مانند آن را نشنیده و کسی که گوش خود را پاک نگاه ندارد، آن را نمی‌شنود.

۱۱.عذاب‌خوارکننده: خداوند به اهل غناء، وعید عذابی خوار کننده داده است؛ آن جا که فرمود:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدیثِ ...اُولٰئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ.[۳]

---

۱. همان، ص۲۱۳، ح ۱۵۱۵۰.
۲. کلینی: کافی، ج۶، ص۴۳۳، ح۱۹.
۳. لقمان(۳۱): ۶.

٦

راه‌های درمان غنا

درمان این بیماری نابود کننده با استفاده از راه‌های ذیل میسّر است:

۱.اشتغال ومداومت بر ذکر خدا: چنان که گذشت، غنا سبب غفلت از یاد خدا است. غفلت پدید آمده از غنا، زمینه را برای فرورفتن در این سرگرمی آماده و یاد خدا، انسان را از غفلت دور می‌سازد و زمینهٔ اشتغال به غنا را نامساعد می‌کند و در چنین زمینهٔ نامساعدی است که امکان درمان فراهم می‌آید.

۲.تدبّر درپیامدهای زشت غنا: آن گاه که آدمی به آثار زشت این گناه خوب بیندیشد، از ابتلا یا ادامهٔ آن پرهیز خواهد کرد. یادآوری عذاب قیامت، دل را بیدار کرده، مستی دنیا را از سر آدمی می‌بَرد. یاد مرگ و قیامت، زنده کنندهٔ قلب مرده و بیدار کنندهٔ ضمیر خفتهٔ انسان بیمار است. نکتهٔ مهم این است که نخست انسان به یاد مرگ و قیامت بیفتد؛ سپس بر این ذکر، مداومت کند و این واقعیت را از یاد نبرد که سرگرمی به آن چه تمام شدنی است، اشتغالی بیهوده و زیان بار است. اشعاری که امام هادی(ع) در وصف مرگ و قیامت، در مجلس بزم و لهو و لعب متوکّل عباسی خواند، برای چند لحظه، چنان خواب غفلت را از سر پراند که متوکّل، جام شراب را محکم به زمین کوفت و اشک‌هایش جاری شد؛ ولی افسوس که دوباره مبهوت دنیا شد.[1]

---

۱. متوکّل، خلیفهٔ سفّاک و جبّار عبّاسی، از توجّه معنوی مردم به امام هادی(ع) بیمناک بود، و از این که مردم به طیب خاطر حاضر بودند فرمان او را اطاعت کنند، رنج می‌برد. سخن چینان هم به او گفتند: ممکن است علی ابن محمد (امام هادی) باطنا قصد انقلاب داشته باشد و بعید نیست اسلحه و یا لااقل نامه هایی که دالّ بر مطلب باشد در خانه‌اش پیدا شود؛ لهذا متوکّل یک شب بی خبر و بدون سابقه بعد از آن که نیمی از شب گذشته و همهٔ چشم‌ها به خواب رفته و هر کسی در بستر خویش استراحت کرده بود، عدّه‌ای از دژخیمان و اطرافیان خود را فرستاد به خانهٔ امام که خانه‌اش را بازرسی کنند و خود امام را هم حاضر نمایند. متوکّل این تصمیم را در حالی گرفت که بزمی تشکیل

(ادامه در صفحهٔ بعد)

۳.اشتغال بهنغمه‌های‌پسندیده: پرداختن به قرآن و نغمه‌های مُجاز زیبای آن و خواندن

(ادامه از صفحهٔ قبل)

داده، مشغول میگساری بود. مأمورین سرزده وارد خانهٔ امام شدند و اول به سراغ خودش رفتند؛ او را دیدند که اطاقی را خلوت کرده و فرش اتاقی را جمع کرده، بر روی ریگ و سنگ ریزه نشسته، به ذکر خدا و راز و نیاز با ذات پروردگار مشغول است. وارد سایر اتاقها شدند؛ از آن چه می‌خواستند چیزی نیافتند. ناچار به همین مقدار قناعت کردند که خود امام را به حضور متوکّل ببرند.

وقتی که امام وارد شد، متوکّل در صدر مجلس بزم نشسته، مشغول میگساری بود. دستور داد که امام پهلوی خودش بنشیند. امام نشست. متوکّل جام شرابی که در دستش بود، به امام تعارف کرد. امام امتناع کرد و فرمود:

«به خدا قسم که هرگز شراب داخل خون و گوشت من نشده. مرا معاف بدار».

متوکل قبول کرد.بعد گفت:«پس شعر بخوان و با خواندن اشعار نغز و غزلیات آبدار مجلس مارا رونق ده».

امام فرمود: «من اهل شعر نیستم و کم‌تر از اشعار گذشتگان حفظ دارم».

متوکل گفت:«چاره‌ای نیست، حتما باید شعر بخوانی».

امام فرمود:

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم — غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
و استنزلوا بعد عز عن معاقلهم — و اسکنوا حفراً یا بئس مانزلوا
نادیهم صارخ من بعد دفنهم — این الاساور والتیجان و الحلل
این الوجوه التی کانت منعمة — من دونها تضرب الاستار و الکلل
فافصح القبر عنهم حین سائلهم — تلک الوجوه علیها الدود تنتقل
قدطال ما اکلوا دهراً و ما شربوا — فاصبحوا الیوم بعد الاکل قد اکلوا

«قلّه‌های بلند را برای خود منزلگاه کردند و همواره مردان مسلح در اطراف آن‌ها بودند و آن‌ها را نگهبانی می‌کردند، ولی هیچ‌یک از آن‌ها نتوانست جلو مرگ را بگیرد و آن‌ها را از گزند روزگار محفوظ بدارد.

آخر الامر از دامن آن قله‌های منیع، و از داخل آن حصن‌های محکم و مستحکم به داخل گودال‌های قبر پایین کشیده شدند و با چه بدبختی به آن گودال‌ها فرود آمدند.

در این حال، منادی فریاد کرد و به آن‌ها بانگ زد که: کجا رفت آن زینت‌ها و آن تاج‌ها و هیمنه‌ها و شکوه و جلال‌ها؟

کجا رفت آن چهره‌های پروردهٔ نعمت‌ها که همیشه از روی ناز و نخوت در پس پرده‌های رنگارنگ، خود را از انظار مردم مخفی نگاه می‌داشت؟

قبر، عاقبت آن‌ها را رسوا ساخت. آن چهره‌های نعمت پرورده، عاقبت الامر جولانگاه کرم‌های زمین شد که بر روی آن‌ها حرکت می‌کنند!

زمان درازی دنیا را خوردند و آشامیدند و همه چیز را بلعیدند؛ ولی امروز همان‌ها که خورندهٔ همه چیزها بودند، مأکول زمین و حشرات زمین واقع شده‌اند!»

صدای امام با طنین مخصوص و با آهنگی که تا اعماق روح حاضرین و از آن جمله خود متوکّل نفوذ کرد، این اشعار را به پایان رسانید. نشئهٔ شراب از سر میگساران پرید. متوکّل جام شراب را محکم به زمین کوفت و اشک‌هایش مثل باران جاری شد. به این ترتیب آن مجلس بزم در هم ریخت و نور حقیقت توانست غبار غرور و غفلت را ولو برای مدّتی کوتاه، از یک قلب پر قساوت بزداید. (مرتضی مطهری: داستان ر استان، ص ۸۲). به نقل از بحار الانوار، ج۵، ص۲۱۱.

اشعاری که در مدح اولیای خدا و پیشوایان معصوم(ع) سروده شده، در برابر طنین نادرست غنای لهوی حسّ زیبایی طلب انسان را ارضا و او را به هنر پسندیده در برابر رفتار ناپسند، مشغول می‌کند و نیاز او به هنر را از راهی درست اشباع می‌سازد تا گرفتار رفتار ناپسند غنا نشود؛ البتّه باید دقّت کرد آوازی که آیات قرآن و مدایح معصومان(ع) با آن خوانده می‌شود، از آوازهای گناه‌کاران دور بوده، به آن‌ها شباهت، نداشته باشد.

فصل چهارم

اهانت

اِنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ یَقُولُ مَنْ اَهانَ لِی وَلِیّاً فَقَدْ اَرْصَدَ لِمحارَبَتِی.[1]

همانا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند، به جنگ با من کمر بسته است.

رسول خدا(ص)

مقدّمه

دنیا با چهره‌های جذّاب و دلربایش، آدمی را از دیدن حقیقت باز داشته، به نیرنگ خود می‌فریبد؛ سبب انحراف او از مسیر هدایت شده، به گمراهی‌اش می‌کشاند و او را به رفتار غیر انسانی وا می‌دارد و از انسانیّت ساقطش می‌کند تا به جایی که خود خواهی و خود پسندی چنان او رابه خویش متوجّه و مشغول می‌سازد که ارزش دیگران را نادیده گرفته، آن‌ها را حقیر وکوچک می‌بیند؛ حریم ایشان را نگاه نداشته، بر آن‌ها تعدّی و تجاوز می‌کند؛ عادی‌ترین رفتار او، تحقیر و سبک کردن دیگران شده، بر آن‌ها فخر می‌فروشد و دهان به اهانت می‌گشاید؛ تحقیر مردم، شیوهٔ او شده و جز به آن روزگار نمی‌گذراند. این فصل می‌کوشد با پرداختن به موضوع اهانت، ابعاد گوناگون آن را روشن و راه‌هایی را برای درمانش ارائه کند. در این فصل از گفتارهای ذیل بحث خواهد شد:

۱. تعریف اهانت
۲. اقسام اهانت
۳. نکوهش اهانت از دید شرع و عقل
۴. ریشه‌های درونی اهانت

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۲۶۶، ح۱۶۲۶۷.

۵. پیامدهای زشت اهانت

۶. راه‌های درمان اهانت.

۱

تعریف اهانت[۱]

اهانت، تحقیر، تخفیف و کلمه هایی از این قبیل، به معنای سبک کردن و پایین آوردن مقام و منزلت دیگری و کوچک کردن شخصیّت او است. به کاربردن برخی الفاظ یا نمایش بعضی حرکات، از عظمت شخصیّت دیگری کاسته، سبب حقارت و خواری او می‌شود.اهانت از مادّهٔ «وهن» و به معنای سست کردن شخصیّت فرد در اذهان مردم، و تخفیف به معنای سبک کردن، و تحقیر به معنای کوچک کردن شخصیّت او است. این سه، در واقع یکی بوده یا دست کم نزدیک به یک‌دیگر و ملازم هم هستند؛ زیرا با هر سست کردنی، سبک کردن و کوچک کردن نیز همراه است. سست کردن، سبک کردن و کوچک کردن شخصیّت، همه به معنای کاستن از ارزش و اعتبار دیگری نزد مردم است. این رفتار گاه با رفتارهای ناپسند دیگری همانند فحش و استهزا یکی می‌شود و گاه به شکلی مستقل و جداگانه از انسان سر می‌زند. چه بسا اهانتی که نه می‌توان آن را فحش دانست و نه استهزایش خواند؛ برای نمونه، روی برگرداندن از کسی که با انسان سخن می‌گوید، فحش به او یا استهزایش نیست؛ ولی گاه اهانت به شمار می‌رود. همچنین به کار بردن الفاظی چون بنشین و بایست با فردی والا مرتبه، اهانت شمرده می‌شود؛ در حالی که فحش و استهزا نیست.

---

۱. سبک داشتن کسی را،(طرح از غیاث اللغات). خوار و ذلیل گردانیدن.(ناظم الاطباء). حقیر و سبک داشتن کسی را... تحقیر، استخفاف، حقارت، تحقیر، خواری، ذلت، سبکداشت. (دهخدا:فرهنگ لغت، ج سوم، ص ۳۱۴۰).

۲

اقسام اهانت

اهانت از جهات گوناگون، به اقسامی قابل تقسیم است که عبارتند از:

أ. تقسیم اهانت از جهت ابزار

۱. **اهانت گفتاری (لفظی)**: به کار بردن سخنی که خواری و سبکی دیگری را در پی داشته باشد، اهانت لفظی نامیده می‌شود. حال چه نوع کلمات به کار رفته در سخن، سبب خواری دیگری شود و چه لحن گفتن پیامدی در پی داشته باشد. گاه، هم نوع کلمات و هم نحوهٔ گفتن، اهانت آمیز است.

۲. **اهانت رفتاری (عملی)**: انجام دادن رفتاری که خواری و سبکی دیگری را در پی داشته باشد، اهانت رفتاری نامیده می‌شود. روی برگرداندن انسان از کسی که با او سخن می‌گوید، گوش ندادن و توجّه نکردن به سخن او در بسیاری از مواقع، از مصادیق این قسم به شمار می‌رود.

۳. **اهانت نوشتاری**: نوشتن چیزی که سبب خواری دیگری شود، اهانت نوشتاری نامیده می‌شود. کتاب‌ها و نامه‌هایی که در تحقیر کسی یا چیزی نوشته می‌شود، از این قسم به شمار می‌رود.

ب. تقسیم اهانت از جهت اهانت شده

اهانت شدگان دارای انواع و اصناف گوناگون هستند که اهانت، به اعتبار آن‌ها به اقسامی تقسیم می‌شود:

۱. **اهانت به انسان**: سبک کردن و تحقیر هم نوعان، از شایع‌ترین اقسام اهانت است که خود به اقسام ذیل قابل تقسیم است:

یک. اهانت به خود: گاه انسان، خود را نزد دیگران خوار کرده، به تحقیر خود می‌پردازد.

این رفتار گاه با توجّه و گاه از روی بی توجّهی انجام می‌شود. چه بسیار افرادی که بدون توجّه به ناشایسته بودن سخن یا رفتار خویش، سبب ذلّت و حقارت خود می‌شوند.

دو.اهانت به‌دیگری: اهانت به دیگری از دو حال خارج نیست: یا یک فرد، مورد اهانت قرار می‌گیرد یا گروهی از انسان‌ها تحقیر شده، سبک می‌شوند؛ پس این قسم را می‌توان به دو قسم «اهانت به فرد» و «اهانت به جمع» تقسیم کرد.

۲.اهانت به‌غیرانسان: اهانت به مقدّسات و باورهای دینی، تحقیر آفرینش الاهی، سبک ساختن آن چه مقدّر می‌کند و... را می‌توان در شمار این قسم قرار داد.

البته در تحقّق اهانت، سه جهت را باید در نظر گرفت: یک: نسبی بودن؛ دو: انتزاعی بودن؛ سه: بررسی از دید مکتب اسلام.

۱.نسبی‌بودن: در اهانت لفظی و عملی باید ارتباط لفظ به کار رفته یا عمل انجام گرفته با فردی را که به او اهانت شده در نظر گرفت؛ زیرا ممکن است گفتار یا رفتاری با فردی اهانت به شمار رود و با فردی دیگر این گونه نباشد؛ برای نمونه به کار بردن نام کوچک فرزند از سوی پدر و مادر، اهانت شمرده نمی‌شود؛ امّا با شخصی که تازه با او آشنا شده‌اند یا فردی بلند مرتبه، اهانت به شمار می‌رود؛ بنابراین اهانت بودن یک گفتار یا رفتار، به شخصیّت فرد و نوع ارتباط با وی بستگی دارد؛ از این رو در برخورد با افراد گوناگون، باید از کلمات و لفظ‌های مختلف و در خور شأن و منزلت آن‌ها استفاده کرد. همچنین دراز کردن پا در برابر فرزندان، اهانت نیست؛ امّا همین رفتار در برابر فردی بلند مرتبه، اهانت خواهد بود.

۲.انتزاعی‌بودن: تحقّق اهانت، به مفهوم برداشت شده از سخن یا رفتار به کار رفته با شخص مخاطب، بستگی دارد به این معنا که اهانت، واقعیّتی نیست که بتوان آن را با حواس پنجگانه به صورت مستقیم احساس کرد؛ بلکه مفهومی است که از سخن یا رفتار به کار رفته برداشت می‌شود؛ برای نمونه؛ اهانت، خودِ پا دراز کردن در برابر افراد محترم نیست؛ بلکه معنا و مفهومی است که از این رفتار برداشت می‌شود؛ از این رو چه بسا از سخن در خور فردی محترم که با لحنی خاص و در موقعیّتی ویژه گفته شده، جز اهانت

نتوان برداشت کرد و برعکس از یک سخن نازیبا، در موقعیّتی ویژه مانند ناتوانی گوینده در به کار بستن کلمات شایسته، اهانت نباشد.

۳.بررسی از دیدمکتب‌اسلام: اهانت را باید به حکم مسلمان بودن، از دید مکتب اسلام بررسی کرد. از دید اسلام که تحقیر و خوار کردن مؤمن حرام است، باید ملاک و میزان سنجشی برای تعیین حدّ و مرز اهانت و نقطهٔ مقابل آن یعنی احترام و تکریم، مشخّص شده باشد. چه بسا رفتارهایی که برخی مردم آن را اهانت نمی‌دانند؛ ولی از دید اسلام اهانت است و برعکس، رفتارهایی هستند که برخی از جوامع آن رامی‌دانند؛ در حالی که از دید اسلام، اهانت به شمار نمی‌رود؛ البتّه این نکته با نسبی بودن زشتی و زیبایی برخی از رفتارها در جوامع گوناگون ناسازگار نیست.

۳

نکوهش اهانت از دید شرع و عقل

اهانت، رفتاری ناپسند است که خِرد و شریعت همگام با هم، آن را زشت و نادرست می‌دانند. عقل انسان، به سبب حکم مستقلّی که بر زشتی ستم دارد، اهانت را زشت و نازیبا، و اهانت کننده را مستحقّ سرزنش می‌داند؛ چرا که خوار کردن دیگری، از مظاهر قطعی ستم بر او بوده و اهانت کننده، ستمگر به شمار می‌رود. ستم، گاه در زمینهٔ امور مالی و گاه در زمینهٔ امور جانی و گاه در زمینهٔ امور مربوط به آبرو و شخصیّت دیگری انجام می‌شود و عقل، ستم را در هر صورتی ناپسند و زشت می‌داند. روایات بسیاری دربارهٔ زشتی این رفتار وارد شده که به خوبی گویای تنفّر خداوند، از این رفتار است تا آن جا که سبک کنندهٔ فرد مؤمن، نابود کنندهٔ حرمت خدا شمرده شده و خداوند را به جنگ با خود فرا خوانده است.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

مَنِ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ فَبِنَا اسْتَخَفَّ وَ ضَيَّعَ حُرْمَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ.[۱]

هر کس مؤمنی را سبک شمارد، ما را سبک کرده و حرمت خدای عزّ و جلّ را از بین برده است.

امام باقر(ع) می‌فرماید زمانی که پیامبر به معراج رفت، از خداوند پرسید:

يا رَبِّ ما حالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَکَ قالَ يا مُحَمَّدُ مَنْ اَهانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بارَزَنِي بِالْمُحارَبَةِ وَ اَنَا اَسْرَعُ شَيءٍ اِلى نُصْرَةِ اَوْلِيائِي.[۲]

پروردگار من! مؤمن نزد تو چه حالی دارد؟ خداوند فرمود: ای محمّد! هر کس

---

۱. کلینی: کافی، ج۸، ص۱۰۲، ح۷۳.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۲۶۵، ح۱۶۲۶۶.

به یکی از دوستان من اهانت کند، به تحقیق مرا به جنگ طلبیده است و من در یاری کردن دوستانم سریع‌تر از هر چیزی هستم.

منع و نهی شریعت از اهانت به دیگران، به جهت کاستی‌هایی همانند تنگدستی، به اندازه‌ای است که شدّت نفرت شریعت از این رفتار را به خوبی نشان می‌دهد.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

لٰا تُحَقِّرُوا ضُعَفٰاءَ اِخْوٰانِكُمْ فَاِنَّهُ مَنِ احْتَقَرَ مُؤْمِناً لَمْ يَجْمَعِ اللّٰهُ بَيْنَهُمٰا فِي الْجَنَّةِ اِلّٰا اَنْ يَتُوبَ.[1]

برادران ضعیف خود را تحقیر نکنید. همانا هر کس مؤمنی راکوچک کند، خداوند میان او و آن مؤمن در بهشت، جمع نکند= او را با آن مؤمن وارد بهشت نسازد، مگر آن که توبه کند.

همچنین فرمود:

مَنْ اَهٰانَ فَقيراً مُسْلِماً مِنْ اَجْلِ فَقْرِهِ وَ اسْتَخَفَّ بِهِ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِاللّٰهِ وَ لَمْ يَزَلْ فِي غَضَبِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَخَطِهِ حَتّٰى يُرْضِيَهُ... وَ مَنْ بَغىٰ عَلىٰ فَقيرٍ اَوْ تَطٰاوَلَ عَلَيْهِ اَوِ اسْتَحْقَرَهُ حَقَّرَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِثْلَ الذَّرَّةِ فِي صُورَةِ رَجُلٍ حَتّٰى يَدْخُلَ النّٰارَ.[2]

هر کس به مسلمان فقیری، به جهت فقرش، اهانت کند و او راسبک شمارد، به تحقیق خدا راسبک شمرده و در خشم و غضب خداوند عزّ و جلّ باقی می‌ماند تا وقتی که آن فقیر را راضی کند... و کسی که بر فقیری ستم کند یا بر او سخت گیرد یا او راکوچک شمارد، خداوند، روز قیامت، او را همانند ذرّه‌ای در شکل آدمی،کوچک می‌شمارد تا آن که وارد آتش شود.

اهانت، به هر شکل و صورتی و با هر وسیله‌ای که انجام پذیرد، زشت و ناشایست است. سبک کردن اهل ایمان اگر چه بسا با اشاره یا بی‌توجّهی به گفته‌های ایشان باشد، نکوهیده است. ابوهارون که از اصحاب امام صادق(ع) است، می‌گوید: امام به کسی که نزد او بود، فرمود:

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۹، ص۱۰۴، ح۱۰۳۵۵.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۸، ح ۱۶۲۷۵.

مٰا لَکُمْ تَسْتَخِفُّونَ بِنٰا قٰالَ (ابو هارون) فَقٰامَ اِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ خُرٰاسٰانَ فَقٰالَ مَعٰاذَ لِوَجْهِ اللّٰهِ اَنْ نَسْتَخِفَّ بِکَ اَوْ بِشَیءٍ مِنْ اَمْرِکَ فَقٰالَ بَلٰی اِنَّکَ اَحَد مَنِ اسْتَخَفَّ بِی فَقٰالَ مَعٰاذَ لِوَجْهِ اللّٰهِ اَنْ اَسْتَخِفَّ بِکَ فَقٰالَ لَهُ: وَیْحَکَ اَوَلَمْ تَسْمَعْ فُلاناً وَ نَحْنُ بِقُرْبِ الْجُحْفَةِ وَ هُوَ یَقُولُ لَکَ احْمِلْنِی قَدْرَ مِیلٍ فَقَدْ وَ اللّٰهِ اَعْیَیْتُ وَ مٰا رَفَعْتَ بِهِ رَأْساً وَ لَقَدِ اسْتَخْفَفْتَ بِهِ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ فِیناً اسْتَخَفَّ وَ ضَیَّعَ حُرْمَةَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ.[1]

چه شود شما را که ما را سبک می‌کنید؟ ابو هارون می‌گوید مردی از خراسان ایستاد و عرض کرد پناه می‌بریم به وجه خدا که شما را سبک سازیم یا چیزی از دستورهای شما را سبک سازیم. پس امام فرمود: آری! همانا تو، یکی از کسانی هستی که مرا سبک ساختی. آن مرد گفت: پناه به وجه خدا می‌برم که من شما را سبک ساخته باشم. امام فرمود: وای بر تو! آیا نشنیدی سخن فلان کس را در حالی که مانزدیک جحفه= نام منطقه‌ای در عربستان بودیم و او به تو می‌گفت مرا به اندازهٔ یک میل حمل کن. پس به خدا قسم، تو سر را هم بلند نکردی و به تحقیق او را سبک ساختی و کسی که مؤمنی را سبک سازد، ما را سبک ساخته و حرمت خدا را از بین برده است.

این رفتار به اندازهای زشت و زننده است که پیشوایان معصوم (ع) با دقّت ویژه از هر گونه رفتاری که از آن بوی اهانت به مشام برسد، بازداشته‌اند. ابوبصیر که از یاران امام صادق (ع) است، می‌گوید: به امام گفتم: مردی است از یاران ما که از گرفتن زکات برای گذراندن زندگی، شرم دارد. من از زکات به او می‌دهم بدون اینکه به او بگویم، آن مال، از زکات است.

امام صادق فرمود:

اَعْطِهِ وَ لٰا تُسَمِّ لَهُ وَ لٰا تُذِلَّ الْمُؤْمِنَ.[2]

به او اعطا کن و نام آن زکات را نبر و مؤمن را خوار مساز.

و در جای دیگر امام(ع) به اسحاق بن عمّار فرمود:

---

۱. کلینی: کافی، ج۸، ص۱۰۲،ح۷۳.

۲. همان، ج۳، ص۵۶۳،ح۳.

یا اِسحاقُ کَیْفَ تَصْنَعُ بِزَکاةِ مالِکَ اِذا حَضَرَتْ؟ قالَ: یَأْتُونّی اِلَی الْمَنْزِلِ فَأُعْطِیهِمْ فَقالَ:لِی ما اَراکَ یا اِسحاقُ اِلّا قَدْ اَذْلَلْتَ الْمُؤمِنینَ فَایّاکَ اِنَّ اللّهَ تَعالی یَقُولُ مَنْ اَذَلَّ لِی وَ لِیّاً فَقَدْ اَرْصَدَ لِی بِالْمُحارَبَةِ.[۱]

ای اسحاق! با زکات مال خود، وقتی حاضر شود چه می‌کنی؟ اسحاق گفت:= نیازمندان مرا به منزل خویش می‌برند و من به آن‌ها عطا می‌کنم.امام فرمود: من هم همانند تو هستم غیراز آن که تو مؤمنان را خوار می‌سازی این که تو را به خانهٔ خود می‌برند تا به آن‌ها عطا کنی پس بر حذر باش. همانا خداوند تعالی می‌گوید کسی که دوست مرا خوار سازد، پس به من اعلان جنگ کرده است.

میزان ارزش مؤمن هم در اندازهٔ زشتی این رفتار، مؤثّر است، به هر اندازه که مؤمن ارزش بالاتری داشته باشد، اهانت به او، زشت‌تر خواهد بود. وقتی مؤمن از مقام دانش برخوردار باشد،سبک ساختن او بسیار زشت‌تر از تحقیر مؤمن بی‌علم است.

امام صادق(ع) فرمود:

لا یَسْتَخِفُّ بِاَحَدٍ وَ اَحَقُّ مَنْ لا یَسْتَخِفُّ بِهِ ثَلاثَةٌ: اَلْعُلَماءُ وَ... .[۲]

هیچ کس را سبک مساز و سه گروه در این باره حقّ بیش‌تری، برخوردارند: دانشمندان و... .

کوچک کردن و خوار ساختن، دیگران ناشایست و نادرست است، دربارهٔ خود هم ناپسند است. آدمی حقّ ندارد به خود اهانت، و خود را در دیدهٔ دیگران، خوار و ذلیل سازد، خداوندمتعالی برای شخص مؤمن، حرمتی قرار داده که هیچ کس، حتیّ خود او نیز حقّ شکستن آن را ندارد.

امام صادق(ع) فرمود:

اِنَّ اللّه تَبارَکَ وَ تعالی فَوَّضَ اِلَی الْمُؤْمِنِ کُلَّ شَیءٍ اِلّا اِذْلالَ نَفْسِهِ.[۳]

همانا خداوند تبارک و تعالی به مؤمن اختیار هر کاری را داده، جز آن که خود

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۹، ص۳۱۶، ح۱۲۱۰۹.
۲. همان، ج۷۵، ص۲۳۳، ح۱۰۷.
۳.کلینی: کافی، ج۵، ص۶۳، ح۳.

را ذلیل سازد.

لٰا تُذِلّوٰا اَنْفُسَکُمْ.[۱]

خود را ذلیل نسازید.

برخی کج اندیشان به غلطّ تصوّر می‌کنند که با خوار ساختن خویش نزد دیگران، نفس خویش را رام، و آن را از آلودگی‌ها پاک می‌سازند؛[۲] در حالی که رام ساختن نفس، جز به بندگی و اطاعت از فرمان‌های الاهی میسّر نیست. انسان باید بکوشد، خدا را فرمانده هستی خویش ساخته، جز به فرمان او گوش فرا ندهد و خداوند نمی‌پسندد که بنده‌ای خود را خوار سازد و به خود اهانت کند.

همچنان که اهانت به افراد، نکوهیده و زشت شمرده شده، اهانت به آن چه در هاله‌ای از قداست قرار گرفته است نیز زشت و زننده است. میزان زشتی اهانت و جسارت به مقدّسات ممکن است به اندازهٔ حرمت و ارزش آن‌ها وابسته باشد؛ ولی در هر حال، احترام به مقدّسات، احترام به فرمان خدا است و شکستن این حرمت، ناپسند و ناشایست است سیّدبن‌طاوس می‌گوید که در زبور آمده:

خداوند به حضرت داوود(ع) فرمود که بگوید:

بَنِی آدم لٰا تَسْتَخِفُّوا بِحَقّی فَاسْتَخَفُّ بِکُمْ فِی النّٰارِ.[۳]

فرزندان آدم حقّ مرا سبک نسازید؛ پس شما را در آتش، سبک خواهم ساخت.

رسول خدا(ص) در حفظ حرمت قرآن کریم فرمود:

اَلْقُرْآنُ اَفْضَلُ کُلِّ شَیٍ دُونَ اللّٰهِ فَمَنْ وَ قَّرَ الْقُرْآنَ وَ قَّرَ اللّٰهَ وَ مَنْ لَمْ یُوَقِّرِ الْقُرْآنَ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَةِ اللّٰهِ. حُرْمَةُ اللّٰهِ کَحُرْمَةِ الْوٰالِدِ عَلیٰ وَلَدِهِ.[۴]

---

۱. حر عاملّی: وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۴۱۲، ح۳۴۰۸۴.

۲. ملامتیه طایفه‌ای بوده‌اند از صوفیه که در قرن سوّم هجری و بعد از آن، در خراسان شهرت داشته‌اند... ملامتیه برای آن که به ریا و خودفروشی دچار نشوند از اظهار قبایح و معایب نفس در نزد عامه ابا نداشته‌اند و نفس را همواره متهم و ملوم می‌خواسته‌اند. خویشتن را به عمد معروض ملامت خلق می‌کرده‌اند تا به خویشتن مغرور و فریفته نشوند. (عبدالحسین زرین‌کوب: ارزش میراث صوفیه، ص۸۷ و ۸۶).

۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج۱۴، ص۴۷، ح۳۲.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج۴، ص۲۳۶، ح۴۵۸۵.

قرآن برترین موجود غیر از خدا است، پس کسی که قرآن را سنگین بدارد، به تحقیق خدا را سنگین داشته و کسی که قرآن را سنگین ندارد= سبک کند به تحقیق حرمت خدا را سبک ساخته است. حرمت قرآن بر خدا همانند حرمت پدر بر فرزند است= حرمتی که پدر برای فرزندش رعایت می‌کند؛

البتّه نه فقط مقدّسات که هرچیزی که خداوند برای آن حرمتی قرار داده است، نباید مورد اهانت قرار گیرد. برای نمونه، جنازهٔ مؤمن هم با آن که دیگر جانی در بدن ندارد، حرمتی دارد که باید پاس داشته شود.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

مَنْ ضَحِکَ عَلیٰ جِنٰازَةٍ اَهٰانَهُ اللّٰهُ.

هر کس به جنازه‌ای بخندد، خداوند او را خوار می‌سازد.

رسول خدا(ص) دربارهٔ کوچک شمردن و سبک کردن خرده‌های نان نیز می‌فرماید:

عِشْرُوْنَ خَصْلَة تُورِثُ الْفَقْرَ.... وَ اِهٰانَةُ الْکَسرةِ مِنَ الْخُبْزِ.[1]

بیست خصلت، تنگدستی را بر جای می‌گذارد....و اهانت به خرده‌های نان.

حکم اهانت از دید شرع

شدّت نکوهش و نهی بسیار معصومان(ع) از این رفتار، گویای الزام شریعت بر ترک آن است؛ از این رو اهانت، حرام و فاعل آن گناه کار و مستحقّ عذاب خواهد بود.

شریعت به اندازه‌ای از این رفتار تنفّر دارد که افزون بر باز داشتن انسان از ارتکاب آن، او را بر یاری کسی که به او اهانت می‌شود، الزام کرده است. حرمت مؤمن به اندازه‌ای باارزش است که افزون بر نشکستن آن، باید از شکسته شدن آن باز داشت و از آن پاسداری کرد.

رسول خدا(ص) فرمود:

مَنْ اُذِلَّ عِنْدَهُ مُؤمِنٌ وَ هُوَیَقْدِرُ عَلیٰ اَنْ یَنْصُرَهُ فَلَمْ یَنْصُرْهُ اَذَلَّهُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ عَلیٰ رُؤُوس الْخَلٰائِقِ.[2]

۱.علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۷۳، ص۳۸، ح۲.

۲. همان، ج۷۲، ص۲۲۶.

هر کس مؤمنی پیش رویش خوار شود و او بتواند یاری‌اش کند، ولی یاری‌اش نکند، خداوند او را در روز قیامت بر سر مردمان خوار خواهد ساخت□ کنایه از آن که همه، خواری او را خواهند دید□.

٤

ریشه‌های درونی اهانت

اهانت همانند آفت‌های دیگر زبان، در صفات زشت درونی ریشه دارد. زشتی‌های باطنی این رفتار ناپسند را پدید می‌آورند که عبارتند از:

۱. **دشمنی:** گاه سبک کردن دیگری، از روی دشمنی با او است و اهانت کننده می‌کوشد با تحقیر شخص، به او ضربه بزند و او را از بین ببرد.

۲. **حسد:** تحقیر دیگران، گاه از حسادت به مرتبهٔ ایشان پدید می‌آید. شخص حسود، تاب دیدن برتری دیگری را نداشته، با اهانت و تحقیر می‌کوشد برتری دیگری را سست و نابود کند.

۳. **تکبّر:** برتر نشان دادن خویش، انسان را به تحقیر و اهانت به دیگران وا می‌دارد؛ البتّه اظهار برتری، خود مستلزم گونه‌ای از تخفیف و تحقیر دیگران است؛ چرا که فرد با این رفتار، دیگران را پایین‌تر از خود نشان می‌دهد. اهانت، شیوهٔ عادی پادشاهان و قدرتمندان متکبّر در طول تاریخ بوده است.

۴. **طمع:** گاه چشمداشت به مال یا جایگاهی خاصّ، آدمی را به تحقیر دیگران نزد متکبّران برای جلب خوشایند ایشان وا می‌دارد. چه اهانت‌ها که از سوی کاسه لیسان و چاپلوسان درگاه قدرتمندان به مردم انجام گرفته است و می‌گیرد.

۵. **بی‌ادبی (سوء خلق):** پرورش و رشد آدمی در محیطی که به اهانت با یک دیگر سخن می‌گویند، سبب عادی شدن این رفتار زشت برای او می‌شود. فرد بیمار در چنین حالی، بدون وجود انگیزه‌های پیشین و فقط به دلیل تربیت نادرست، با دیگران به اهانت سخن می‌گوید.

۵

پیامدهای اهانت

اهانت به دیگران، پیامدهای ناخوشایندی را در دنیا و آخرت به بار خواهد آورد که عبارتند از:

۱.خوار و خفیف‌شدن: اهانت کننده، خود مورد اهانت قرار گرفته، در دنیا و آخرت، خوار و خفیف خواهد شد. خداوند متعالی همان گونه که او دیگری را تحقیر کرده، او را سبک شمرده، خوار می‌کند.

امام صادق(ع) فرمود:

...مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِناً اَوِ اسْتَخَفَّ بِهِ حَقَّرَهُ اللّٰهُ... .[۱]

...هر کس مؤمنی راکوچک کند یاسبک شمارد، خداوند او راکوچک خواهد کرد... .

۲.دشمنی خدا: اهانت، سبب خشم خداوند می‌شود، و این دشمنی تا دست کشیدن از اهانت یا توبهٔ اهانت کننده، ادامه خواهد یافت.

امام صادق(ع) در ادامهٔ سخن پیشین می‌فرماید:

... وَ لَمْ یَزَلْ مٰاقِتاً لَهُ حَتّٰی یَرْجِعَ عَنْ مَحْقَرَتِهِ اَوْ یَتُوبَ.[۲]

هر کسی مؤمنی راکوچک شمارد، خداوند همیشه او را دشمن می‌دارد تا وقتی که از تحقیرش دست برداشته یا توبه کند.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

... مَنْ اَهٰانَ فَقیراً مُسْلِماً مِنْ اَجْلِ فَقْرِهِ وَ اسْتَخَفَّ بِهِ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِاللّٰهِ وَ لَمْ یَزَلْ فی

---

۱. حر عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۲۶۷، ح۱۶۲۷۳.
۲. همان.

غَضَبِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَخَطِهِ حَتّٰی یُرْضِیَهُ... .[۱]

هر کس به مسلمان فقیری برای فقرش اهانت کند و او را سبک شمارد، به تحقیق خداوند او را سبک می‌شمارد و همیشه در خشم و غضب خداوند خواهد بود تا زمانی که آن فقیر را راضی کند.

۳.دشمنی مردم: کوچک کردن دیگری، دشمنی او و دیگران با اهانت کننده را سبب می‌شود؛ چنان که امام صادق(ع) فرمود:

وَ اعْلَمُوا اَنَّ مَنْ حَقَّرَ اَحَداً مِنَ الْمُسْلِمِینَ اَلْقَی اللّٰهُ عَلَیْهِ الْمَقْتَ مِنْهُ وَ الْمَحْقَرَةَ حَتّٰی یَمْقُتُهُ النّاسُ وَ اللّٰهُ لَهُ اَشَدُّ مَقْتاً.[۲]

و بدانید همانا هر کس فردی از مسلمانان را تحقیر کند، خداوند دشمنی و کوچکی را بر او می‌افکند تا آن جا که مردم، او را دشمن بدارند و دشمنی خدا برای او، شدیدتر است.

۴.بلا وناگواری در دنیا: خوار کردن اهل ایمان، گاه غیر از خوار شدن اهانت کننده، ناگواری‌ها و مصیبت‌های بزرگی را برای او درپی خواهد آورد که گریز از آن‌ها میّسر نیست و این نیست، مگر از جهت ارزش بسیاری که خداوند برای مؤمن قرار داده است. ابو حمزهٔ ثمالی می‌گوید: با زین‌العابدین، امام علی‌ابن‌الحسین(ع) نماز صبحی را در مدینه به روز جمعه خواندم. وقتی حضرت از نماز فارغ شد، برای حرکت به سمت خانه‌اش به پا خاست و من با او بودم. پس خدمت کارش را فرا خواند و به او فرمود:

لٰا یَعْبَرُ عَلیٰ بٰابِي سٰائِلٌ إِلّٰا أَطْعَمْتُمُوهُ فَإِنَّ الْیَومَ یَوْمُ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَهُ لَیْسَ کُلُّ مَنْ یَسْأَلُ مُسْتَحَقّاً فَقٰالَ یٰا ثٰابِتُ أَخٰافُ أَنْ یَکُونَ بَعْضُ مَنْ یَسْأَلُنٰا مُسْتَحَقاً فَلٰا نُطْعِمُهُ وَ نَرُدُّهُ فَیَنْزِلُ بِنٰا أَهْلَ الْبَیْتِ مٰا نَزَلَ بِیَعْقُوبَ وَآلِهِ أَطْعِمُوهُمْ إِنَّ یَعْقُوبَ کٰانَ یَذْبَحُ کُلَّ یَوْمٍ کَبْشاً فَیَتَصَدَّقُ مِنْهُ وَ یَأْکُلُ هُوَ وَ عِیٰالُهُ مِنْهُ وَ إِنَّ سٰائِلاً مُؤْمِناً صَوّٰاماً مُسْتَحَقّاً لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةٌ وَکٰانَ مُجْتٰازاً غَرِیباً اعْتَرَّ عَلیٰ بٰابِ یَعْقُوبَ عَشِیَّةَ جُمُعَةٍ عِنْدَ أَوٰانِ إِفْطٰارِهِ یَهْتِفُ عَلیٰ بٰابِهِ أَطْعِمُوا السّٰائِلَ الْمُجْتٰازَ الْغَرِیبَ الْجٰائِعَ مِنْ طَعٰامِکُمْ یَهْتِفُ بِذٰلِکَ عَلیٰ بٰابِهِ مِرٰاراً وَ هُمْ یَسْمَعُونَهُ

۱. همان، ص۲۶۸، ح۱۶۲۷۵.
۲. کلینی: کافی، ج۸، ص۷، ح۱.

قَدْ جَهِلُوا حَقَّهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ فَلَمَّا يَئِسَ أَنْ يُطْعِمُوهُ وَ غَشِيَهُ اللَّيْلُ اسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَكَا جُوعَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ بَاتَ طَاوِياً وَ أَصْبَحَ صَائِماً جَائِعاً صَابِراً حَامِداً لِلَّهِ تَعَالَى وَ بَاتَ يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعاً بِطَاناً وَ أَصْبَحُوا وَ عِنْدَ هُمْ فَضْلَةٌ مِنْ طَعَامِهِمْ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى يَعْقُوبَ فِي صَبِيحَةِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَقَدْ أَذْلَلْتَ يَا يَعْقُوبُ عَبْدِي ذِلَّةً اسْتَجْرَرْتَ بِهَا غَضَبِي وَ اسْتَوْجَبْتَ بِهَا أَدَبِي وَ نُزُولَ عُقُوبَتِي وَ بَلْوَايَ عَلَيْكَ وَ عَلَى وُلْدِكَ يَا يَعْقُوبُ إِنَّ أَحَبَّ أَنْبِيَائِي إِلَيَّ وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيَّ مَنْ رَحِمَ مَسَاكِينَ عِبَادِي وَ قَرَّبَهُمْ إِلَيْهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَانَ لَهُمْ مَأْوًى وَ مَلْجَأً يَا يَعْقُوبُ أَمَا رَحِمْتَ ذميال عَبْدِيَ الْمُجْتَهِدَ فِي عِبَادَتِهِ الْقَانِعَ بِالْيَسِيرِ مِنْ ظَاهِرِ الدُّنْيَا عِشَاءَ أَمْسِ لَمَّا اعْتَرَّ بَبَابِكَ عِنْدَ أَوَانِ اِفْطَارِهِ وَ هَتَفَ بِكُمْ أَطْعِمُوا السَّائِلَ الْغَرِيبَ الْمُجْتَازَ الْقَانِعَ فَلَمْ تُطْعِمُوهُ شَيْئاً فَاسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَكَا مَا بِهِ إِلَيَّ وَ بَاتَ طَاوِياً حَامِداً لِي وَ أَصْبَحَ لِي صَائِماً وَ أَنْتَ يَا يَعْقُوبُ وُ وُلْدُكَ شِبَاعٌ وَ أَصْبَحْتَ عِنْدَكُمْ فَضْلَةٌ مِنْ طَعَامِكُمْ أَوَ مَا عَلِمْتَ يَا يَعْقُوبُ أَنَّ الْعُقُوبَةَ وَ الْبَلْوَى إِلَى أَوْلِيَائِي أَسْرَعُ مِنْهَا إِلَى أَعْدَائِي وَ ذَلِكَ حُسْنُ النَّظَرِ مِنِّي لِأَوْلِيَائِي وَ اسْتِدْرَاجٌ مِنِّي لِأَعْدَائِي أَمَا وَ عِزَّتِي لَأُنْزِلَنَّ بِكَ بَلْوَايَ وَ لَأَجْعَلَنَّكَ وَ وُلْدَكَ غَرَضاً لِمَصَائِبِي وَ لَأُوذِيَنَّكَ بِعُقُوبَتِي فَاسْتَعِدُّوا لِبَلْوَايَ وَ ارْضُوا بِقَضَائِي وَ اصْبِرُوا لِلْمَصَائِبِ فَقُلْتَ لعلي بْنِ الْحُسَيْنِ(ع) جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا فَقَالَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ الَّتِي بَاتَ فِيهَا يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعاً وَ بَاتَ فِيهَا ذِمْيَال طَاوِياً جَائِعاً فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا وَ أَصْبَحَ يَقُصُّهَا عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ فَاغْتَمَّ يَعْقُوبُ لَمَّا سَمِعَ مِنْ يُوسُفَ مَعَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَنِ اسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ فَقَالَ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ لَاتَقْصُصْ رُؤْيَاكَ هَذِهِ عَلَى إِخْوَتِكَ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكِيدُ لَكَ كَيْداً فَلَمْ يَكْتُمْ يُوسُفُ رُؤْيَاهُ وَ قَصَّهَا عَلَى إِخْوَتِهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(ع) وَ كَانَتْ أَوَّلُ بَلْوَى نَزَلَتْ بِيَعْقُوبَ وَ آلِ يَعْقُوبَ الْحَسَدُ لِيُوسُفَ لَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ الرُّؤْيَا قَالَ فَاشْتَدَّتْ رِقَّةُ يَعْقُوبَ عَلَى يُوسُفَ وَ خَافَ أَنْ يَكُونَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ مِنَ الِاسْتِعْدَادِ لِلْبَلَاءِ هُوَ فِي يُوسُفَ خَاصَّةً فَاشْتَدَّتْ رِقَّتُهُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِ وُلْدِهِ فَلَمَّا رَأَى إِخْوَةُ يُوسُفَ مَا يَصْنَعُ يَعْقُوبُ بِيُوسُفَ وَ تَكْرِمَتُهُ إِيَّاهُ وَ إِيثَارُهُ إِيَّاهُ عَلَيْهِمْ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ بَدَا الْبَلَاءُ فِيهِمْ فَتَآمَرُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ قَالُوا إِنَّ يُوسُفَ وَ أَخَاهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ أَيْ تَتُوبُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ فَقَالَ يَعْقُوبُ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ فَانْتَزَعَهُ حَذَراً عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ أَنْ تَكُونَ الْبَلْوَى مِنَ اللَّهِ عَلَى يَعْقُوبَ فِي يُوسُفَ خَاصَّةً لِمَوْقِعِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ حُبِّهِ لَهُ قَالَ فَغَلَبَتْ قُدْرَةُ اللَّهِ وَ قَضَاؤُهُ وَ نَافِذَ أَمْرُهُ فِي يَعْقُوبَ وَ يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ فَلَمْ يَقْدِرْ

يَعْقُوبُ عَلىٰ دَفْعِ الْبَلاٰءِ عَنْ نَفْسِهِ وَ لاٰ عَنْ يُوسُفَ وَ وُلْدِهِ فَدَفَعَهُ اِلَيْهِمْ وَ هُوَ لِذٰلِكَ كٰارِهٌ مُتَوَقِّعٌ لِلْبَلْوىٰ مِنَ اللّٰهِ فِي يُوسُفَ فَلَمّٰا خَرَجوا مِنْ مَنْزِلِهِمْ لَحِقَهُمْ مُسْرِعاً فَانْتَزَعَهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَضَمَّهُ اِلَيْهِ وَ اعْتَنَقَهُ وَ بَكىٰ وَ دَفَعَهُ اِلَيْهِمْ فَانْطَلَقُوا بِهِ مُسْرِعِينَ مَخٰافَةً يَأْخُذُهُ مِنْهُمْ وَ لاٰ يَدْفَعُهُ اِلَيْهِمْ فَلَمّٰا أَمْعَنُوا بِهِ أَتَوا بِهِ غَيْضَةَ أَشْجٰارٍ فَقٰالُوا نَذْبَحُهُ وَ نُلْقِيهِ تَحْتَ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ فَيَأْكُلُهُ الذِّئْبُ اللَّيْلَةَ فَقٰالَ كَبِيرُهُمْ لاٰ تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ لٰكِنْ أَلْقُوهُ فِي غَيٰابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيّٰارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فٰاعِلِينَ فَانْطَلَقُوا بِهِ اِلَى الْجُبِّ فَأَلْقَوهُ وَ هُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَغْرَقُ فِيهِ فَلَمّٰا صٰارَ فِي قَعْرِ الْجُبِّ نٰادٰاهُم يٰا وُلْدَ رُومِينَ أَقْرَعُوا يَعْقُوبَ عَنِّي السَّلاٰمَ فَلَمّٰا سَمِعُوا كَلاٰمَهُ قٰالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لاٰ تَزٰالُوا مِنْ هٰاهُنٰا حَتىٰ تَعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مٰاتَ فَلَمْ يَزٰالُوا بِحَضْرَتِهِ حَتىٰ أَمْسَوا وَ رَجَعُوا اِلىٰ أَبِيهِمْ عِشٰاءً يَبْكُونَ قٰالُوا يٰا أَبٰانٰا ذَهَبْنٰا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنٰا يُوسُفَ عِنْدَ مَتٰاعِنٰا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ فَلَمّٰا سَمِعَ مَقٰالَتَهُمْ اِسْتَرْجَعَ وَاسْتَعْبَرَ وَ ذَكَرَ مٰا أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اِلَيْهِ مِنَ الْاِسْتِعْدادِ لِلْبَلاٰءِ فَصَبَرَ وَ أَذْعَنَ لِلْبَلْوىٰ وَ قٰالَ لَهُمْ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُطْعِمَ لَحْمَ يُوسُفَ الذِّئْبَ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَرىٰ تَأْوِيلَ رُؤْيٰايَ الصّٰادِقَةِ.[1]

از در خانه‌ام در خواست کننده‌ای نگذرد، مگر آن که او را طعام دهید. پس همانا امروز، روز جمعه است. ابو حمزهٔ ثمالی می‌گوید: به امام عرض کردم: هر کسی که درخواست کند، مستحق نیست.

امام فرمود: ای ثابت می‌ترسم برخی از درخواست کنندگان، مستحق باشند و ما به آن‌ها طعام نداده و ردّشان کنیم؛ پس بر ما اهل بیت آن بلایی که بر یعقوب و خاندانش نازل شد، فرود آید. طعام دهید ایشان را. همانا یعقوب هر روز قوچی ذبح می‌کرد و بخشی از آن را صدقه می‌داد و بخشی دیگر را خود و خانواده‌اش می‌خوردند. همانا درخواست کننده مؤمنی که روزه داشته و مستحق بود و مقامی نزد خدا داشت و عابری غریب بود، شب جمعه‌ای در حین افطار، به در خانهٔ یعقوب رفته، صدا زد: «درخواست کنندهٔ عابرِ غریبِ گرسنه را از غذایتان اطعام کنید». بارها این جمله را تکرار کرد؛ در حالی که یعقوب و خاندانش می‌شنیدند و به حقّش آگاه نبودند و سخنش را تصدیق نمی‌کردند. پس وقتی از اطعام یعقوب و خاندانش نومید شد و شب او را فراگرفت،

۱. علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۱۲، ص۲۷۲، ح۴۸.

استرجاع کرد=اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ رٰاجِعونَ و اشکش جاری شد و از گرسنگی‌اش به خدای عَزَّوَجَلَّ شکایت کرد و شب را باگرسنگی گذراند و در حالی که روزه و گرسنه و صابر و سپاسگزار خداوند متعالی بود، صبح کرد و این در حالی بود که یعقوب و خانواده‌اش با شکم سیر خوابیدند و در حالی که اضافهٔ غذا نزدشان بود، صبح کردند، امام فرمود: پس خداوند عزّوجلّ در صبح همان شب به یعقوب وحی کرد: هر آینه، به تحقیق‌ای یعقوب! تو بندهٔ مرا خوار ساختی؛ ذلّتی که به سبب آن غضب مرا در پی کشاندی و ادب کردن من مجازات من و بلای من بر خودت و فرزندانت را سبب شدی. ای یعقوب! همانا محبوب‌ترین پیامبرانم پیش من و گرامی‌ترین ایشان نزد من، کسی است که به بیچارگان از بندگانم رحم کند و ایشان را به خودنزدیک سازد و طعام دهد و ایمنگاه و پناهگاه ایشان باشد. ای یعقوب! آیا به «ذمیال» بندهٔ من که در عبادتش کوشا بوده و از ظاهر دنیا به کم قانع بود در شب گذشته، رحم نکردی آن زمان که او به در خانه‌ات آمد هنگام افطارش و شما را صدا زد که درخواست کنندهٔ غریب عابر قانع را غذا دهید و شما چیزی به او ندادید. پس او گریان و اندوهگین با حالی استرجاع به پیشگاه من شکایت کرد و شب را باگرسنگی و سپاس من گذراند و با حال روزه، صبح کرد در حالی که تو ای یعقوب و فرزندانت، سیر بودید و اضافهٔ غذای شما هم نزدتان بود. آیا ای یعقوب! تو نمی‌دانی که مجازات و بلای من به دوستانم، سریع‌تر از دشمنانم می‌رسد و این به علّت نظر نیکویی من به دوستانم و فرو رفتن دشمنانم در بدی‌ها است؟! هوشیار باش. به عزتّم سوگند! بلایم را بر تو فرود آورم و تو و فرزندانت را هدف مصیبت‌هایم سازم و با مجازاتم شما را می‌آزارم. پس آمادهٔ بلا شده، به قضای من خشنود بوده، بر مصیبت‌ها، صبر کنید. ابو حمزهٔ ثمالی گوید: به امام علی‌ابن‌الحسین(ع) عرض کردم: فدایت شوم یوسف، چه زمانی آن خواب را دید؟ امام فرمود: در همان شبی که یعقوب و خانواده‌اش، سیر خوابیدند و

ذمیال با شکم خالی و گرسنه خوابید. وقتی یوسف خواب دید و صبح کرد و یعقوب خواب را شنید، با توجّه به آن چه از سوی خداوند عزّوجلّ به او وحی شده بود که آمادهٔ بلا شوید، غمگین شده، بـه یـوسف گـفت خـوابت را بـرای برادرانت تعریف نکن. همانا من می‌ترسم نقشه‌ای برایت بکشـند. پس یـوسف خوابش را پنهان نکرد و برای برادرانش تعریف کرد. امام علی بـن الحسـین(ع) فرمود: نخستین بلایی که بر یعقوب و خاندانش، فرو آمد، حسادت بـرادرانش پس از شنیدن خواب از یوسف بود. پس مهربانی و ملاطفت یعقوب بر یوسف شدّت گرفت و ترسید که آن چه خداوند عزّوجلّ از آمادگی برای بلا، وحـی فرمود فقط دربارهٔ یـوسف بـاشد. پس مـهربانی‌اش بـر یـوسف از مـیان هـمهٔ فرزندانش بیش‌تر شد و فـرزندان دیگـر هـم کـه رفـتار یـعقوب بـا یـوسف و بزرگداشت و بخشش یعقوب دربارهٔ او را دیدند، برایشان گران آمد و بـلا در میان آن‌ها آغاز شد. پس در بین خود گفتند: همانا یوسف و برادرش، نزد پدر از ما محبوب‌ترند، همانا پدرمان در گمراهی آشکار است. یوسف را بکشید یا او را در سرزمینی دور از پدرتان بیفکنید و پس از این گمراهی، صالح باشید؛ یعنی توبه کنید. پس با این فکر گفتند: ای پدر! چرا ما را مراقب یوسف قـرار نمی‌دهی و همانا ما نصیحت کنندگان او هستیم. او را فردا با ما بفرست بازی کند. یعقوب گفت: همانا من از این که او را ببرید، اندوهگینم و می‌ترسم گرگ او را بخورد پس خود را از آن چه می‌خواستند بازداشت تا یوسف را از آن بلا دور سازد؛ بلایی که بر یعقوب نسبت به یوسف بود به سبب جایگاه خاصّی که یوسف در دل یعقوب داشت پس قدرت خدا و قضای او چیره شـد و امـر او دربارهٔ یعقوب و یوسف برادرانش، نافذ شد و یعقوب نتوانست بلا را از خود و یوسف و فرزندانش، دفع کند، یوسف را به فرزندانش تحویل داد در حالی که از این کار ناخشنود بود و انتظار بلایی از سـوی خـدا را مـی‌کشید پس فـرزندان یعقوب، یوسف را از ترس آن که یعقوب او را بگیرد و بـه ایشـان نـدهد، بـه

سرعت جدا ساختند. پس زمانی که او را همراه آوردند در میان درخت‌ها بودند و گفتند سر او را بریده و (بدنش را) زیر این درخت، بیفکنیم تا در شب گرگ بیاید و او را بخورد. برادر بزرگتر گفت: یوسف را نکشید ولکن او را در تاریکی‌های چاه بیفکند تا برخی از کاروانیان او را پیدا کنند، اگر می‌خواهید عمل کنید پس به سوی چاه، جدایش ساخته و در آن افکندندش در حالی که گمان می‌کردند در چاه غرق شده است وقتی (یوسف) در ته چاه افتاد ایشان را صدا زد که ای فرزندان رومین سلام مرا به یعقوب برسانید، وقتی صدای او را شنیدند برخی ار ایشان به برخی دیگر گفتند: این جا می‌مانیم تا به مرگش یقین کنیم که مرده است پس تا شب در آن جا ماندند و سپس به سوی پدرشان بازگشتند در حالی که می‌گریستند به یعقوب گفتند: ای پدر رفتیم و پیشی گرفته و یوسف را پیش اجناسمان ترک گفتیم پس گرگ او را خورد پس وقتی یعقوب گفتارشان را شنید استرجاع کرده، اندوهگین شد و یادآورد آن چه خداوند عزّوجلّ دربارهٔ آمادگی بلا وحی کرده بود پس صبر کرد و بلا را اذعان کرد و به ایشان گفت بلکه نفس‌های شما امر را برای شما اینگونه جلوه داده است خدا گوشت یوسف را پیش از آن که من تأول خواب صادق او را ببینم، طمعهٔ گرگ نخواهد ساخت.

امام صادق(ع) هم دربارهٔ برخی از این بلاها فرمود:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ نَبِیّاً اِلیٰ قَوْمِهِ وَ اَوْحیٰ اِلَیْهِ اَنْ قُلْ لِقَوْمِکَ...وَ لٰایَسْتَخِفُّوا بِاَوْلِیائِی فَاِنَّ لِی سَطَوٰاتٍ عِنْدَ غَضَبِی لایَقومُ لَها شَیءٌ مِنْ خَلْقی.[1]

همانا خداوند عزّوجلّ پیامبری را به سوی قومش برانگیخت و به او وحی کرد که به قومت بگو... و دوستان مرا خوار و خفیف نسازید پس همانا من هنگام خشم مجازات بسیار شدیدی دارم که هیچ یک از آفریده‌هایم را، تاب آن نیست.

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۲۷۴، ح۲۵.

٦

راه‌های درمان اهانت

درمان اهانت، همانند درمان بیماری‌های دیگر زبان، با تأمّل و دقّت در پیامدهای زشت آن میسّر است. نفرت و انزجاری که از اندیشه در آثار اهانت، به دل راه می‌یابد، سبب پیدایش رغبت بسیار به ترک این رفتار ناپسند می‌شود و با افزایش این نفرت، میل به ترک نیز فزونی خواهد گرفت. همچنین فرد مبتلا باید بکوشد تا ریشه و علّت بیماری‌اش را بیابد؛ یعنی بفهمد که علّت رفتارش، کدام یک از صفات ناپسند تکبّر، حسد، حرص و طمع، دشمنی یا سوء خلق است. پس از شناخت ریشهٔ بیماری می‌توان به درمان آن پرداخت و با آن صفت ناپسند، مبارزه کرد؛ چرا که تا ریشهٔ این بیماری از درون انسان قطع نشود، درمان کامل حاصل نخواهد شد؛ اگر چه درمان سطحی انجام پذیرفته باشد. همچنین با عمل به رفتار متضاد با اهانت، می‌توان به سرکوب این رفتار زشت پرداخت. کلام خوش، و بزرگداشت دیگران، رفتارهای پسندیده‌ای است که باعث ضعف روحیّهٔ اهانت و پرخاشگری در فرد بیمار می‌شود؛ از این رو او باید بکوشد خود را به رفتاری متضاد با بیماریش وا دارد تا عادت اهانت از وجودش رخت بربندد.

فصل پنجم

مدح

اَلْاِطْراءُ یُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ یُدْنِی مِنَ الْغِرَّةِ.[1]

ستایش، سبب پیدایش تکبّر و نزدیکی فریب است.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدّمه

طبیعت کمال جوی بشر، زبان را به ستایش زیبایی‌ها گویا، و گوش را به شنیدن وصفشان شنوا می‌سازد. آدمی در برخورد با جلوه‌های زیبایی و عظمت، ناخودآگاه به تحسین پرداخته، لب به ستایش می‌گشاید. ستایش، وصف حال کسی است که شوق وصال دارد و انسان، مشتاق رسیدن به کمال است؛ ولی صد افسوس که دنیا با چهره‌های فریبایش چنان هوش از جان آدمی برده، چشم دلش را خیره می‌سازد که سر از پا نشناخته، شتابان به سویش گام بر می‌دارد و برای تحصیلش، به هر ریسمانی چنگ می‌زند؛ ستایش را که ویژهٔ زیبایی و کمال بی پایان پروردگار است از آن همانند خویش کرده، در برابر دیگران سر تعظیم فرود می‌آورد؛ چشم طمع به مال و مقام دنیا بسته، به ستایش عاریه گیران ثروت و قدرت زبان می‌گشاید؛ ستایشگر درگاه زراندوزان و زورمداران، و کاسه لیس و ریزه خوار خوان بی‌برکتشان شده است و هم از این رو است که مربّیان بشر، مدح را از آفات زشت زبان شمرده و به تشریح ابعاد گوناگون آن پرداخته‌اند. این فصل می‌کوشد با بررسی ابعاد گوناگون این بیماری، راه‌هایی را برای درمانش ارائه کند. آن چه در این فصل می‌آید، عبارت است از:

۱. تعریف مدح

۲. اقسام مدح

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۴۶۶، ح ۱۰۷۲۳.

۳. نکوهش مدح از دید شرع و عقل
۴. ریشه‌های درونی مدح نکوهیده
۵. پیامدهای زشت مدح نکوهیده
۶. راه‌های درمان مدح نکوهیده.

۱

تعریف مدح[۱]

مدح در فارسی به معنای ستایش، و ستایش، نسبت دادن صفات و رفتار نیک به خود یا دیگری جهت بزرگداشت است. آن چه انسان را به ستایش وا می‌دارد، نیکی‌ها و زیبایی‌ها است. انسان از زشتی‌ها، بدی‌ها و کاستی‌ها بیزار بوده، کسی را به داشتن آن‌ها نمی‌ستاید و برای همین، ستایش از بَدان و زشت خویان را دروغ و نادرست می‌شمارد؛ زیرا در ستایش از بَدان، به خوبی از آن‌ها یاد می‌شود؛ در حالی که زشت خویان، از صفات پسندیده عاری هستند، و نسبت دادن خوبی‌ها به ایشان، غیر واقعی است. همچنین بیان خوبی‌ها برای بزرگداشت مدح شونده است؛ زیرا صفات نیکو عظمت شخصیّت انسان را در پی دارد و برای همین، ستایش بَدان را تمسخر و استهزای ایشان دانسته‌اند؛ زیرا عوامل عظمت و بزرگی شخصیّت در ایشان وجود ندارد؛ از این رو در حقیقت، مدح و ستایش نشده؛ بلکه به باد استهزا گرفته شده‌اند.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

مَنْ أُثْنِیَ عَلَیْهِ بِمٰا لَیْسَ فِیهِ سُخِرَ بِهِ.[۲]

کسی که او را به چیزی که در او نیست، ثنا گویند، به مسخره‌اش گرفته‌اند.

---

۱. نقیض الهجاء و هو حُسنُ الثناء.(ابن منظور: لسان العرب، ج۲، ص۵۸۹)
ستایش، ثنای به صفات جمیله. وصف به جمیل. توصیف به نیکویی. مدحت. مدیح. مدیحه. نقیض هجا. نقیض ذم. آفرین. تحسین. تمجید.(دهخدا:فرهنگ لغت، ج۱۲، ص۱۸۱۲۸).

۲. همان، ص ۴۶۷، ح ۱۰۷۴۰.

۲

اقسام مدح

مدح از جهت‌های گوناگون قابل تقسیم است. شخص ستایش شده، استحقاق ستایش، انگیزهٔ ستایش، شکل ستایش، اندازهٔ ستایش و حضور ستایش شده، اعتبارهای گوناگونی هستند که در تقسیم مدح بدان‌ها توجّه می‌شود:

أ.شخص ستایش شده (=ممدوح)

انسان گاه خود را می‌ستاید و گاه از دیگری ستایش می‌کند؛ پس مدح از جهت شخص ستایش شده به دو قسم تقسیم می‌شود.

۱.خودستایی

۲.دیگرستایی

ب.استحقاق ستایش شده

کسی که ستایش می‌شود یا لیاقت و استحقاق آن را دارد یا مستحقّ آن نیست. مدح از این جهت، به دو قسم تقسیم می‌شود.

۱.ستایش لایق

۲.ستایش نالایق

اقسام ستایش لایق: همچنین گاه استحقاق ستایش شده از مدحی که از او می‌شود، بیش‌تر است و مدح، در خور شأن و مقام او نیست. ستایشگر در چنین مدحی، یا از روی نادانی به مقام ستایش شده، او را این گونه می‌ستاید یا با آگاهی از شأن او، برای اهانت و تحقیر، او را این چنین مدح می‌گوید. گاه ستایش شده با آن که در خورستایش است، ولی بیش از اندازه ستایش شده و دربارهٔ او غلوّ می‌شود. کسانی که در مدح اولیای خدا، حدّ را رعایت نکرده، آن گونه که فقط شایستهٔ خدا است، ایشان را می‌ستایند، به غلو مبتلا شده‌اند. پس

ستایش را می‌توان به سه قسم ذیل تقسیم کرد:

یک. ستایش کم‌تراز اندازهٔ لیاقت، که از سر جهل و نادانی یا به انگیزهٔ تحقیر و اهانت است.

دو. ستایش بیش‌تر از اندازهٔ لیاقت که از سر نادانی، محبّت یا چشمداشت است.

سه. ستایش به اندازهٔ لیاقت

ج.انگیزهٔستایش

آدمی یا با انگیزهٔ الاهی به تعریف و ستایش دیگران می‌پردازد یا از این کار، هدفی مادّی را دنبال می‌کند. پس ستایش از این جهت به دو قسم ذیل تقسیم می‌شود:

۱.ستایش برای خدا

۲.ستایش برای دنیا

د.شکل‌ستایش

ستایش، گاه با اثبات برتری و زیبایی‌های اخلاقی و... و گاه با نفی زشتی‌ها، صورت می‌گیرد. اتّصاف خود یا دیگری به خوبی‌ها، جنبهٔ اثباتی، و سلب

زشتی‌ها از خود، یا دیگری، جنبهٔ سلبی دارد که آن را «تزکیه»[۱] نیز نامیده‌اند.

و.حضورستایش‌شده

گاه انسان در حضور شخص، و گاه در غیابش او را ستایش می‌کند. مدح از این جهت به دو قسم تقسیم می‌شود.

۱.ستایش‌حاضر

۲.ستایش‌غایب

ه .اندازهٔستایش

ستایش، گاه با گفتاری کوتاه و به اندازهٔ معمول انجام می‌شود و گاه به درازا کشیده، از اندازهٔ عادی فراتر می‌رود که به آن چاپلوسی می‌گویند؛ چنان که امیرمؤمنان علی(ع)

---

۱. پاک ساختن.

می‌فرماید:

كَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ... .[۱]

ثناگویی بسیار، چاپلوسی است... .

مدیحه سرایی مدّاحان دربار پادشاهان، گاه به اندازه‌ای بلند و طولانی بوده که حتّی سبب خستگی و ملال شنوندگان می‌شده است.

۱. همان، ص۴۶۶، ح۱۰۷۳۳.

۳

نکوهش مدح از دیدشرع و عقل

برخی از اقسام مدح، به طور مسلّم، مورد نهی شرع و عقل است. ستودن کسی که شایستهٔ ستایش نبوده، به طمع مال یا مقام، از مدح‌های نکوهیده و ناپسند به شمار می‌رود. چاپلوسان و کاسه لیسان دربار قدرتمندان و ثروتمندان، همیشه از سوی آزاد مردان و راست اندیشان، سرزنش و نکوهش شده‌اند و با دیدهٔ حقارت به آن‌ها نظر شده است. عقل به حکم لزوم حفظ عزّت و شأن انسانی، این گونه مدح را به شدّت نفی، و ستایشگر را به سختی نکوهش می‌کند؛ چرا که این ستایش را از روی خفّت و حقارت ستایشگر می‌داند. رسول خدا(ص) می‌فرماید:

مَنْ مَدَحَ سُلْطاناً جائِراً وَ تَخَفَّفَ وَ تَضَعْضَعَ لَهُ طَمَعاً فِيهِ كانَ قَرِينَهُ فِي النّارِ.[۱]

هر کس پادشاه ستمگری را بستاید و با چشمداشت به او، در برابرش اظهار کوچکی و فروتنی کند، همنشین او در آتش دوزخ خواهد بود.

ستایش ستمگر، گونه‌ای از یاوری او به شمار می‌رود و یاری کنندگان ستمگر مورد خشم و لعن الاهی قرار می‌گیرند.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

اِذا مُدِحَ الْفاجِرُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَ غَضِبَ الرَّبُّ.[۲]

هر گاه ستمگری مدح شود، عرش خدا به لرزه در آمده، و پروردگار خشمگین می‌شود.

ستایش از ناشایستگان، خواه به صورت ایجابی یا به شکل سلبی باشد، رفتاری ناپسند و

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۱۸۳، ح۲۲۳۰۶.

۲. علّامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۷۴، ص۱۵۲، ح۸۴.

نکوهیده است. حتّی در صورتی که افراد ناشایست، از ستمگران هم نباشند، مدح ایشان ناپسند است؛ زیرا این مدح، بحقّ و راست نیست. از طرف دیگر، فریفته شدن شخص ستایش شده را در پی دارد و او را به وادی عُجب و تکبّر می‌کشاند و روشن است که گمراه ساختن افراد، نکوهیده و ناپسند است. همچنین ستایش افراد ناشایست، سبب رشد بدی در جامعه می‌شود. تعریف از افراد گناه کار و مدح ایشان، از زشتی تباه‌کاری‌های ایشان در دید مردم کاسته، گناهان را امری عادی و معمول ساخته، باعث بالا رفتن شأن و ارزش گناه کاران می‌شود؛ دیگران ایشان را بزرگ و قابل ستایش تلقّی می‌کنند و در نتیجه، شأن و منزلتی در جامعه می‌یابند و منزلت یافتن آن‌ها، سبب رشد گناه و زشتی در جامعه می‌شود.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اَکْبَرُ الْاَوْزارِ تَزْکِیَةُ الْاَشْرارِ.[۱]

بزرگ‌ترین گناهان، پاک ساختن بَدان= نفی بدی‌ها از بَدان است.

همچنین تمجید از افراد گناه کار، ایشان را به ادامهٔ تباه‌کاری‌هایشان تشویق می‌کند؛ زیرا وقتی گناه کار، در برابر کارهای زشت و ناپسندش، مخالفت و برخورد سخت و قهرآمیزی را نبیند، بلکه ستایش و تمجید دیگری را بشنود، از کارهای زشت خود، احساس انزجار و ترس نکرده، مانعی بر سر راهش نمی‌بیند و این، سبب رشد و فزونی زشتی و تباهی او می‌شود. ستایش از افراد بی لیاقت و ناشایست به اندازه‌ای از سوی شرع نهی شده که امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

اَنَّهُ نَهیٰ عَنِ الْمَدْحِ وَ قالَ احْثُوا فی وُجُوهِ الْمَدّاحینَ التُّرابَ.[۲]

همانا او= پیامبر از مدح باز داشت و گفت: هر گاه مدح کنندگان را دیدید، بر صورت هایشان خاک بپاشید.

ستایش از کسانی که شایستگی دارند، چه بسا ایشان را به عجب و تکبّر کشانده، از

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۴۷۹، ح۱۰۹۹۸.

۲.حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۱۸۳، ح۲۲۳۰۶.

توجّه به عیب‌های خویش غافل سازد.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

مَنْ مَدَحَکَ فَقَدْ ذَبَحَکَ.[۱]

کسی که تو را بستاید، در حقیقت سر تو را بریده است.

اَلاِطْراءُ یُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ یُدْنِی مِنَ الْغِرَّة.[۲]

ستایش، تکبّر را پدید آورده، فریب را نزدیک می‌سازد.

خطر گرفتاری به عجب و تکبّر، هنگامی فزونی می‌یابد که در حضور شخص، او را ستوده، مدح گویند.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

لَوْ مَشیٰ رَجُلٌ اِلیٰ رَجُلٍ بِسَیْفٍ مُرْهَفٍ کانَ خَیْراً لَهُ مِنْ أَنْ یثْنِیَ عَلَیْهِ فی وَجْهِهِ.[۳]

اگر کسی با چاقوی تیزی به سراغ فردی برود، بهتر از این است که او را در حضورش بستاید.

ستایش از خود، در صورت نداشتن شایستگی، همانند ستایش از مردم بی‌لیاقت و ناشایست است و در صورت شایستگی، همانند ستایش از افراد شایسته شمرده می‌شود. ستایش از خویش، زمینه‌ساز رفتار زشتی چون تکبّر است. چه بسیار آدمیانی که با ستودن خویش، قصد فخر فروشی بر دیگران داشته و به بیماری کبر گرفتار شده‌اند؛ از کارهای خوب خود فریب خورده و از معایب خویش غافل مانده‌اند.

حضرت علی(ع) می‌فرماید:

مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَها.[۴]

کسی که خود را بستاید، سر خویش را بریده است.

خودستایی اگر چه به واقع و راست هم باشد، زشت و نازیبا است.

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۴۶۶، ح۱۰۷۳۴.

۲. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۱۶۲.

۳. فیض کاشانی: المحجةالبیضاء، ج۵، ص۲۸۴.

۴. آمدی: غررالحکم، ص۳۰۷، ح۷۰۵۸.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

اَقْبَحُ الصِّدْقِ ثَناءُ الرَّجُلِ عَلیٰ نَفْسِهِ.[۱]

زشت‌ترین راستگویی، ستایش شخص از خود است.

حکم مدح از دید شرع

با توجّه به چگونگی نکوهش و ستایش مدح در روایات، به خوبی آشکار می‌شود که مدح شخص ناشایست و ستمگر، حرام و غیر مشروع است؛ زیرا یاری ستمگر و دروغ گفتن، مجاز و مشروع نیست و صد البتّه که مدح ستمگر، یاری او و مدح فرد ناشایست، دروغ است. مدح افراد شایسته، نکوهش شده؛ ولی از جهت زمینه سازی‌اش برای بیماری هایی چون عجب و تکبّر است، و اگر چه تکبّر، خود رفتاری حرام و نامشروع است، مقدّمه و زمینه ساز آن، حرام و غیر مجاز نیست؛ از این رو، مدح افراد شایسته فقط حکم کراهت دارد؛ زیرا فقط مقدّمهٔ رفتار حرام است؛ البتّه اگر شخص، ثنای خود بگوید و با این رفتار، فخر بفروشد، رفتاری حرام مرتکب شده است؛ چون خود ستایی او، چیزی جز فخر فروشی‌اش نیست. به عبارت دیگر، این دو بایک‌دیگر در یک عمل جمع شده‌اند.

موارد جواز مدح

ستایش از ستمگران و قدرتمندان آن گاه که با چشمداشت به مال یا مقام صورت گیرد، نکوهیده و ناپسند و حرام است؛ ولی اگر حفظ آبرو، جان یا مال مسلمانی به ستایش از قدرتمندی بستگی داشته باشد، چه بسا، این رفتار، جایز، بلکه واجب شود؛ البتّه مدح از ناشایستگان، به صورت ذاتی زشت است؛ ولی از آن جا که نجات جان، مال و آبروی مسلمان واجب بوده، اهمیّت بسیار دارد و این هم گاه جز به ستایش از قدرتمندان میّسر نیست، این حکم وجوب و حکم حرمت رویاروی یک‌دیگر قرار گرفته، به اصطلاح فقیهان، تزاحم رخ می‌دهد و در این تزاحم باید سراغ حکمی که اهمیّت بیش‌تر دارد، رفت و به آن عمل کرد؛ البتّه گاه این ستایش به گمراهی دیگران می‌انجامد و گمراه ساختن هم

---

۱. همان، ص۴۶۶، ح۱۰۷۲۹.

نکوهیده و حرام است که در این هنگام باید دید آیا نجات جان یک مسلمان مهم‌تر است یا گمراه نکردن انسان‌ها. گاه چنین ستایشی، بُرد اجتماعی نداشته، فقط در حضور قدرتمندان انجام می‌شود و به گمراهی دیگران نمی‌انجامد. در این هنگام، ستایش، حرام نیست و جایز، بلکه واجب است؛ ولی گاه ستایش در حضور دیگران انجام گرفته، سبب تأیید شخص ستایش شده می‌شود که این، دیگران را تحت تأثیر قرار داده، چه بسا گمراه سازد؛ به ویژه اگر ستایشگر، فردی معتبر و صاحب و جهه در میان مردم باشد.

همچنین ستایش از شایستگان، آن گاه که برای دفاع از حریم شخصیّت ایشان باشد، بی ایراد و گاهی وظیفه و تکلیف است. آن جا که حرمت شکنان، در صدد ریختن آبروی مؤمنی باشند، دفاع از او با بازگو کردن خوبی‌هایش نه تنها زشت و ناپسند نیست، که پسندیده و زیبا است. همچنین است ستایش از خود در آن هنگام که دیگران به تخریب شخصیّت فرد پرداخته یا حق کشی می‌کنند. تعریف و تمجیدی که پیشوایان معصوم(ع) از خویش می‌کردند، برای شناساندن چهرهٔ واقعی خود، به مردمی بوده است که با تبلیغات مسموم دستگاه ستمگر بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس از شناخت درست پیشوایان دین محروم مانده بودند.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

اَتیٰ یَهُودِی النَّبِیَّ(ص) فَقٰامَ بَیْنَ یَدَیْهِ یحد النَّظَرَ اِلَیْهِ فَقٰالَ یٰا یَهُودِیُّ حٰاجَتُکَ قٰالَ اَنْتَ اَفْضَلُ اَمْ موسیٰبْنِ عِمْرٰان النَّبِیّ الَّذِی کَلَّمَهُ اللّٰهُ وَ اَنْزَلَ عَلَیْهِ التَّوْرٰاةَ وَ الْعَصٰا وَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ اَظَلَّهُ بِالْغَمٰام فَقٰالَ لَهُ النَّبِیُّ(ص) اِنَّهُ یَکْرَهُ لِلْعَبْدِ اَنْ یُزَکِّی نَفْسَهُ وَ لٰکِنِّی اَقُولُ اِنَّ آدَمَ(ع) لَمّٰا اَصٰابَ الْخَطِیئَةَ کٰانَتْ تَوْبَتُهُ اَنْ قٰالَ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمٰا غَفَرْتَ لِی فَغَفَرَهٰا اللّٰهُ لَهُ وَ اِنَّ نُوحاً لَمّٰا رَکِبَ فِی السَّفِینَةِ وَ خٰافَ الْغَرَقَ قٰالَ اللّٰهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمٰا أَنْجَیْتَنِی مِنَ الْغَرَقِ فَنَجّٰاهُ اللّٰهُ عَنْهُ وَ اِنَّ اِبْرٰاهِیمَ(ع) لَمّٰا أُلْقِیَ فِی النّٰارِ قٰالَ اللّٰهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمٰا أَنْجَیْتَنِی مِنْهٰا فَجَعَلَهٰا اللّٰهُ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلاٰماً وَ اِنَّ مُوسیٰ(ع) لَمّٰا أُلْقِیَ عَصٰاهُ وَ أَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً قٰالَ اللّٰهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمٰا أَمَنْتَنِی فَقٰالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلاٰلُهُ لٰا تَخَفْ اِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلیٰ یٰا یَهُودِیُّ اِنَّ موسیٰلَوْ أَدْرَکَنِی ثُمَّ لَمْ یُؤْمِنْ بِی وَ بِنُبُوَّتِی مٰا نَفَعَهُ اِیمٰانُهُ شَیْئاً وَ لٰا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّةُ یٰا یَهُودِیُّ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی الْمَهْدِیُّ اِذٰا خَرَجَ نَزَلَ عیسیٰابْن مَرْیَم لِنَصْرَتِهِ وَ قَدَمِهِ وَ

صَلّی خَلْفَهُ.[۱]

شخصی یهودی نزد پیامبر(ص) آمد و مقابل او ایستاد و به حضرت چشم دوخت. پیامبر فرمود: ای یهودی! چه می‌خواهی؟ یهودی گفت: آیا تو برتری یا موسی‌بن عمران، پیامبری که خدا با او سخن گفت و تورات و عصا را بر او فرو فرستاد و دریا را برای او شکافت و با ابرها بر او سایه انداخت؟ رسول خدا(ص) فرمود: همانا ستایش از خویش، ناپسند است؛ ولی می‌گویم: همانا آدم(ع) زمانی که خطا کرد، توبه‌اش این بود که خدایا! من تو را به حقّ محمّد و خاندانش سوگند می‌دهم و از تو آمرزش می‌خواهم؛ پس خداوند از خطایش در گذشت و همانا زمانی که نوح سوار کشتی شد و از غرق شدن هراسید، عرض کرد: خدایا! من برای رهایی از غرق شدن، تو را به محمّد و خاندانش سوگند می‌دهم؛ پس خداوند او را از غرق شدن رهانید و همانا هنگامی که ابراهیم(ع) در آتش افتاد، عرض کرد: خدایا! برای نجات از آتش، تو را به محمّد و خاندانش سوگند می‌دهم؛ پس خداوند، آتش را بر او سرد و سلامت کرد و همانا زمانی که موسا(ع) عصایش را افکند، ترسی در درونش پیدا شد و عرض کرد: خدایا! من برای ایمنی خود□از آسیب فرعون□، تو را به محمّد و خاندانش سوگند می‌دهم و خداوندِ با شکوه و جلال فرمود: نترس همانا تو برتری. ای یهودی! همانا اگر موسا در زمان من بود و به من و پیامبری من ایمان نمی‌آورد، نه ایمانش برای او سودی داشت و نه پیامبری‌اش. ای یهودی! مهدی از فرزندان من است که وقتی به پا خیزد، عیسا(ع) برای یاری او فرو فرستاده می‌شود و پشت سر او نماز خواهد گزارد.

رجزهایی که خوبان در میادین نبرد با بَدان می‌خواندند نیز از جملهٔ همین ستایش‌ها به شمار می‌رود.

ستایش و بیان برتری‌های معصومان(ع) به اندازه‌ای پسندیده است که پاداش آخرتی را

۱. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۶، ح ۷۲.

در پی خواهد داشت.

امام رضا(ع) می‌فرماید:

مٰا قٰالَ فینٰا مُؤْمِنٌ شِعْراً یَمْدَحُنٰا بِهِ اِلّٰا بَنَی اللّٰهُ لَهُ مَدینَةً فِی الْجَنَّةِ اَوْسَعَ مِنَ الدُّنْیٰا سَبْعَ مَرّٰاتٍ یَزُورُهُ فیهٰا کُلُّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَکُلُّ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ.[۱]

هیچ فرد با ایمانی در مدح ما شعری نگفت، مگر آن که خداوند، برای او شهری در بهشت ساخت که هفت بار از دنیا بزرگ‌تر است که در آن، هر فرشتهٔ مقرّب و هر پیامبری، او را ملاقات می‌کنند.

امّا باید در نظر داشت که ستایش از خوبان به هر اندازه که ستودنی باشد، نباید بیش از منزلت و افزون از مقام ایشان باشد، زیرا این، به غلّوی می‌انجامد که به شدّت مورد نکوهش شروع است.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

قٰالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرُ ابْنُ‌اللّٰه وَ قٰالَتِ النَّصٰارىٰ الْمَسیحُ ابْنُ اللّٰه ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوٰاهِهِمْ یُضٰاهِؤُنَ‌قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قٰاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُونَ.[۲]

یهود گفتند: عُزَیر پسر خدا است و نصارا گفتند مسیح پسر خدا است این گفتاری است که با زبان خود می‌گویند که همانند سخن کسانی است که پیش از این کافر شدند خدا آن‌ها را بکشد چگونه دروغ می‌بندند.

رسول خدا(ص) فرمود:

لاتَرْفَعُونِی فَوْقَ حَقّی فَاِنَّ اللّٰهِ تَعالىٰ اِتَّخَذَنِی عَبْداً قَبْلَ اَنْ یَتَّخِذَنِی نَبِیّاً.[۳]

مرا بیش‌تر از استحقاقم، بالا نبرید پس همانا خداوند متعالی پیش از پیامبری، مرا به بندگی خویش گرفته است.

امیرمؤمنان علی(ع) در بیزاری از غالیان فرمود:

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۹۸، ح۱۹۸۹۳.
۲. توبه(۹): ۳۰.
۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۶۵، ح۵.

اَللّٰهُمَّ اِنّي بَرِئٌ مِنَ الْغُلٰاةِ كَبَرٰاءَةِ عيسَى‌ابنِ مَرْيَمَ مِنَ‌النَّصٰارىٰ اَللّٰهُمَّ اخْذُلْهُمْ اَبَداً وَ لاتَنْصُرْ مِنْهُمْ اَحَداً.[۱]

پروردگارا! به درستی که من از غالیان بی‌زارم همان‌گونه که عیسی‌بن مریم از نصارا (کسانی که او را پسر خدا معرّفی می‌کردند) بیزار بود. پروردگار! ایشان را برای همیشه از رحمتت دور ساز و هیچ یک از آن‌ها را یاری نکن.

۱. همان، ج۲۵، ص۲۶۶، ح۷.

٤

ریشه‌های درونی مدح‌نکوهیده

مدح نکوهیده، در صفات زشت درونی ریشه دارد که عبارتند از:

۱. **طمع به دنیا (=مال و مقام)**: مهم‌ترین و معروف‌ترین عامل مدح، طمع به مال یا مقام است. ستایش‌کننده در آرزوی رسیدن به مال یا جایگاهی ویژه، زبان به ستایش گشوده، به راست یا دروغ، صاحبان زر و زور را می‌ستاید. چاپلوسان دربار پادشاهان برای رسیدن به متاع ناچیز دنیا، به ستایش بی حدّ و اندازه از ایشان پرداخته، شأن انسانی خویش را پایمال، و خود را خوار و ناچیز می‌کردند.

۲. **ترس از جان**: ترس و بُزدلی، انسان را به ستایش از هر قدرتمندی که با او رو به رو شود، وا می‌دارد. انسان عافیت طلب، برای حفظ و نگهبانی از خود، در برابر هر کسی، زبان به ستایش گشوده، خود را ذلیل می‌کند.

۳. **حفظ موقعیّت**: گاه انسان برای حفاظت از آن چه دارد، دیگران را می‌ستاید. شدّت علاقه به آن چیز، او را نگران از دست رفتنش کرده، به ستایش کسی که از او واهمه داشته، وا می‌دارد.

۴. **جهل**: آگاه نبودن از قدر و منزلت واقعی افراد، چه بسا ستایش از ایشان را، به سمت و سویی ناشایست بکشاند. ستایش‌های کم‌تر از اندازهٔ شایستگی و مدح‌های افراطی و غلّوآمیز، چه بسا ریشه در نادانی ستایش‌گران داشته باشند. زمانی که ستایش‌گر از ارزش واقعی ستایش شده، بی‌خبر باشد، اغلب به افراط یا تفریط گرفتار خواهد شد.

۵. **محبّت بی‌جا**: دوست داشتن دیگری، گاه آن چنان انسان را کور می‌سازد که در ستایش از او غلوّ و زیاده‌روی مبتلا می‌شود.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

سَیَهْلِکَ فِیَّ صِنْفانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ اِلی غَیْرِ الْحَقِّ... .

به زودی دو گروه دربارهٔ من هلاک می‌شوند: دوستدار افراط کننده‌ای که دوست داشتن او را به مسیر ناحقّ کشد... .

۵

پیامدهای زشت مدح نکوهیده

مدح نکوهیده، پیامدهای زشتی برای مدح کننده و مدح شونده در پی دارد که عبارتند از:

أ پیامدهای مدح برای مدح کننده

۱.دروغگویی: گاه مدح کننده در ستایش، مبالغه و افراط کرده، به دروغ گرفتار می‌شود. همچنین گاه چیزی دربارهٔ مدح شونده می‌گوید که برایش مسلّم نبوده، به آن قطع ندارد و افزون بر این، راهی هم برای کسب آگاهی نیست؛ مانند این که در مدح کسی بگوید: او شخص متّقی و عادلی است؛ در حالی که رابطه‌اش با او محدود بوده، از نزدیک معاشرت نداشته و از کارهای وی ناآگاه است؛ افزون بر این که عدالت، ملکه‌ای نفسانی است که انسان را از افراط و تفریط، و تقوا حالتی باطنی است که انسان را از دنیا و جاذبه‌های آن باز می‌دارد؛ بنابراین، بیش‌تر مردم برای آگاهی از این گونه امور، راهی ندارند؛ بلکه آن چه مشاهده می‌کنند فقط ظواهر امر بوده، از باطن آن بی خبرند.

۲.نفاق و ریا: مدح نکوهیده، انسان را به ریاکاری و دورویی می‌کشاند؛ زیرا مدح کننده با مدح گفتن می‌خواهد دوستی و محبّت خویش را به مدح شونده اظهار کند؛ در حالی که ممکن است هیچ علاقه‌ای به او نداشته باشد و به آن چه بر زبان می‌آورد، معتقد نباشد. این امر به تدریج، سبب نفاق و ریا می‌شود.

۳.سلب اعتماد: از آن جا که کار چاپلوسان در ستایش از دیگران به دروغ می‌انجامد، اعتماد به ابراز محبّت ایشان از بین رفته و دوستی ایشان، دروغین شمرده خواهد شد.

۴.خوارشدن: چاپلوسی، همیشه فرد چاپلوس را در دیدهٔ دیگران خوار و خفیف ساخته است او برای به دست آوردن متاع ناچیز دنیا یا از سر ترس، به ستاش بی‌جا و بسیار از نالایقان پرداخته و از عظمت شخصیّت خود می‌کاهد. عزّت و سربلندی، به حکم سرشت

پاک آدمی، دوست داشتنی و خواستنی است و انسان از ذلّت و حقارت بیزار و گریزان است از این رو وقتی می‌بیند کسی عزّت خود را با چاپلوسی، پایمال می‌کند، او را خوار دیده و از او بیزار می‌شود.

ب‌پیامدهای مدح برای ستایش‌شونده

۱.**غرور، عجب و تکبّر**: مدح، پس از مدّتی سبب خودپسندی و فخر فروشی در مدح شونده می‌شود. کسی که ستایش خویش را بشنود، از مدح‌ها فریب خورده، به خود می‌بالد و بر دیگران فخر می‌فروشد.

۲.**فتور وسستی**: کسی که از مدح خود خوشحال شود، از کردار و رفتار خود راضی، و در نتیجه، از انجام کار نیک سست می‌شود و باز می‌ماند. آدمی برای حرکت به سوی کمال، باید از سویی دست خود را از توشه خالی دیده، از سوی دیگر، به کسب آن امید داشته باشد. انسانِ از خود راضی، برای کسب کمال حرکت نکرده، ثابت و ساکن می‌ماند.

۳. **ریا وخودنمایی**: مدح باعث می‌شود تا شخص، اخلاص خود را از دست داده، عمل نیک را ریاکارانه انجام دهد تا از سوی ستایشگران مدح شود و این به علّت حبّ جاه است که از مظاهر دنیا به شمار می‌رود. حبّ جاه، آدمی را از مدح و ستایشی که از او می‌شود، خشنود ساخته، به شنیدن آن علاقه‌مند می‌سازد. انسان‌ها را از این جهت، به چند گروه می‌توان تقسیم کرد.

انسان و مراتب حبّ مدح

أ. آنان که خواهان و آرزومند ستایش بوده، از هر شیوه‌ای برای رسیدن به آن بهره می‌گیرند، ریا در عبادت و ارتکاب امور حرام را پیشهٔ خود می‌سازند تا دل مردم را به دست آورده، از سوی ایشان ستایش شوند. چنین افرادی، مستحق نابودی و عذاب الاهی هستند. رسول خدا(ص) فرمود:

إِنَّمَا هَلَکَ النَّاسُ بِاتِّبَاعِ الْهَوىٰ وَ حُبِّ الثَّنَاءِ.[۱]

نابودی مردم، به واسطهٔ پیروی از هوا و دوستی ستایش است.

۱. مولا مهدی نراقی: جامع‌السعادات، ج۲، ص۳۷۸.

حضرت به کسی که در خدمت او دیگری را ثنا می‌گفت، فرمود:

لَوْ کانَ صاحِبُکَ حاضِراً فَرَضِیَ بِالَّذی قُلْتَ فَماتَ عَلی ذٰلِکَ، دَخَلَ النّارَ.[۱]

اگر کسی را که مدح می‌کنی، حاضر می‌بود و به گفتار تو راضی و خوشحال می‌شد و با این حال می‌مرد، به دوزخ می‌رفت.

به شخص دیگری نیز که مدح می‌گفت، فرمود:

وَیْحَکَ قَطَعْتَ ظَهْرَهُ وَلَوْ سَمِعَکَ ما اَفْلَحَ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.[۲]

وای بر تو! کمرش را شکستی و اگر ستایش تو را به گوش قبول می‌شنید، تا قیامت رستگار نمی‌شد.

ب. آنان که خواهان مدحند؛ ولی آن را به وسیلهٔ امور مباح جست و جو می‌کنند. این گروه اگر چه هنوز نابود نشده‌اند،نزدیک به نابودی و عذابند؛ زیرا عشق و علاقه به جلب توجّه مردم، چه بسا ایشان را به وادی گناه کشانده، از راه صواب منحرف سازد و احتمال فراوان دارد که برای رسیدن به ستایش خود، به حرام افتند؛ از این رو به نابود شوندگان نزدیکند.

ج. آنان که خواهان مدحند؛ ولی در طلب آن نمی‌کوشند؛ امّا اگر آن‌ها را بستایند، شاد شده، از خوشحالی خود ناخشنود نمی‌شوند. این گروه نیز اگر چه در مراتب نقصان قرار دارند، حالشان از دو گروه پیشین بهتر است.

د. آنان که خواهان مدح نیستند؛ ولی از مدح شاد می‌شوند؛ امّا از این خوشحالی، کراهت داشته، ناخشنودند. این گروه در مقام مجاهده با نفس امّاره خویش هستند، و خداوند، مجاهده کنندگان را یاری می‌کند؛ چنان که می‌فرماید:

وَالَّذینَ جٰاهَدُوا فینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا.[۳]

کسانی که در راه ما می‌کوشند، به تحقیق ایشان را به راه‌های خوبان هدایت می‌کنیم.

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. عنکبوت(۲۹): ۶۹.

این گروه اگر چه همیشه نمی‌توانند خود را بر کراهت مدح وادارند، خدا با ایشان به مسامحه رفتار می‌کند.

رسول خدا(ص) فرمود:

وَيْلٌ لِلصّائِمِ وَ وَيْلٌ لِلْقائِمْ وَ وَيْلٌ لِصاحِبِ التَّصُّوفِ إِلاّ مَنْ... فَقيلَ: يا رَسُولَ اللّهِ اِلاّ مَنْ؟ فَقالَ: إِلاّ مَنْ تَنَزَّهَتْ نَفْسُهُ عَنِ‌الدُّنْيا، وَاَبْغَضَ الْمَدْحَةَ وَاسْتَحَبَّ الْمَذَمَّةَ.[1]

وای بر روزه دار، شب زنده دار و پشمینه پوش، مگر آن که... . عرض شد مگر چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: مگر آن که درون وی از دنیا گسسته باشد، و مدح خود را دشمن بدارد، و مذمّت خود را دوست بدارد.

۱. مولا مهدی نراقی: جامع‌السعادات، ج۲، ص۳۷۹.

٦

راه‌های درمان مدح‌نکوهیده

أ. نابودکردن علّت‌ها: بهترین راه درمان آفتِ ستایشگری، نابود کردن علل و عوامل آن است.

چشم طمع دوختن به دست قدرتمندان و ثروتمندان، از مهم‌ترین عوامل این بیماری است که با از بین بردن آن، بیماری ریشه کن می‌شود. انسان قانع و بی طمع، گرفتار چاپلوسی از زورمداران و زراندوزان نشده، عزّت نفس خویش را با این رفتار زشت و خوار کننده پایمال نمی‌سازد. ترس و واهمه نیز از عوامل این بیماری است که باید در برطرف ساختن آن کوشید و با توکّل و اطمینان بر قدرت و عظمت خداوند، از چاپلوسی و مدیحه سرایی ستمگران پرهیز کرد که خداوند، بزرگ‌ترین حامی پناهندگان است. انسان نباید از روی توهّم، ستایش و چاپلوسی را موجب حفظ خود، اموال و موقعیّتش بداند؛ بلکه باید خداوند متعالی را بر هر چیزی آگاه و توانا دانسته، در دشواری‌ها بر او توکّل کند که او بهترین یاری کنندگان است. تفکّر و تذکّر کبریا و قدرت و عظمت پروردگار، سبب می‌شود که آدمی فقط خشیت و خوف الاهی را به دل راه داده، از هیچ چیز جز خشم خدا نهراسد. همچنین یادآوری مستمرّ این که روزی رسان خدا است و او به هر که بخواهد و به هر اندازه که اراده کند، می‌بخشد، او را از طمع دور ساخته و در درمان بیماری‌اش یاری می‌کند.

ب. یادآوری پیامدها: درنگ در پیامدهای زشت و ناخوشایند این رفتار زشت، راه دیگری برای نابود کردن این رفتار است. یادآوری آثار چاپلوسی، سبب پیدایش انزجار و تنفّر از این رفتار شده، آدمی را از آن باز می‌دارد. انسان به آبرو، عزّت و شأن خویش علاقه داشته، از هر چیز و هر کسی که به این امور لطمه زند، منزجر خواهد شد و روشن

است که چاپلوسی نابودی آن‌ها را در پی خواهد داشت.

ج.ستایش‌شایستگان: زینت دادن به گفتار با ستایش به جا از خوبان و مدح اولیای حقّ و پاکان، راهی برای تغییر دادن جهت مدح و ستایش است. فردی که به ستایش نالایقان خو کرده می‌تواند با چنین روشی، خود را از این بیماری برهاند یعنی بدون آن که بخواهد مدح را ترک کند، به آن جهتی مثبت و ستودنی بخشد.

فصل ششم

طعن

مٰا مِنْ اِنْسانٍ یَطْعَنُ فی عَیْنِ مُؤْمِنٍ اِلّٰا مٰاتَ بِشَرِّ مِیْتَةٍ وَ کٰانَ قَمِناً اَنْ لٰا یَرْجِعَ اِلَی خَیْرٍ.[1]

هیچ انسانی در حضور مؤمنی به او طعنه نمی‌زند، مگر آن که به بدترین مرگ از دنیا برود، و سزاوار است که به خیر باز نگردد.

امام باقر(ع)

مقدّمه

یکی دیگر از آفت‌های زبان که با استفادهٔ نادرست از نیروی خشم پدید می‌آید، طعنه زدن به اطرافیان است. زمانی که خشم در مهار عقل نباشد، آثار و عواقبی به بار خواهد آورد که نیش سخن، یکی از آن‌ها است.طعنه زدن از جمله بیماری‌های فراوان زبان به شمار می‌رود که باید در درمان آن کوشید. فرد مبتلا، پیوسته اطرافیان را آزرده، از خود می‌رنجاند که این، گسستن پیوند دوستی و تبدیل آن به دشمنی و کینه را در پی دارد و مایهٔ تنها ماندن طعنه زننده در زندگی می‌شود؛ از این رو، آرامش روحی خود و دیگران را دچار مشکل می‌کند. این فصل می‌کوشد تا به تشریح نکاتی دربارهٔ این آفت آزار دهنده بپردازد که عبارتند از:

۱. تعریف طعن
۲. اقسام طعن
۳. نکوهش طعن از دیدگاه شرع
۴. ریشه‌های درونی طعن
۵. پیامدهای طعن
۶. راه‌های درمان طعن.

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۶۱، ح۹.

۱

تعریف طعن[۱]

عیب گرفتن بر دیگران و رنجاندن آنان با گفتار و سخن را طعن گویند. آن گاه که کسی رو در روی دیگری، با سخنان خویش، او را بیازارد و به حریم آبرویش تجاوز کند، به رفتار او، طعن می‌گویند. طعنه زننده با رفتار خویش، همانند مار یا عقربی است که شخصی را می‌گزد یا مانند کسی است که بر دیگری زخم می‌زند؛ از این رو، طعنه را نیش سخن یا زخم زبان نیز می‌گویند.

تفاوت این عمل با غیبت در آن است که غیبت، بیان عیب‌های فرد در غیاب او است؛ در حالی که زخم زبان، در حضور شخص انجام می‌شود. همچنین در غیبت، عیب‌ها برای دیگران بازگو می‌شود؛ ولی زخم زبان، بازگفتن عیب شخص به خود او است.

---

۱. رنجاندن کسی را به سخن؛ طعن فیه بالقول طعناً و طعناناً. عیب کردن. به بد یادکرن. (تاج المصادر بیهقی) عیب کردن در کار کسی. قَدح کردن در حسب و دین کسی. (منتهی الارب) قوله تعالی: طعناً فی‌الدین؛ طعن قدح باشد؛ و اصل او طعن لسان است، آنکه طعن به زبان را به آن تشبیه کرده‌اند. (سورهٔ۴، آیه۴۸): طعن کردن حسب و آبروی کسی را. (دهخدا:فرهنگ لغت، ج۹، ص۱۳۶۳۲).

۲

اقسام طعن

۱. **زخم زبان باعیب‌های واقعی**: گاه چیزی که با آن به دیگری طعنه زده می‌شود، از عیب‌های واقعی او است که دست آویز طعنه زننده قرار می‌گیرد. او در موقعیّت‌های گوناگون، عیب و کاستی شخص را همانند زهری بر کام جانش ریخته، او را می‌آزارد. در این حال، گاه عیب‌ها در حضور دیگران و گاه بدون حضور ایشان گفته می‌شود که در صورت حضور دیگران و پنهان بودن عیب، طعنه زننده، افزون بر آفت طعنه، به آفت افشای سّر نیز، گرفتار شده است.

۲. **زخم زبان باعیب‌های پنداری**: استفاده از چیزی که در واقع عیب نبوده، ولی کاستی و عیب پنداشته می‌شود، از اقسام زخم زبان به شمار می‌رود. طعنه زدن به دیگران برای ترک عادت‌ها و رسم‌های نادرست، و گرایش به آموزه‌ها و عقاید دینی، در شمار مصادیق این قسم است. چه بسیار افراد گمراهی که بر خوبان، به علّت داشتن عقاید صحیح، طعنه می‌زنند و ایشان را می‌رنجانند. دور شدن از زیبایی‌های اخلاقی همانند راستگویی، ایثار، امانتداری، یک رنگی و ...، چه بسا آدمی را به رفتار زشت و ناپسند طعنه زدن به دیگران، برای داشتن این صفات نیک وا دارد. فرد مبتلا در این حال، راستگویان را به سبک مغزی و بی تدبیری متّهم ساخته، ایثار را حماقت می‌پندارد و از این راه، بر ایشان طعنه زده، آن‌ها را می‌آزارد.

۳

نکوهش طعن در شرع

طعنه زدن به دیگران و آزردن آنان از سوی شرع، به شدّت نکوهش شده است و پیشوایان معصوم(ع)، پیروان خویش را از این رفتار زشت باز داشته‌اند.

رسول خدا(ص) ضمن وصیّتی طولانی به ابوذر غفاری(ره) فرمود:

یا اَباذَر لا تَکُنْ عَیّاباً وَ لا مَدّاحاً وَ لا طَعّاناً وَ لا مُمارِیاً.[۱]

ای ابوذر عیب جو و ستایش گر و طعنه زننده و ستیزجو نباش.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اِیّاکَ اَنْ تَکُونَ عَلَی النّاسِ طاعِناً وَ لِنَفْسِکَ مُداهِناً... .[۲]

از این که طعنه زننده بر مردم، و سهل انگار دربارهٔ خویش باشی، بپرهیز... .

امام باقر(ع) هم می‌فرماید:

اِیّاکُمْ وَ الطَّعْنَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ.[۳]

از طعنه زدن به مؤمنان بپرهیزید.

این رفتار به اندازه‌ای ناپسند است که موجب بغض و نفرت خداوند شده، طعنه زننده را از درگاه لطف او دور می‌سازد.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

اِنَّ اللّهَ یُبْغِضُ مِنْ عِبادِهِ اللَّعّانَ السَّبّابَ الطَّعّانَ.[۴]

همانا خداوند از میان بندگانش، لعن کننده، دشنام دهنده، زخم زبان زننده را

---

۱. علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۷۴، ص۸۷، ح۳.
۲. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۳، ح۴۵۰۹.
۳. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۶۰، ح۵.
۴.محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج۹، ص۱۳۹، ح۱۰۴۸۷.

دشمن می‌دارد.

دامنهٔ زشتی این رفتار به آن جا می‌کشد که آن را در شمار ردّ خدا و شرک شیطانی قرار داده و نشانه‌ای بر نفاق می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِ کِبْرِیائِهِ فَمَنْ طَعَنَ عَلَی الْمُؤْمِنِ اَوْ رَدَّ عَلَیْهِ فَقَدْ رَدَّ عَلَی اللّٰهِ فی عَرْشِهِ وَ لَیْسَ هُوَ مِنَ اللّٰهِ فی وِلایَةٍ وَ اِنَّما هُوَ شِرْکُ الشَّیْطانِ.[1]

همانا خداوند تبارک و تعالی، مؤمن را از نور عظیم خویش و عظمت مقام والای خود آفرید؛ پس هر کس بر مؤمن طعنه زند یا او را ردّ کند، به تحقیق، خدا را در عرش خود ردّ کرده است و از سوی خدا تحت هیچ سرپرستی و ولایتی قرار نمی‌گیرد و همانا او شرک شیطان است.

امیر مؤمنان علی(ع)فرمود:

اَلْمُنافِقُ لِنَفْسِهِ مُدْهِنٌ وَ عَلَی النّاسِ طاعِنٌ.[2]

منافق برای خود سهل انگار، و بر مردم طعنهٔ زننده است.

زخم زبان در امر دین، بسیار نکوهیده‌تر از نیش سخن در امور عادی است تا آن جاکه این نوع طعن را موجب پدیدآمدن «کفر» دانسته‌اند.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

مَنْ طَعَنَ فی دینِکُمْ هٰذا فَقَدْ کَفَرَ قالَ اللّٰه تَعالیٰ «وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ».[3]

هر کس در دین شما طعنه زند، به تحقیق کفر ورزیده است. خداوند متعالی می‌فرماید: و در دین شما زخم زبان می‌زنند؛ پس پیشوایان کفر را بکُشید.

کسی که اهل ایمان را به سبب ایمان و حقّ گویی، مورد طعن قرار دهد، با حقّ در افتاده و با خدا نزاع می‌کند.

امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

---

۱. علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۶۴، ص۱۲۵، ح۲۶.
۲. آمدی: غرر الحکم، ص۴۵۸، ح۱۰۴۹۳.
۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۵۲، ح ۳۴۹۴۵.

اِنَّ اَعْظَمَ الْكِبرِ غَمْصُ الْخَلْقِ وَ سَفْهُ الْحَقِّ قُلْتُ: وَ ما غَمْصُ الْخَلْقِ وَ سَفْهُ الْحَقِّ؟ قالَ: يَجْهَلُ الْحَقَّ وَ يَطْعَنُ عَلىٰ اَهْلِهِ وَ مَنْ فَعَلَ ذٰلِکَ فَقَدْ نٰازَعَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ فِي رِدٰائِهِ.[1]

همانا بالاترین (مرتبهٔ) کبر، خلق و حقّ است. (راوی گوید) به امام گفتم: خلق و حقّ چیست؟ فرمود: نشناختن حقّ و زخم زبان زدن بر اهل حقّ و کسی که چنین کند پس به تحقیق با خداوند عزّوجلّ در پوشش او، نزاع کرده است (کبر، پوشش خدا است و کسی جز خدا استحقاق چنین پوششی را ندارد.)

۱.علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۵.

٤

ریشه‌های درونی طعن

صفات زشت و ناپسند درونی، عوامل پیدایش این رفتار زننده در انسان هستند. این عوامل عبارتند از:

۱.**کینه ودشمنی:** نفرت، انسان را به آزردن شخصی که از او متنفّر است، وا می‌دارد. آزار دادن دیگران به شکل‌های گوناگون در رفتار فرد بروز می‌کند که طعن و نیش زدن، یکی از آن‌ها است. او با طعنه زدن. می‌کوشد تا انزجار خویش را ابراز کرده، شخص مخاطب را برنجاند و از رنجش او خشنود شود.

۲.**حسد:** گاه طعنه زدن به دیگران، معلول زبانه کشیدن آتش حسد است. حسادت به شأن و منزلت دیگران، ممکن است به شکل نیش زدن، در رفتار شخص بروز کند.

۳.**عادت:** تربیت نادرست، عادت‌های زشتی در انسان پدید می‌آورد. برخی به ناسزاگویی عادت می‌کنند و برخی اهل طعنه زدن می‌شوند. در این حالت، شخص، بدون آن که از مخاطب خویش کینه‌ای در دل داشته باشد یا به مقام او حسادت ورزد، ناخودآگاه و از روی عادت، به او طعنه می‌زند.

۵

پیامدهای طعن

طعن، همانند دیگر آفات زبان، پیامدهای ناخوشایند و ناپسندی در پی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. **بازگشت طعن:** فردی که به دیگران طعنه می‌زند، نیش سخنش به خود او باز خواهد گشت و از همان طعنه، آسیب می‌بیند. این بخشی از جزای رفتار او در این دنیا است. حضرت باقر(ع) می‌فرماید:

ما شَهِدَ رَجُلٌ عَلی رَجُلٍ بِکُفْرٍ قَطُّ اِلّا باءَ بِهِ اَحَدُهُما اِنْ کانَ شَهِدَ عَلی کافِرٍ صَدَقَ وَ اِنْ کانَ مُؤْمِناً رَجَعَ الْکُفْرُ عَلَیْهِ.[۱]

شخص دربارهٔ شخص دیگر به کفر گواهی نمی‌دهد و به دین او طعنه نمی‌زند که این کفر، به یکی از آن دو باز می‌گردد. اگر شهادت به کفر، راست باشد، درست و جایز است؛ امّا اگر طرف مقابلش مؤمن باشد، به خودش باز می‌گردد.

۲. **مرگ بد:** نیش زدن به دیگران، مرگ بدی را در پی خواهد داشت از حضرت باقر(ع) نقل شده است:

هیچ انسانی رویاروی مؤمنی به او طعنه نمی‌زند، جز این که به بدترین مرگ می‌میرد، و سزاوار است که به خیر باز نگردد.[۲]

دانشمند بزرگ شیعه، مجلسی(ره) در تفسیر این روایت می‌نویسد:

منظور از «بدترین مرگ» یا به اعتبار دنیا است، همانند غرق شدن، سوختن، خورده شدن به وسیلهٔ حیوانات درنده و...، یا به اعتبار آخرت است. همانند مرگ یا حالت یا مرگ برگناهان، بدون آن که شخص توبه کرده باشد.[۳]

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۶۰، ح۵.
۲. همان، ص۳۶۱، ح۹.
۳. علامهٔمجلسی: بحار الانوار، ج۷۲، ص۱۶۷.

۳.نفرت ودشمنی خدا و دیگران: نیش زبان، مایهٔ پدید آمدن دشمنی میان طعنه زننده و مخاطب او می‌شود. فرد گزیده شده در دل از طعنه زننده احساس تنفّر و انزجار می‌کند و این، دوستی و محبّت را از میان می‌برد و دشمنی را جایگزین می‌سازد. این رفتار همچنین دشمنی خدا را پدید می‌آورد چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

اِنَّ اللّهَ یُبْغِضُ مِنْ عِبادِهِ اللَّعّانَ.[۱]

همانا خداوند از میان بندگانش، لعن‌کننده، دشنام دهنده، زخم زبان زننده را دشمن می‌دارد.

۴.تنهایی: فردی که به نیش زدن عادت کرده، دیگران را از گِرد خویش می‌پراکند و تنها و بی مونس می‌ماند و چه بد است حال کسی که دوستان خویش را با رفتار زننده‌اش از دست بدهد.

۵.محروم شدن از بهشت: طعنه زننده از بهشت محروم خواهد بود؛ چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

مَنْ طَعَنَ فی مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ کَلِمَةٍ حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ ریحَ الْجَنَّةِ وِ اِنَّ ریحَها لَیُوجَدُ مِنْ مَسیرَةِ خَمْسِمِائَةِ عامٍ.[۲]

هرکس با جزئی از یک کلمه، به مؤمنی طعنه زند، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌کند؛ در حالی که بوی بهشت از مسیر پانصد ساله یافت می‌شود= به مشام می‌رسد.

۶.استحقاق لعن: زخم زبان در دین، طعنه زننده را مستحقّ لعن و نفرین می‌سازد. امیرمومنان علی(ع) به مردمی از اهالی شام، که معاویه او را جهت قضاوت، به پیشگاه علی(ع) راهنمایی کرده بود، فرمود:

...لَعَنَ اللّهُ قَوْماً یَرْضَوْنَ بِقَضائِنا و یَطْعَنُونَ عَلَیْنا فی دینِنا...[۳]

خدا لعنت کند گروهی (گروهی معاویه و دستگاه ستم کش) را که به قضاوت ما رضایت می‌دهند و در دینمان، به ما طعنه می‌زنند.

---

۱. محدث نوری: مستدرک‌الوسائل، ج۹، ص۱۳۹، ح۱۰۴۸۷.
۲. همان، ص۱۴۰، ح۱۰۴۹۲.
۳. همان، ج۱۷، ص۳۱۸، ح۲۱۱۷۹.

٦

راه‌های درمان بیماری طعن

درمان بیماری نیش زدن، با استفاده از دو راه علمی و عملی ممکن است.

راه‌علمی‌درمان: توجّه و دقّت در پیامدهای ناخوشایند طعن، آدمی را از آلایش به آن بیمناک می‌سازد. «بازگشت طعن به خود فرد» و «مرگ بد» از آثاری هستند که یادآوری مستمّر آن‌ها، موجب هراس از تکرار این رفتار ناپسند می‌شود. این هراس، فرد مبتلا را از طعنه زدن به دیگران بازداشته، دور می‌کند.

راه‌عملی‌درمان: خوش سخنی با دیگران و مداومت بر آن، راه عملی درمان این بیماری است. تداوم این رفتار موجب پیدایش عادتی زیبا، و نابودی عادتی زشت می‌شود. مداومت بر ذکر خدا نیز زبان را از اشتغال به زشتی‌ها باز می‌دارد.

فصل هفتم

دوزبانی

شَرُّ النّٰاسِ مَنْ کٰانَ ذٰاوَجْهَیْنِ وَ لِسٰانَیْنِ.[1]

بدترین مردم کسی است که دارای دو چهره و دو زبان باشد.

رسول خدا(ص)

مقدّمه

شخصیّت انسانی و وقار و سنگینی آدمیان یک‌سان نبوده، در اجتماع، به صورت‌های گوناگون و مراتب متفاوت بروز می‌کند. برخی، چنان استحکام شخصیّتی دارند که در برابر طوفان‌های سخت اجتماعی، راست قامت مانده، گرفتار دگرگونی نمی‌شوند؛ چنان که در وصف امیرمؤمنان علی(ع) وارد شده:

کُنْتَ کَالْجَبَلِ لٰا تُحَرِّکُهُ الْعَوٰاصِفُ.[2]

تو همچون کوه بودی که طوفان‌ها او را حرکت ندهند.

در مقابل، برخی چنان متزلزلند که به گفتهٔ معروف، باد از هر طرف بوزد، به همان سو میل می‌کنند. با هر کس، مطابق خوشایند او هستند و به میل او سخن می‌گویند. در حضور شخص، از خوبی او می‌گویند و در غیابش، به گونه‌ای دیگر سخن می‌رانند ملاک سخن آنان خوشایند حاضران مجلس است؛ برای همین، با تغییر حاضران، چه بسا سخنان ضدّ و نقیض از آنان صادر می‌شود.

دوزبانی از آفات قابل توجّه زبان است که بسیاری از افراد جامعه، به آن مبتلایند؛ از این رو باید در جهت شناخت آن کوشید و به درمان آن همّت گماشت. این فصل می‌کوشد

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۹، ص۹۶، ح۱۰۳۲۵.

۲. کلینی: کافی، ج۱، ص۴۵۴، ح۴.

تا با معرّفی این بیماری، ابعاد گوناگون آن را بازشناساند، و راه‌هایی برای درمان آن ارائه کند. موضوع‌های مورد بحث در این فصل عبارتند از:

۱. تعریف دوزبانی
۲. اقسام دوزبانی
۳. نکوهش دوزبانی از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی دوزبانی
۵. پیامدهای زشت دوزبانی
۶. راه‌های درمان دوزبانی.

۱

تعریف دوزبانی

وصف متضاد و گوناگون از شخص یا موضوع را نزد دیگران دوزبانی گویند. سخن گفتن دربارهٔ دیگری، گاه بدون در نظر گرفتن خوشایند مخاطب و یک‌سان و یک نواخت است. گوینده در این حال، خواه در حضور دیگری و خواه در غیابش، از او وصفی یک سان داشته، به موقعیّت و افراد گوناگون، توجّهی ندارد؛ ولی گاه در حضور فرد از او تعریف کرده، او را به خوبی می‌ستاید؛ امّا در غیابش، نزد دیگران او را تحقیر، و نکوهش می‌کند. سخنان او دربارهٔ دیگری، دو حالت ناهمگون داشته و گویی گوینده، دو زبان دارد که با یکی ستایش و با دیگری از فردی واحد نکوهش می‌کند.

چه بسا نزد هر یک از دو نفری که بایک‌دیگر دشمنی دارند، زبان به تأیید او دربارهٔ نفرت و کینه‌اش به دیگری گشوده، هر کدام را در غیاب دیگری تحسین کند یا به هر کدام وعدهٔ یاری بر ضدّ دیگری دهد؛ البتّه دوستی با دو فردی که دشمن یک دیگرند بدون تأیید این دشمنی، دوزبانی نیست؛ بلکه زمانی به بیماری دوزبانی می‌انجامد که هر کدام را در دشمنی با دیگری تأیید و تحسین کند.

گاه دربارهٔ موضوعی واحد، سخنان ضدّ و نقیض می‌گوید و آن چه را خود پیش از این اثبات می‌کرده، انکار می‌کند یا آن چه را انکار می‌کرده، اثبات می‌کند بدون آن که این گوناگونی از تغییر عقیده‌اش پدید آمده باشد؛ بلکه این تفاوت در سخن، از خُلقیّات او بوده، به باورهای او ربطی ندارد؛ یعنی این گونه نیست که در گذشته به چیزی معتقد بوده و بر پایهٔ آن مطلبی را اثبات می‌کرده و حال، اعتقاد او دگرگون شده و در نتیجه، دست از اثبات آن مطلب کشیده است؛ بلکه شیوهٔ رفتاری او دو گونه سخن گفتن و متفاوت بودن است.

امام باقر(ع) ضمن گفتاری در وصف انسان مبتلا به دوزبانی می‌فرماید:

...یُطْرِی اَخاهُ شاهِداً وَ یَأْکُلُهُ غائِباً... .[۱]

در حضور برادرش، او را می‌ستاید و در غیابش او را می‌خورد= با بیان عیب‌های برادرش، گویی از گوشت او تغذیه می‌کند؛ چنان که قرآن دربارهٔ غیبت، از تعبیر خوردن گوشت برادر مرده، بهره برده است.

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۴۳، ح۲.

۲

اقسام‌دوزبانی

دوزبانی ممکن است در شکل‌های گوناگونی آشکار شود که می‌توان آن‌ها را از انواع و اقسام این بیماری برشمرد.

۱.دوزبانی در وصف اشخاص: تفاوت و وصف افراد در حضور و غیاب ایشان، از انواع دوزبانی به شمار می‌رود. ، مقصود از این تفاوت، آن است که در حضور افراد از آن‌ها تعریف و در غیابشان، آن‌ها را نکوهش کرد. چه بسیار ستایش های حضوری که به توهین‌ها و تحقیرهای غیابی مبدّل می‌شود و این فقط به علّت دو زبان داشتن فرد مبتلا است.

۲.دوزبانی در تأیید باورها: گاه انسان در حضور کسانی که موافق باوری هستند، به تأیید آن باور پرداخته، خود را معتقد و پایبند به آن نشان می‌دهد؛ ولی در غیاب ایشان و حضور مخالفان آن باور، به مخالفت با آن پرداخته، خود را در صف مخالفان جای می‌دهد و منکر آن باور معرّفی می‌کند. این رفتار، حاکی از آن است که شخص می‌خواهد نزد همهٔ گروه‌ها عزیز بوده، جایگاه مقبولی داشته باشد؛ برای همین، دو زبان گوناگون داشته، ضدّ و نقیض گویی می‌کند.

۳.دوزبانی در تأیید رفتارها: تأیید رفتارهای متضاد، از انواع دوزبانی به شمار می‌رود؛ مانند آن که ابراز نفرت هر یک از دو فردی را که با یک دیگر دشمن هستند، تأیید، و برخورد هر یک از دو طرف نزاع را نزد خود آن فرد، درست و به حقّ معرّفی کند.

۴.دوزبانی در وعده: وعدهٔ یاری کردن به دو نفر که با یک دیگر دشمن هستند، از انواع دوزبانی به شمار می‌رود؛ البتّه منظور از این امر، وعدهٔ یاری در دشمنی بر ضدّ یک دیگر است و گرنه وعدهٔ یاری به هر دو نفر در برابر شخص سوم، دوزبانی نیست.

۳

نکوهش دوزبانی از دید شرع و عقل

دوزبانی از جمله آفت‌ها و بیماری‌هایی است که شرع آن را نکوهیده است.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

شَرُّ النّاسِ مَنْ کانَ ذاوَجْهَیْنِ وَ لِسانَیْنِ.[۱]

بدترین مردم کسی است که دارای دو چهره و دو زبان باشد.

نسبت بدترین مردم دادن به انسان مبتلا به این بیماری، از میزان زشتی آن حکایت دارد.

امام باقر(ع) هم می‌فرماید:

بِئْسَ الْعَبْدُ یَکُوْنُ ذاوَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ... .[۲]

بد بنده‌ای است، بنده‌ای که دارای دو چهره و دو زبان باشد.

عقل انسان نیز از آن جا که صداقت و راستی را زیبا، و دروغ و ناراستی را زشت و نازیبا می‌داند، دوزبانی را زشت و زننده می‌یابد؛ زیرا در این رفتار، نوعی ناراستی و دورنگی دیده می‌شود. انسان صادق، کسی است که گفتار، کردار و حتّی پندارش، راست و یکسان باشد. دوگانگی در گفتار و کردار، نشان دهندهٔ فقدان یک‌رنگی شخص است؛ از این رو شخص مبتلا به دوزبانی، نزد وجدان خویش و عامّهٔ مردم، محکوم و مُجرم است.

نکوهش این رفتار از سوی عقل و شرع، و وعید آتش دوزخ بر آن، بر حرمت آن دلالت دارد.

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۹، ص۹۶، ح۱۰۳۲۵.

۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۴۳، ح۲.

٤

ریشه‌های درونی دوزبانی

دوزبانی، همچون رفتارهای دیگر آدمی از ویژگی‌های درونی افراد سرچشمه می‌گیرد. این رفتار ناشایست به طور معمول، ریشه‌ای مرکّب از دو خصلت همراه با هم دارد. خصلتی، سبب بدگویی و نکوهش می‌شود و خصلت دیگر، زبان را به تعریف و ستایش می‌گشاید. به عبارت دیگر، هر زبانی در این بیماری، در خصلتی زشت و ناپسند ریشه دارد.

ریشه‌های زبان بدگو

زبان بدگو و نکوهش کننده در یکی از ویژگی‌های ذیل ریشه دارد:

۱.**دشمنی و کینه:** بدگویی از دیگران گاه به علّت دشمنی با ایشان است. کینه سبب می‌شود در زمان مناسب که به طور معمول، زمان غیاب ایشان است، به بدگویی و نکوهش آن‌ها بپردازد.

۲.**حسد:** گاه حسادت به مقام و موقعیّت دیگران، انسان را به بدگویی از ایشان وا می‌دارد. حسود می‌کوشد با بدگویی از دیگری، او را از جایگاه مورد حسادتش، پایین آورد.

ریشه‌های زبان ستایش کننده

زبان ستایش کننده نیز در یکی از ویژگی‌های زشت و زننده ذیل ریشه دارد:

۱.**طمع:** چشم دوختن به دست دیگری، انسان را به تعریف و ستایش او ترغیب می‌کند. انسان برای به دست آوردن مال یا منصب، به چاپلوسی پرداخته، دیگری را ثنا می‌گوید.

۲.**ترس:** گاه ترس از خطر، آدمی را به ستایش دیگری وا می‌دارد. او در این حال برای حفظ خود از خطرهای احتمالی، به تعریف از دیگری زبان می‌گشاید.

حال وجود دشمنی یا حسد از سویی و طمع یا ترس از سوی دیگر، انسان را به دورویی و دوزبانی دربارهٔ شخص واحد وا می‌دارد. فرد مبتلا می‌کوشد در حضور شخص از او

تعریف کند و او را بستاید تا به خواستهٔ خویش دست یابد یا از خطر احتمالی ایمن بماند و در غیابش، او را نکوهش کند تا کینه و نفرت خویش را ابراز کرده باشد. این دو حالت متضاد، سبب پیدایش روحیّهٔ نفاق و رشد آن در وجود شخص شده، او را منافق می‌کند؛ البتّه دوزبانی در تأیید باورها ممکن است در حبّ جاه ریشه داشته باشد به این صورت که فرد مبتلا خواهان کسب وجهه و آبرو نزد گروه‌های گوناگون است و برای همین می‌کوشد نزد هر گروهی به موافقت با آنان و مخالفت با مخالفان ایشان بپردازد و عقاید گروه حاضر را تأئید، و باورهای گروه غایب را انکار کند و به همین ترتیب، نزد گروه دیگر نیز، چنین رفتاری را از خود نشان دهد که این رفتار، از علاقهٔ او به جاه و کسب جایگاه در قلب گروه‌های گوناگون مردم، حکایت دارد.

۵

پیامدهای زشت دوزبانی

دوزبانی آثار ناخوشایندی را برای آدمی به بار می‌آورد که عبارتند از:

۱. **سلب اعتماد:** گوناگونی سخن در وصف شخص یا موضوع واحد، سبب سلب اطمینان مردم از شخص بیمار می‌شود و مردم را از گرد او دور می‌سازد. مردم نمی‌توانند به کسی که در جایی ایشان را ستوده و در جای دیگر آن‌ها را نکوهش می‌کند یا بر مطلبی، به صورت ضدّ و نقیض، اظهار نظر می‌کند، اعتماد کرده، دل ببندند؛ از این رو از گرد او پراکنده شده، تنهایش می‌گذارند.

۲. **تنفّر:** آدمی از دورنگی به شدّت بیزار است و برای همین از شخص مبتلا به دوزبانی متنفّر می‌شود. انسان به حکم سرشتش، در پی‌یک‌رنگی و صفا و از گوناگونی در سخن و رفتار، گریزان است.

۳. **عذاب آخرت:** دوزبانی، گرفتاری و عذاب آخرتی را درپی خواهد داشت.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

مَنْ لَقِیَ الْمُسْلِمِینَ بِوَجْهَیْنِ وَ لِسانَیْنِ جاءَ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لَهُ لِسانانِ مِنْ نارٍ.[۱]

هر کس با مسلمانان، با دو چهره و دوزبان، برخورد کند، روز قیامت در حالی که دو زبان از آتش دارد، خواهد آمد.

رسول اکرم(ص)، وضعیّت انسان دوچهره و دوزبان را چنین بیان فرمود:

یَجِیُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ذُوالْوَجْهَیْنِ ذالِعاً لِسانَهُ فِی قَفاهُ وَ اخَرُ مِنْ قُدّامِهِ یَلْتَهِبانِ ناراً حَتّی یَلْهَبا جَسَدَهُ ثُمَّ یُقالُ هٰذَا الَّذی کانَ فِی الدُّنْیا ذاوَجْهَیْنِ وَ لِسانَیْنِ یُعْرَفُ بِذٰلِکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ.[۲]

روز قیامت، شخص دو رو می‌آید؛ در حالی که زبانی از پشت سر و زبانی دیگر از پیش رو دارد. از هر دوزبان، شعلهٔ آتش زبانه می‌کشد تا همهٔ بدن او را فرا می‌گیرد؛ سپس گفته می‌شود: این کسی است که در دنیا دو رو و دو زبان بوده و روز قیامت به این صورت، شناخته می‌شود.

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۴۳، ح۱.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۲۵۸، ح۱۶۲۴۵.

٦

راه‌های درمان دوزبانی

نابود کردن ریشه‌ها و علل بیماری، بهترین راه برای درمان آن است؛ از این رو از بین بردن دشمنی، حسادت، طمع و ترس، بهترین راه برای زدودن این رذیلهٔ اخلاقی، از وجود فرد مبتلا است. آدمی باید بکوشد توازن و تعادل قوا را درون خود برقرار ساخته و باطن را از زشتی‌های افراط و تفریط پاک سازد تا از رفتارهای زشت و زننده‌ای که انعکاس پلیدی‌های درونی است، منزّه شود. قلب بی‌کینه و خالی از حسد، زبان را به بدگویی از دیگران وا نخواهد داشت و دل عاری از طمع و تهی از ترس، انسان را به چاپلوسی نخواهد کشید باطن بی میل به جاه و مقام، آدمی را از همراهی زبانی با گروه‌های مخالف با یک دیگر، مصون نگاه می‌دارد و انسان را به ضدّ و نقیض‌گویی وا نمی‌دارد. تأمّل و درنگ در پیامدهای شوم این رفتار زشت نیز آدمی را از آن بیزار، و دور می‌کند. اندیشه در عذابی که فرد دوزبانه به آن گرفتار خواهد شد، خود، به خوبی آدمی را از این رفتار باز می‌دارد. تلاش بر سکوت هم، راهی مناسب برای تقویت قدرت تسلّط بر زبان است. انسان باید بکوشد امیر و فرمانروای زبان خویش باشد و زبان را جز با اجازهٔ خِرَد به حرکت در نیاورد؛ از این رو تمرین سکوت می‌تواند راهی برای تقویت فرمانبرداری از حکم عقل باشد.

فصل هشتم

افشای سرّ

مَنْ اَفْشیٰ سرّاً استودعَهُ فَقَدْ خٰانَ.[1]

هر کس رازی را که نزد او به امانت نهاده شده فاش کند، خیانت کرده است.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدمه

آدمی در بین آفریده‌های خداوند، قابلیّتی بس والا و حیرت‌انگیز دارد. خداوند او را در بهترین موقعیّت آفرید و عالی‌ترین ظرفیّت را به او عطا کرد: لَقَدْ خَلَقْنَا الاِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم. این ظرفیّت به او عطا شد تا با فعلیّت بخشیدنش، جانشین پروردگار، و به مقام خلافت الاهی نائل شود؛ از این رو پاسداری و نگاهبانی از حریم چنین آفریده‌ای لازم بوده، و حریم مؤمن، همچون حریم کعبه و قرآن برشمرده شده است. بدیهی است که با وجود چنین ویژگی مهم، شکستن حرمت مؤمن به شدّت نکوهش شده و مورد نهی خداوند قرار گیرد؛ امّا امیال نفسانی بشر، او را گرفتار آفات و بیماری‌های گوناگون روحی کرده، از قلّهٔ انسانیّت ساقط می‌سازد. او در پی خواهش‌های نادرستش، رازهای به امانت سپرده شدهٔ دیگران را فاش ساخته، حرمت آن‌ها را می‌شکند. افشای سرّ از جمله بیماری‌های زبان است که پیامدهای زشتی همچون کینه و دشمنی را درپی می‌آورد و سبب گسستن پیوندهای انسانی می‌شود؛ از این رو باید ابعاد گوناگون آن را شناخت و درصدد درمانش برآمد. این فصل، شامل مباحثی چند دربارهٔ این آفت، به ترتیب ذیل است.

۱. تعریف افشای سرّ

۲. اقسام افشای سرّ

---

۱. آمدی: غرر الحکم، ص۳۲۱، ح۷۴۳۴.

۳. نکوهش افشای سرّ از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی افشای سرّ
۵. پیامدهای زشت افشای سرّ
۶. راه‌های درمان افشای سرّ.

۱

تعریف‌افشای سرّ[۱]

بازگو کردن آن چیزی که پنهان داشتنش از دید شرع سزاوار است را «افشای سرّ» گویند حال چه آن چیز، از عیب‌ها و کاستی‌های خود یا دیگری باشد یا از محاسن و نیکویی‌های دیگری که او پنهان ماندن آن‌ها مایل است؛ از این رو، افشای سرّ، معنایی گسترده‌تر از «کشف عیوب» دارد؛ زیرا راز، به زشتی‌ها اختصاص نداشته، زشتی و زیبایی امر پنهان، در صدق عنوان افشا، نقشی ندارد. چه بسا شخصی، دیگری را امین دانسته، پاره‌ای از کردار یا گفتار پسندیده، ولی پنهانش را با او در میان گذارد و مایل نباشد دیگران از آن آگاه شوند؛ برای نمونه عبادتی انجام داده یا بذل و بخششی کرده است؛ ولی تمایلی به فاش شدن آن ندارد. در این حال، اگر آن شخص، مطلب عنوان شده را نقل کند، افشای سرّ کرده است؛ ولی در کشف عیب همان گونه که از نامش پیدا است فقط از کاستی‌ها یا زشتی‌های پنهان دیگری سخن به میان می‌آید و به نیکی‌ها توجّهی نمی‌شود.

تشخیص سرّ: چگونه می‌توان دریافت که مطلبی سرّی بوده و اظهارش، افشای سرّ است؟ در پاسخ باید گفت: رفتار و گفتار آدمی به دو گونهٔ زشت و زیبا است و هیچ انسان خردمندی از آشکار شدن عمل یا سخن زشتش خشنود نمی‌شود؛ بنابراین زشتی‌های پنهان او، سرّی بوده، آشکار کردنش، افشای سرّ به شمار می‌رود؛ امّا برای تعیین و تشخیص سرّی بودن گفتار و کردار نیک یا متعارف، دو راه وجود دارد:

۱. این که شخص تصریح کند این عمل یا سخن من راز است و نباید فاش شود.

۲. این که از وضع و حالت او مشخّص باشد مایل نیست دیگران از عمل یا سخن او آگاه

---

۱. راز کس آشکار کردن،... سرپوش از روی راز برداشتن،...بیرون دادن و بیرون کردن راز (دهخدا: فرهنگ لغت، ج۲، ص۲۶۳۵).

شوند. در هر دو مورد، اگر کار یا سخن او بازگو شود، افشای سرّ شده است.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

مِلاکُ السِّرِّ سَتْرُهُ.[۱]

ملاک سرّی بودن امر، پوشاندن آن است.

مقصود این است که اگر شخص، به نقل آن راضی نباشد، مطلب سرّی است.

۱. همان، ص۳۲۰، ح۷۴۲۴.

۲

اقسام افشای سرّ

أ. اقسام افشا به اعتبار نوع راز:

آشکار ساختن راز دیگران را به اعتبار نوع و صنف راز، به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. **افشای عیب‌ها و کاستی‌ها:** گاه انسان از عیب یا رفتار زشتی که دیگری مرتکب شده پرده بر می‌دارد؛ در حالی که شخص، آن را پنهان داشته، به آشکار شدنش راضی نیست.

۲. **افشای نیکی‌ها:** گاه انسان، رفتار یا صفت نیکوی دیگری را که به هر دلیل آن را پنهان کرده است و از فاش شدنش ناخشنود می‌شود، آشکار می‌کند. انسان‌های وارسته و پارسا، خود را هر لحظه در معرض خطر هواهای نفسانی می‌بینند؛ از این رو برای پاک ماندن از آلودگی‌های عُجب و ریا، در پنهان داشتن رفتار نیک خود کوشیده، به آشکار شدن آن مایل نیستند.

ب. اقسام افشا به اعتبار افراد:

افشای سرّ را به این اعتبار که راز مربوط به چه کسی باشد نیز به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. **افشای سرّ خود:** گاه آدمی از عیب‌ها و کاستی‌های پنهان خود پرده برداشته و به بیان رازهای خویش می‌پردازد.

۲. **افشای سرّ دیگری:** بازگو کردن رازهای دیگران، از مصادیق معمول افشای سرّ است.

ج. اقسام افشا به اعتبار تعداد افراد:

آشکار کردن راز افراد، به اعتبار انفرادی بودن یا اجتماعی بودن به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. **افشای سرّ افراد:** گاه انسان از رازهای شخصی افراد، به صورت انفرادی پرده بر می‌دارد.

۲.افشای سرّ امّت‌مسلمان: گـاه شـخص، از راز یک جـمع هـمانند امّت مسـلمان پـرده برداشته، اسرار ایشان را برای دشمنانشان فاش می‌سازد.

۳

نکوهش افشای سرّ در شرع

آشکار کردن راز مردم و آگاه ساختن دیگران از آن، بدون وجود دلیلی معتبر، مورد نکوهش شرع و عقل سلیم بشر است. شریعت، چنین رفتاری را از رفتارهای زشت آدمی دانسته و از آن، با عنوان‌هایی مانند خیانت، عهد شکنی و بی‌وفایی و روش بیگانگان یاد کرده است.

آن‌گاه که انسان، دربارهٔ کسی ادّعای برادری دینی دارد، و بالاتر از آن، مدّعی صداقت و صمیمیّت و دوستی است، با فاش ساختن راز او، خیانت کرده است؛ چنان که امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اَلْاِذاعَةُ خِیانَةٌ.[۱]

فاش کردن سرّ، خیانت است.

مَنْ أَفْشیٰ سِرّاً استودعَهُ فَقَدْ خانَ.[۲]

اگر کسی رازی را که نزد او به امانت گذاشته شده، فاش کند، خیانت کرده است.

همچنین آن گاه که بر خلاف اصرار صاحب سرّ، دربارهٔ پنهان ماندن آن، مطلب را افشا کند، مرتکب بی‌وفایی و عهد شکنی شده که روشِ بیگانگان و شیوه بیگانگی است. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

مِنْ أَقْبَحِ الْغَدَرِ إِذاعَةُ السِّرِّ.[۳]

از زشت‌ترین بی‌وفایی و پیمان شکنی‌ها، افشای سرّ دیگران است.

---

۱. همان، ص ۳۲۰، ح ۷۴۱۷.
۲. همان، ص۳۲۱، ح۷۴۳۴.
۳. همان، ح۷۴۴۳.

اَلْاِذاعَةُ شیمَةُ الْاَغْیارِ.[۱]

فاش کردن راز، روش بیگانگان است.

در روایتی از رسول خدا(ص) آمده است که خطاب به ابوذر فرمود:

یَا اَبَاذَرٍّ اَلْمجَالِسُ بِالْاَمَانَةِ وَ اِفْشَاءُ سِرِّ اَخیکَ خِیانَةٌ فَاجْتَنِبْ ذَلِکَ.[۲]

ای اباذر! در نشست‌ها، امانت است و فاش کردن راز برادر دینی تو، خیانت شمرده می‌شود؛ پس از آن بپرهیز.

بر اساس این سخن، اگر انسان در محفلی با برادر دینی خود نشست و از او سخنی شنید یا عملی دید، باید دربارهٔ آن امین باشد.

امیرمؤمنان علی(ع) در وصیّت به امام حسن(ع) فرمود:

لٰا تَخُنْ مَنِ ائْتَمَنَکَ وَ اِنْ خٰانَکَ وَ لٰا تُذِعْ سِرَّهُ وَ اِنْ اَذاعَ سِرَّکَ.[۳]

به کسی که به تو اعتماد کرده خیانت نکن؛ اگر چه او به تو خیانت کند، و راز او را فاش مساز؛ اگر چه او راز تو را فاش سازد.

امام جعفر صادق(ع) نیز دربارهٔ حفظِ سخنِ دیگری می‌فرماید:

اَلْمجَالِسُ بِالْاَمَانَةِ وَ لَیْسَ لِاَحَدٍ اَنْ یُحَدِّثَ بِحَدیثٍ یَکْتُمُهُ صَاحِبُهُ اِلّٰا بِاِذْنِهِ.[۴]

در نشست‌ها امانت است و هیچ کس نباید سخنی را که گوینده‌اش پوشیده می‌دارد، نقل کند، مگر با اجازه او.

پرده برداشتن از عیب‌ها و کاستی‌های خویش هم مورد نکوهش شرع است؛ آدمی حق ندارد حریم خویش را بشکند و با بیان عیب‌هایش، خود را خوار و خفیف گرداند.

رسول خدا(ص) فرمود:

لَیْسَ لِلْمُؤْمِنِ اَنْ یُذِلَّ نَفْسَهُ[۵]

---

۱. همان، ح۷۴۳۲.

۲. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۳۹۸، ح۹۷۹۰.

۳. همان.

۴. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۰، ح۳.

۵. محدث نوری: مستدرک الوسایل ، ج۱۲، ص۲۱۰، ح۱۳۹۰۸.

مومن حق ندارد خودش را خوار کند.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

سِرُّکَ مِنْ دَمِکَ فَلا تَجْرِیهِ فی غَیْرِ اَوْداجِکَ.

راز تو از خون تو است، پس آن را در غیر رگ‌های خودت جاری نکن.

تشبیه راز شخصی به مایهٔ حیات، خون، از ویژگی مهّم آن و لزوم پنهان داشتنش حکایت می‌کند. جریان دادن خون در رگ‌های دیگری، سپردن زندگی به دیگری و اسارت است.

انسان آفریدهٔ خدا است و بالاترین ظرفیّت را در هستی دارا است، اوهمان گونه که حق ندارد دیگری را خوار سازد، نباید خود را نیز، ذلیل کند زیرا خداوند مالک او است و او دوست ندارد برترین آفریده‌اش را ذلیل ببیند، از این رو انسان را از این کار بازداشته است. امام صادق فرمود:

اِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ و تَعالی فَوَّضَ اِلَی الْمُؤْمِنِ کُلَّ شَیْءٍ اِلّا اِذْلالَ نَفْسِهِ.[1]

خداوند تبارک و تعالی هر چیزی را به مؤمن واگذار کرده است جز آن خود را خوار کند.

البتّه چه بسا فرد با بیان کاستی‌هایش قصد خوار کردن خود را نداشته باشد، ولی باید بداند که این رفتار، موجب ذلّت او خواهد شد[2]

---

۱. کلینی: کافی، ج۵، ص۶۳، ح۳.

۲.مفضل بن قیس سخت، در فشار زندگی واقع شد بود. فقر و تنگدستی، قرض و مخارج زندگی او را آزار می‌داد. یک روز در محضر امام صادق، لب به شکایت گشود و بیچارگیهای خود را موبه مو تشریح کرد:« فلان مبلغ قرض دارم، نمی‌دانم چه جور ادا کنم، فلان مبلغ خرج دارم و راه درآمدی ندارم، بیچاره شدم، متحیرم، گیج شده‌ام، به هر در بازی می‌روم به رویم بسته می‌شود...» در آخر از امام تقاضا کرد در باره‌اش دعایی بفرماید و از خداوند متعال بخواهد گره از کار فرو بسته او بگشاید.امام صادق به کنیزکی که آنجا بود فرمود:«برو آن کیسهٔ اشرفی راکه منصور برای ما فرستاد بیاور». کنیزک رفت و فوراً کیسهٔ اشرفی را حاضر کرد. آنگاه به مفضل بن قیس فرمود:«در این کیسه چهار صد دینار است و کمکی است برای زندگی تو.» مفضل گفت مقصودم از آنچه در حضور شما گفتم این نبود، مقصودم فقط خواهش دعا بود.» امام فرمود:« بسیار خوب دعا هم می‌کنم. اما این نکته را به تو بگویم:

لاتُخْبِرِ النّاسَ بِکُلِّ ما اَنْتَ فیهِ فَتَهُونَ عَلَیْهِمْ

هرگز سختیها و بیچارگیهای خود را برای مردم تشریح نکن؛ اولین اثرش این است که وانمود می‌شود تو در میدان

(ادامه در صفحهٔ بعد)

حکم افشای سرّ

توجّه به شدّت نکوهش آیات و روایات دربارهٔ این رفتار زشت، به خوبی حرمت و ممنوعیّت آن در حق دیگران را بیان می‌کند. خیانت نامیدن و عهد شکنی‌خواندن این رفتار، دلیل‌های گویایی بر حکم حرمتش هستند.

عبداللّه‌بن سنان می‌گوید:از امام صادق(ع) پرسیدم:

عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: تَعْنِي سُفْلَتَيْهِ؟ قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا هِيَ إِذَاعَةُ سِرِّهِ.[1]

آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: بلی، عرض کردم: مقصود عورتین[2] مؤمن است؟ فرمود: نه؛ بلکه مراد افشای سرّ او است؛ البته در صورتیکه راز، از عیب‌ها و کاستی‌های فرد باشد، افشای آن از افراد و مصادیق غیبت هم به شمار می‌رود که در حرمتش، شکّی نیست.

موارد جواز افشای سرّ

آشکار کردن راز دیگران در برخی موارد جایز، بلکه واجب است. از این موارد در حکم غیبت گفت و گو می‌شود که عبارتند از:

۱. **ظلم و ستم**: آدمی برای دادخواهی می‌تواند از ستمی که بر او به صورت پنهانی انجام شده، پرده بر دارد.

۲. **نصیحت‌مستشیر**: در صورتی که نگفتن راز شخصی، موجب گرفتاری مؤمن دیگری شده، مفسدهٔ بزرگی به بار آورد، افشای آن بی‌ایراد است.

۳. **رفع یا دفع‌منکر**: فاش کردن گناه دیگری برای شخصی که بتواند او را از آن باز دارد، در صورتی که یگانه راه ممکن برای بازداشتن او باشد، بی‌اشکال است.

۴. **گواهی دادن نزد قاضی**: اگر شخص برای دفع مفسده یا منکَری، به نقایص دیگری نزد

(ادامه از صفحهٔ قبل)

زندگی زمین خوردهایی و از روزگار شکست یافته‌ای، در نظرها کوچک می‌شوی، شخصیت و احترامت از میان می‌رود».(استاد مطهری: داستان و راستان، ص۲۵۲.)

۱. همان، ص۳۵۸، ح۲.

۲. مجاری بول و غائط.

قاضی گواهی دهد، حرامی را مرتکب نشده است، و اگر قاضی هم شهادت بـطلبد، هـیچ اشکال شرعی بر طلب او نیست؛ البتّه روشن است که مقصود از نقایص، نقیصه‌هایی است که به آن مُنکَر مربوط بوده، و در دفع آن مؤثّر است.

٤

ریشه‌های درونی افشای سرّ

همان گونه که گفته شد، راز یا از سنخ عیب و کاستی یا از نوع فضیلت و نیکی است؛ امّا افشای کاستی‌ها و عیب‌های پنهان دیگری، یا در نیروی غضب ریشه دارد یا از شهوت سر چشمه می‌گیرد. از آن جا که کشف عیب‌های دیگری، افزون بر افشای سرّ، از مصادیق غیبت نیز به شمار می‌رود، ریشه‌های درونی آن نیز همان ریشه‌های غیبت است که عبارتند از:

۱. فرونشاندن خشم
۲. همراهی با همنشینان و دوستان
۳. خنثا کردن اثر
۴. توجیه یا رفع اتّهام
۵. کبر
۶. حسد
۷. مزاح و شوخی
۸. تمسخر
۹. دلسوزی بدون توجّه
۱۰. خشم در راه حقّ؛[1]

البتّه افشای سرّ با انگیزه چشمداشت به مال یا مقام هم می‌تواند انجام شود. تاریخ بشر، از فاش ساختن اسرار افراد و ملّت‌ها برای گرفتن پاداش و مقام، گفتنی‌های بسیار دارد تا آن جا که برخی، این رفتار را روش خویش ساخته، از همین راه، تأمین معاش می‌کرده‌اند و می‌کنند.

نقل نیکی‌های پنهان دیگری نیز گویای آن است که نفس گوینده، هنوز از عقل فرمانبرداری کامل نداشته، نیروی شهوت او سرکشی می‌کند؛ چرا که عقل در دوستی و محبّت، بر حفظ امانت دوستان حکم می‌کند و راز، آن است که فرد نزد دوستش به امانت سپرده است؛ پس خِرَد، خواهان پوشیده نگاه داشتن آن است.

---

۱. آیت اللّٰه تهرانی: اخلاق الاهی، ج۴، ص ۶۲-۶۰.

۵

پیامدهای زشت افشای سرّ

پرده از راز دیگران برداشتن، به ویژه اگر آن راز، از عیب‌ها و کاستی‌ها باشد، پیامدهای ناخوشایندی را برای فاش کننده و آن کسی که رازش فاش شده، در پی خواهد داشت که عبارتند از:

۱.سلب اعتماد

مردم به کسی که رازشان را فاش سازد، اعتماد نکرده و رفتار و اعمال نهان خویش را از چشم او دور نگاه خواهند داشت.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

لٰا تَثِقْ بِمَنْ یُذیعُ سِرَّکَ.[۱]

به کسی که رازت را فاش کند، اطمینان مکن.

۲.نفرت ودشمنی

افشای سرّ، سبب پیدایش نفرت از فاش کننده می‌شود؛ چراکه انسان از خیانت سخت متنفّر بوده، شخص خائن را دشمن می‌دارد.

۳.خواری وحقارت

آن کس که عیب‌های پنهانش به وسیلهٔ دیگری فاش شود، نزد مردم خوار وکوچک می‌شود. فاش ساختن کاستی‌های خود هم، خواری و حقارت را در پی خواهد داشت چنان که امام صادق به مفضل‌بن‌قیس فرمود:

لاتُخْبِرِ النّاسَ بِکُلِّ ما اَنْتَ فیهِ فَتَهُونَ عَلَیْهِمْ.

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۳۲۱، ح۷۴۴۰.

مردم را از تمام آن چه در آن هستی (کاستی‌هایی که داری) آگاه نساز که نزد ایشان خوار می‌شوی.

۴.عذاب‌آسیب‌های‌احتمالی

فاش کردن برخی رازها، سبب پیدایش آسیب‌های گوناگون برای صاحبان راز می‌شود که این، شخص فاش کننده را در رساندن آن آسیب‌ها و عذاب آن‌ها سهیم می‌سازد.

امام باقر(ع) فرمود:

يُحْشَرُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ ما نَدِيَ دَماً فَيُدْفَعُ اِلَيْهِ شِبْهُ الْمِحْجَمَةِ اَوْ فَوْقَ ذٰلِکَ فَيُقالُ لَهُ هٰذا سَهْمُکَ مِنْ دَمِ فُلانٍ فَيَقُوْلُ يا رَبِّ اِنَّکَ لَتَعْلَمُ اَنَّکَ قَبَضْتَنِي وَ ما سَفَکْتُ دَماً فَيَقُوْلُ بَلٰى سَمِعْتُ مِنْ فُلانٍ رِوايَةَ کَذٰا وَ کَذٰا فَرَوَيْتَها عَلَيْهِ فَنُقِلَتْ حَتّٰى صارَتْ اِلٰى فُلانٍ الْجَبّارِ فَقَتَلَهُ عَلَيْها وَ هٰذا سَهْمُکَ مِنْ دَمِهِ.[1]

بنده در روز قیامت محشور می‌شود؛ در حالی که خونی نریخته است؛ پس، چیزی شبیه چاقو یا بالاتر از آن به او داده، و به او گفته می‌شود: این سهم تو از خون فلان کس است. او می‌گوید: پروردگارا! همانا تو به حتم می‌دانی که جان مرا گرفتی؛ در حالی که خونی نریختم. خداوند می‌گوید: آری، از فلان کس، گفتار چنین و چنان را شنیدی و آن را حکایت کردی و این روایت نقل شد تا به فلان ستمگر رسید و او برای آن گفتار، آن شخص را کشت و این سهم تو از خون او است.

امام صادق(ع) نیز این آیه را تلاوت کرد:

ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ کانُوْا يَکْفُرُوْنَ بِآياتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوْنَ النَّبِيّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوْا يَعْتَدُوْنَ.[2]

این برای آن است که ایشان به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحقّ می‌کشتند. این برای گناهی است که مرتکب شده‌اند؛ در حالی که تجاوز می‌کردند.

و فرمود:

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۷۰، ح۵.
۲. بقره(۲): ۶۱.

وَ اللّٰهِ مٰا قَتَلُوهُمْ بِاَیْدِیهِمْ وَ لٰا ضَرَبُوهُمْ بِاَسْیٰافِهِمْ وَ لٰکِنَّهُمْ سَمِعُوا اَحٰادِیثَهُمْ فَاَذٰاعُوهٰا فَاُخِذُوا عَلَیْهٰا فَقُتِلُوا فَصٰارَ قَتْلاً وَ اعْتِدٰاءً وَ مَعْصِیَةً.[1]

به خدا سوگند! با دست‌هایشان ایشان را نکشته و با شمشیرهایشان بر آن‌ها ضربه نزده‌اند؛ امّا سخنان ایشان را شنیده و آن‌ها را فاش ساخته‌اند؛ پس به وسیلهٔ ستمگران برای گفتارشان گرفته شده و کشته شده‌اند، و این فاش ساختن، قتل و تجاوز و گناه شده است.

۵. بارسنگین گناه فاش شده

آن گاه که امر پنهان، از گناهان و رفتارهای زشت باشد، چه بسا افشا و انتشار آن، موجب پیدایش پیامدهای زشت و زننده در بین دیگران شود؛ برای همین، این رفتار، بار سنگین گناه ناکرده را بر دوش فاش کننده خواهد گذاشت.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

مَنْ سَمِعَ فٰاحِشَةً فَاَفْشٰاهٰا کٰانَ کَمَنْ اَتٰاهٰا... .[2]

هر کس گناه زشتی را شنید و آن را فاش کرد، همانند کسی است که آن را انجام داده است.

امام صادق(ع) نیز فرمود:

مَنْ اَذٰاعَ الْفٰاحِشَةَ کٰانَ کَمُبْتَدِئِهٰا... .[3]

هر کس گناه زشتی را فاش سازد، مانند کسی است که آن را آغاز کرده است.

حال با آمدن بار گناه بر دوش فاش کننده، شخص گناه کار آمرزیده شده، مشمول مجازات الاهی نخواهد شد.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

مَنِ اطَّلَعَ مِنْ مُؤْمِنٍ عَلٰی ذَنْبٍ اَوْ سَیِّئَةٍ فَاَفْشٰی ذٰلِکَ عَلَیْهِ وَ لَمْ یَکْتُمْهٰا وَ لَمْ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ لَهُ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ کَعٰامِلِهٰا وَ عَلَیْهِ وِزْرُ ذٰلِکَ الَّذِی اَفْشٰاهُ عَلَیْهِ وَ کٰانَ مَغْفُوراً لِعٰامِلِهٰا وَ کٰانَ عِقٰابُهُ مٰا اَفْشٰی عَلَیْهِ فِی الدُّنْیٰا

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۳۷۱، ح۶.
۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۲۹۶، ح۱۶۳۴۴.
۳. همان، ح۱۶۳۴۵.

مَسْتُوْراً عَلَيْهِ فِی الْآخِرَةِ ثُمَّ يَجِدُ اَكْرَمَ مِنْ اَنْ يُثَنِّیَ عَلَيْهِ عِقَاباً فِی الْآخِرَةِ.[1]

هر کس از گناه یا لغزش مؤمنی آگاه شد و آن را فاش کرد و پنهان نداشت و برای او آمرزش نطلبید، نزد خدا همانند انجام دهندهٔ آن است و بار گناهی که فاش ساخته، بر دوش او خواهد بود و انجام دهنده آمرزیده خواهد شد و مجازاتش همان فاش شدن گناهش در دنیا است که در آخرت از او پنهان داشته می‌شود؛ پس خدا را بخشنده‌تر از آن می‌یابد که مجازاتی بر او روا دارد.

۶.اسارت

انسان، با فاش کردن رازهایش، خود را اسیر می‌کند. آن گاه که از امور پنهان خویش پرده برمی‌دارد، گویی بر پای خویش قید زده و خود را گرفتار بند کرده است، مردم او را به گونهٔ دیگری نگریسته و دربارهٔ او با حالتی دیگر قضاوت خواهند کرد.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

سِرُّکَ اَسِيْرُکَ فَاِنْ اَفْشَيْتَهُ صِرْتَ اَسِيْرَهُ.

راز تو، اسیر تو است پس اگر آن را فاش ساختی، تو اسیر او می‌شوی.

وقتی راز کسی نزد خودش، پوشیده و پنهان بماند، زمام آن، به دست خودش بوده و آن گونه که بخواهد، تصمیم می‌گیرد در حالی که با آشکار شدن آن، محدود شده و زمام، از دستش خارج می‌شود.

امیرمومنان علی(ع) فرمود:

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتِ الْخِيَرَةُ بِيَدِهِ.

کسی که رازش را پنهان دارد، خیرش به دست خودش است...

۷.اندوه:

آدمی با گفتن رازهای خود به دیگری، چه بسا غم و اندوه خود را فراهم می‌سازد؛ نگرانی از بازگو شدن رازهایش به دیگری، روح او را می‌آزارد.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۹، ص۱۳۴، ح۱۰۴۷۱.

سِرُّکَ سُرُورٌ اِن کَتَمتَهُ وَ اِنْ اَذَعْتَهُ کانَ ثُبورَکَ.

راز تو، شادی تو است اگر پنهانش داری، و اگر آشکارش سازی، سبب اندوه تو خواهد بود.

٦

راه‌های درمان افشای سرّ

یاد آوری پیامدهای زشت افشای سرّ، شخص مبتلا را در درمان خود یاری می‌کند. ترس از مجازات گناه ناکرده و احتمال آسیب رساندن به دیگری، آدمی را از ارتکاب این رفتار زشت باز می‌دارد. همچنین می‌توان با انجام رفتاری بر خلاف این بیماری، عادت به آن را از بین برد. پنهان کردن عیب‌های دیگران از رفتارهای پسندیده‌ای است که انسان را در درمان خویش یاری می‌کند. آدمی باید خود را به پنهان کردن رازهای دیگران وا دارد تا از شدّت میلش به افشای راز کاسته شود و صد البتّه که باید ریشه‌های این آفت را نابود سازد تا درمان کامل حاصل شود. همچنین تأمّل در این نکته که آیا از فاش شدن راز خود خشنود می‌شود، او را در درمان، یاری می‌کند. چه بسیار رفتارهای زشتی که اگر انسان آن‌ها را در حقّ خود تصوّر کند، از آن‌ها دوری خواهد کرد.

فصل نهم

تکلف در سخن

التَّکَلُّف مِنْ اَخْلاقِ الْمُنافِقینَ.[1]

به دشواری انداختن «خویش»، از خوی‌های منافقان است.

مقدّمه

بهره برداری درست از نعت‌هایی که خداوند در اختیار آدمی قرارداده، شرط تکامل است. چه بسیار الطاف خداوندی که به فرمان نفس امّاره در مسیر انحرافی به کار رفته و سبب گمراهی انسان می‌شوند که البتّه چیزی جز کفران نعمت نبوده و صد البتّه که مورد نکوهش است. سخن، نعمتی است که برای نقل معانی و تعامل و تعارف در زندگی به آدمی بخشیده شده؛ ولی در کشاکش نفس و خرد به زشتی‌های بسیار مبتلا می‌شود و انسان را گرفتار مصیبت‌های خود می‌سازد.

انتقال معانی از نیازهای جدّی و مهمّ بشر است که بدون آن زندگی گروهی بی معنا است و زبان، بهترین ابزار انتقال معنا شمرده می‌شود که این نیاز را به آسانی برطرف می‌سازد. انسان بسیاری از نیازهای روزمرّهٔ خویش را با بهره‌گیری آسان از این نعمت، مرتفع می‌کند؛ ولی گاه برای نقل آن چه در ذهن دارد، زبان را به غالب‌های دشوار و نامأنوس سخن وا می‌دارد تا از جانب این فصاحت مشقّت بار و این زیبایی ساختگی، منزلتی به دست آورده، در دل دیگران جایی بازکند. او به راحتی می‌تواند مقاصد خویش را بازگوید؛ ولی خود را به زحمت انداخته، در پیچ و خم سخنان پیچیده وارد می‌سازد. تکلّف در سخن، آفتی از آفات بسیار زبان است که برخی از دانش دوستان و دانشمندان، به آن مبتلایند؛ برای همین باید کوشید آن را به خوبی شناخت تا چاره‌ای برای بیمار اندیشید. در این فصل سعی بر شناساندن این آفت و ارائهٔ راه‌هایی برای درمان آن است و

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۴۷۸، ح۱۰۹۷۱.

مطالب آن عبارتند از:

۱. تعریف تکلّف در سخن
۲. اقسام تکلّف در سخن
۳. نکوهش تکلّف در سخن از دید شرع
۴. ریشه های درونی تکلّف در سخن
۵. پیامدهای زشت تکلّف در سخن
۶. راه‌های درمان تکلّف در سخن.

۱

تعریف تکلّف در سخن

آراستن بیش از اندازهٔ سخن که اغلب سبب تکلّف و مشقّت برای گوینده می‌شود، یکی از آفت‌های زبان است که از آن با عناوینی چون تکلّف و تشدّق در سخن یاد می‌شود. انسان گاه با آن که می‌تواند نکته‌ای را به سادگی و در غالب جمله‌های عادی بیان کند، خود را به زحمت انداخته، برای رسیدن به خواهشی نفسانی، از قواعد فصاحت و بلاغت بهره می‌جوید و جمله‌هایی را با غالب‌های ادبی عالی و ساختارهای ویژه به کار می‌برد؛ در گفت وگوهای عادی و عرفی، مانند فصیحان و ادیبان زبردست سخن می‌راند و از قافیه‌های خاص و سجع ویژه بهره می‌برد. گویا در جمع شاعران، مشاعره، و در مجلس ادیبان، شاهکار ادبی قرائت می‌کند. همچنین گاه در مجلس ادیبان و فصیحان، بیش از حدّ معمول به خود زحمت می‌دهد و می‌کوشد سجعی شگفت و جملاتی خارج از عادت فصیحان به کار برد که این هم از مصداق‌های تکلّف در سخن است؛ البتّه فصیح سخن گفتن و زیبا ساختن آن، از محاسن کلام بوده، سبب نفوذ سخن در دل‌ها می‌شود؛ شنوندگان را تشویق و تحریک ساخته، آن‌ها را به وجد می‌آورد؛ ولی اگر این فصاحت در جایی که به آن نیاز نباشد، به کار بسته شود یا در جای مناسب به حدّ افراط برسد، تکلّف و تشدّق در سخن پدید می‌آید که یکی از آفات زبان است. از امام حسن مجتبی(ع) پرسیدند: کُلفت= مشقّت چیست؟

امام فرمود:

كَلامُكَ فيما لا يَعْنيكَ.[1]

سخن گفتن تو در آن چه برایت سودی ندارد.

---

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج۷۵، ص۱۰۴، ح۲.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

وَ الْكُلْفَةُ التَّمَسُّكُ لِمَنْ لا يُؤاتِيكَ وَ النَّظَرُ بِما لا يَعْنِيكَ وَ الْجَهْلُ وَ اِنْ كُنْتَ فَصيحاً.[۱]

و تکلّف= مشقّت، دست آویختن به کسی است که به کار تو نیاید و توجّه به آن چه برایت فایده ندارد و نادانی؛ اگر چه فصیح باشی.

با توجّه به دو روایت پیشین، روشن می‌شود که به کار بردن فصاحت در جایی که فایده‌ای ندارد، تکلّف در سخن است.

۱. همان، ص۱۱۳، ح۷.

۲

اقسام تکلّف در سخن

این آفت را به اقسامی می‌توان تقسیم کرد که عبارتند از:

۱. **فصاحت بی‌مورد:** گاه انسان در جایی خود را به مشقّت در سخن می‌اندازد که به فصاحت معمول در خطابه نیازی نیست. سخنان روزمرّه و گفت و گوهای عادی مانند سلام کردن و احوال پرسی و تعارف‌های معمول، از جمله مواردی هستند که به کارگیری قواعد فصاحت در آن‌ها تکلّف است. برخی برای به دست آوردن موقعیّت ویژه در عادی‌ترین امور زندگی هم، به فصاحت و بلاغت سخن می‌گویند.

۲. **فصاحت بیش ازاندازه:** سخنرانی و ایراد خطابه از مواردی است که رعایت قواعد فصاحت و بلاغت در آن نیکو و روا است؛ چرا که رعایت این امور، سبب القای بهتر مطلب به مخاطبان می‌شود؛ ولی گاه آدمی در این امر به افراط کشیده می‌شود و برای ارتقای سطح فصاحت کلامش به زحمت افتاده، به این آفت گرفتار می‌شود.

۳. **تکلّف در کلمه:** همچنین گاه در به کار گرفتن کلمات زیبا، خود را به زحمت می‌اندازد و کلماتی سنگین را در سخنان روزمره به کار می‌برد که با عادت مردم ناسازگار، و نزد ایشان، نامأنوس است. به کار بردن لغت‌های بیگانه، بدون نیاز به آن‌ها، از مصادیق این قسم است؛ البتّه گاه لغات بیگانه، اصطلاحاتی هستند که چاره‌ای از به کار بردن آن‌ها نیست؛ ولی گاه از لغاتی که اصطلاح علمی نبوده یا معادل‌های شایع و معمول دارند، استفاده می‌شود که از مصادیق تکلّف در سخن است.

۴. **تکلّف در لحن:** گاه در به کاربردن کلمات، لحنی تکلّف آمیز به کار می‌برد؛ مانند آن که پارسی زبانی در گفت و گوی با دیگر هم زبانانش، مخارج حروف را بنابر آن چه در دانش تجوید قرآن آمده، به کار بسته، کلمات را با لحن خاص ادا می‌کند و زبان او در ادای کلمات به سختی به گردش در می‌آید و کلمات را به گونه‌ای ثقیل به کار می‌برد.

۳

نکوهش تکلّف در سخن از دید شرع

اسلام، دین آسانی بوده، از تکلّف و مشقّت بی‌جا به دور است، امام باقر(ع) می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ بَرَأَ مُحَمَّداً(ص) مِنْ ثَلٰاثٍ: اَنْ یَتَقَوَّلَ عَلَی اللّٰهِ اَوْ یَنْطِقَ عَنْ هَوٰاهُ اَوْ یَتَکَلَّفَ.[۱]

همانا خداوند، محمّد(ص) را از سه چیز دور ساخت: دروغ بستن بر خدا= گفتاری را به خدا نسبت دهد که از او نیست یا از روی هوای نفس، سخن بگوید یا خود را به تکلّف اندازد؛

امّا تکلیف‌هایی که بر دوش آدمیان می‌گذارد ـ اگرچه به ظاهر، زحمتی برای آن‌ها است ـ در واقع رحمت بوده، برای سالم زندگی کردن آن‌ها و آسایش فردی و اجتماعی ایشان است. اگر آدمی را به عبادت فرا می‌خواند، به او فایده‌ای همچون آرامش روانی را وعده می‌دهد و اگر او را به رعایت حقوق دیگران امر می‌کند، در پی آن، آسایش اجتماعی را به او نوید می‌دهد؛ چراکه زیر سایهٔ شوم گناه و ستم، هیچ کس روی آسایش نخواهد دید و با فاصله گرفتن از خدا، گرفتار اضطراب‌ها و تشویش‌های فراوان خواهد شد. کمال انسان در گرو حرکت او به سوی خدا، با انجام وظایف و تکالیف شرعی است؛ ولی اسلام با همهٔ تکالیفی که بر دوش آدمی می‌نهد، دین راحتی و آسودگی است و انسان را از تکلّف و به زحمت انداختن بیهوده، به شدّت باز می‌دارد. آن جاکه وظیفه‌ای بر دوش آدمی نیست و از دشواری، هیچ ثمرهٔ خوشایندی حاصل نمی‌شود، به زحمت انداختن خویش، تکلّف است و ناخوشایندی خدا را در پی دارد.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

---

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج۲، ص۱۷۸، ح۲۶.

اَلتَّکَلُّف مِنْ اَخْلاقِ الْمُنافِقینَ.[۱]

به زحمت انداختن خویش از خوی‌های منافقان است.

غلیظ ادا کردن مخارج حروف و رعایت سجع و قافیه در جایی که به آن نیاز نبوده، چیزی جز به زحمت انداختن خویش نیست و شریعت، آن را سرزنش کرده است.

رسول خدا(ص) فرمود:

اِنَّ اَبْغَضَکُمْ اِلَیَّ الثَّرْثارُونَ الْمُتَفَیْهِقُونَ الْمُتَشَدِّقُونَ.[۲]

همانا دشمن‌ترین شما نزد من، زیاده گویان متکبّر متکلّف در سخن هستند.

امام صادق(ع) ضمن شمارش آفت‌های هشتگانه‌ای که دانشمندان به آن‌ها مبتلایند، از این آفت نام برده، می‌فرماید:

وَ آفَةُ الْعُلَماءِ ثَمانِیَةُ اَشْیاءَ... وَ التَّکَلُّف فی تَزْیینِ الْکَلامِ بِزَوائِدِ الْأَلْفاظِ... .

و آفت دانشمندان هشت چیز است... و به زحمت انداختن خود در زیبا ساختن سخن با الفاظ اضافی.

---

۱. آمدی: غرر الحکم، ص۴۷۸، ح۱۰۹۷۱.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج۹، ص۳۴، ح۱۰۱۳۲.

٤

ریشه‌های درونی تکلّف در سخن

مشقّت در سخن گفتن مانند هر رفتار دیگر، از عوامل درونی سر چشمه می‌گیرد. این عوامل را می‌توان چنین برشمرد:

۱.خودنمایی: ریا، مهمّ‌ترین عامل در پیدایش این آفت به شمار می‌رود. فردی که در پی کسب وجهه و موقعیّت دردل مردم است، می‌کوشد از هر راه ممکن و با هر وسیلهٔ موجود به خواستهٔ خویش دست یابد. آن گاه که بر زیبا سخن گفتن توانا، و از فنون فصاحت و بلاغت آگاه است، و با سخنِ زیبا، خودنمایی کرده، در هر موقعیّتی از توانایی‌اش بهره می‌گیرد، در جمع دانشمندان از کلمات نامأنوس و غیر عادی و دشوار بهره می‌گیرد تا مقام و ارجی یابد و از جمع ایشان شمرده شود.

۲چشمداشت: حبّ مال و مقام ممکن است در شکل طمع دستیابی به مال و مقام، آدمی را به این آفت مبتلا سازد. چه بسا رقابتی که میان برخی سخن گویان و فصیحان پیش می‌آید، در چشمداشت آن‌ها به مال یا مقام ریشه داشته باشد. از آن جا که چنین افرادی، جویا و شیفتهٔ ثروت و مقامند، می‌کوشند از هر راهی به آن دست یابند و آن گاه که سخندان و فصیحند، از همین روش بهره جسته، به افراط در فصاحت گرفتار می‌آیند.

۳.تکبّر: فخر فروختن بر دیگران و اظهار بزرگی کردن، از دیگر عوامل پیدایش تکلّف در سخن است. فرد متکبّر می‌کوشد تا با توانی که در اختیار دارد، خود را برتر از دیگران نشان داده، بر ایشان فخر فروشد. نیکو سخن گفتن از توانایی های است که او می‌تواند به وسیلهٔ آن، اظهار برتری، و حسّ خودخواهی خویش را ارضا کند.

۴.عادت: قرار گرفتن دراز مدّت در هر جمعی، انسان را به صورت معمول، از نوع رفتار و گفتار ایشان متأثّر می‌سازد. همنشینی با افراد به اندازه‌ای در روحیّهٔ آدمی مؤثّر

است که شریعت به کیفیّت همنشینی و کردار و گفتار همنشینان، توجّهی ویـژه کـرده و آدمی را از نشست و برخاست با برخی افراد بر حذر داشته است. وقتی انسان در جمعی که به فصاحت سخن می‌گویند قرار گیرد،پس ازچندی به سبک گفتار ایشان عادت کرده، رفته رفته خود، همانند ایشان سخن می‌گوید تا آن جاکه این سبک سخن گفتن، از عادت‌های او می‌شود و با همه کس و در هر جا، این گونه سخن می‌گوید. در این حال، او نه از روی ریا چنین سخن می‌گوید و نه قصد تکبّر دارد و نه به مال و مقامی چشم طمع دوخته؛ بلکه به این سبک سخن گفتن، عادت کرده است.

فصاحت خارق العاده و فراتر از معمول، ممکن است با اهدافی غیر از آن چه گفته شد، پدید آید که در شمار آفات زبان قرار نگیرد؛ همانند:

۵.معرّفی: گاه انسان برای شناساندن خود به دیگران، بر زیبا سخن گفتن و حتّی رقابت در کلام ناچار است. در این حال، او به دنبال کسب وجهه یا فخر فروشی نیست؛ بـلکه برای رسیدن به مقصودی چون دفاع از خویش، لازم است خود را معرّفی کند و این معرفّی هم، فقط از این راه ممکن است؛ پس زیبا سخن می‌گوید تا دیگران به رتبهٔ عـلمی او پـی ببرند که البتّه این عامل، در ردیف عوامل دیگر قرار نمی‌گیرد و چنین فصاحتی هر چند فراتر از حدّ عادی هم باشد، نکوهیده نخواهد؛ بود چنان که بارها از امیرمؤمنان علی(ع) خواندن خطبه‌های عجیبی چون خطبه‌ای که در سراسر آن نقطه‌ای وجود نداشته باشد یا خطبه‌ای که در آن حرف الف نباشد، درخواست شد و حضرت بر اساس مصلحت، پاسخ داد و خـطبه‌هایی فـصیح و عـجیب ایـراد فـرمود. هـمچنین فـصاحتی کـه در بسـیاری از خطبه‌های نهج البلاغه به چشم می‌خورد، در حدّ اعجاز بوده، از حدّ عادت بیرون است که همهٔ این‌ها به نحوی برای احتجاج بر امامت و معرّفی شخصیّت امام بوده است.

۶.ارتقای‌فرهنگ: جوامع گوناگون در طول تاریخ، فراز و نشـیب‌هایی در زمـینه‌های گوناگون داشته‌اند که پیامدهای مختلفی را برای آن‌ها بر جای گذاشته است. گاه ادبیات یک جامعه در مراتب عالی قرار گرفته و درخشیده و گاه، گرفتار بحران شده و افول کرده است، در این نشیب‌ها است که برخی دردمندان فرهنگ به فکر چـاره افـتاده، در مـقام

آموزش عملی، فصیح گویی را رسم کرده و از سخن گفتن عادی به رسم مردم زمان می‌پرهیزند. روشن است که این گونه از فصاحت با آن که از حدّ عادت خارج است، نکوهیده نبوده؛ بلکه ستوده و پسندیده است.

۵

پیامدهای زشت تکلّف در سخن

تکلّف در سخن، مانند هر آفت دیگر از آفات زبان، پیامدهای ناخوشایندی را به بار می‌آورد که عبارتنداز:

۱.نفرت،دشمنی ودوری ازاولیای خدا: این بیماری به اندازه‌ای زشت و زننده است که سبب پیدایش انزجار و بغض پیامبر(ص) و پیشوایان معصوم(ع) می‌شود وآدمی را از آن پاکان دور می‌سازد.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

اِنَّ اَبْغَضَکُمْ اِلَیْنا وِ اَبْعَدَکُمْ مِنّا الثَّرْ ثارُونَ الْمُتَشَدِّقُونَ الْمُتَفَیْهِقُونَ...[۱]

همانا منفورترین شما پیش ما و دورترین شما از ما، زیاده گویان متکبّر متکلّف در سخن هستند.

۲.اتلاف نیرو: از آن جا که به کار بستن قواعد فصاحت درکلام، به توان و نیرویی دو چندان نیاز دارد و این کار در مواقع عادی، کاری بیهوده و بی‌ثمر است، انسان با این کار، نیروی خویش را از بین برده و کاری لغو انجام داده است و این چیزی جز کفران نعمت نیست؛ چراکه از نعمت توان، به درستی استفاده نکرده است.

۳.دورساختن دعا ازاجابت: آن گاه که کسی در دعاکردن به این آفت مبتلا شود، دعای خویش را از اجابت دور ساخته است؛ زیرا یکی از شرایط نزدیک شدن دعا به اجابت، درخواست از درگاه خدا با حالت کوچکی و ذلّت است. آدمی باید خود را در برابر عظمت پروردگار خوار شمرد؛ چنان که واقعیّت هم چیزی جز این نیست.

رسول خدا(ص) فرمود:

---

۱. ورّام‌بن‌ابی‌فراس: مجموعهٔورام، ج۱، ص۱۹۸.

اِیّاکُمْ وَ السَّجْعَ فی الدُّعاءِ.[۱]

از به کار بستن سجع در دعا بر حذرباشید

همچنین در وصیّتی فرمود:

اُدْعُ رَبَّکَ بِلِسانِ الذِّلَةِ وِ الْاِحْتِقارِ لابِلِسانِ الْفَصاحَةِ وَ التَّشَدُّقِ.[۲]

پروردگار خود را با زبان پستی وکوچکی فراخوان نه با زبان فصّاحت و تکلّف.

۱. ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۱۹۷.
۲. همان.

٦

راه‌های درمان تکلّف در سخن

آن گاه که آدمی، عزّت، عظمت و روزی را در دست خداوند بداند و دست دیگران را از این امور تهی ببیند، حاضر نیست برای کسب آن‌ها، به دست دیگران چشم بدوزد و از ایشان بطلبد. نداشتن این بینش، انسان را به دام ریا، تکبّر و طمع می‌کشاند و به بدی‌ها سوق می‌دهد. زمانی که آدمی عزّت را در دست دیگران دید، برای کسب آن، به نشان دادن عمل خویش روی می‌آورد و ریا کار می‌شود و وقتی عظمت را به دست خدا ندید، برای تحصیلش، با عمل خویش فخر می‌فروشد و گمان می‌کند با زیبا سخن گفتن، به عظمت مورد خواستش، خواهد رسید و آن گاه که روزی را در دست دیگران دید، به طمع آن، عمل خود را شکل می‌دهد؛ پس رهایی از تکلّف در سخن، به تصحیح بینش و از میان بردن ریشه‌های پیدایش آن نیازمند است. فرد مبتلا باید بکوشد تا ریا و تکبّر و طمع را از روح خویش دور، و نفس را از این امور پاکیزه سازد. فرد بیمار باید در حقیقت این امور و آموزه‌های کتاب خدا و سنّت اولیای او بسیار بیندیشد تا از مجرای این تفکّر، به بینش درست دست یابد.

خداوند متعالی می‌فرماید:

فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً.[1]

همانا تمام عزّت مخصوص خدا است.

نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ.[2]

ما به شما روزی می‌دهیم.

---

۱. نساء(۴):۱۳۹.

۲. انعام(۶):۱۵۱.

یا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ.[۱]

ای مردم! شما فقیران هستید و خداوند بی‌نیاز است.

تأمل و درنگ در حقیقت عزّت، عظمت و روزی، او را به بینش درست رهنمون می‌شود و پس از آن است که دیگر خود را در سخن گفتن به مشقّت نمی‌اندازد و از این آفت رهایی می‌یابد. درنگ در پیامدهای زشت این آفت هم، او را در ترک آن یاری می‌کند. از آن جا که فطرت انسان، از زشتی‌ها بیزار و بر پاکی‌ها سرشته شده است، با تفکّر در زشتی‌های این آفت، از آن منزجر می‌شود و فاصله می‌گیرد.

۱. فاطر(۳۵):۱۵.

فصل دهم

شکایت

اِذا ضاقَ الْمُسْلِم فَلا یَشْکُوَنَّ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لْیَشْکُ اِلی رَبِّهِ الَّذی بِیَدِهِ مَقالیدُ الْاُمُورِ وَ تَدْبیرُها.[1]

وقتی عرصه بر مسلمان تنگ می‌شود، هرگز از پروردگارش عزّوجلّ، شکایت نکند و باید به درگاه پروردگارش که امور در دست و تدبیر او است، شکایت کند.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدمه

دنیا با همهٔ زیبایی‌ها و کششی که برای آدمی دارد، با سختی‌ها، دردها، رنج‌ها و زشتی‌هایش او را به شدّت می‌آزارد از این رو انسان در کشاکش زندگی، از سختی‌ها، گریزان و در پی آسایش است او می‌کوشد تا از رنج‌ها، فاصله گرفته و آسایش پایدار را برای خود فراهم آورد ولی گویا سختی‌ها بخش جدایی‌ناپذیر از دنیای او هستند و هیچ گریزی از آن‌ها نیست. بار سنگین دردها و دشواری‌ها آن چنان برای او ناخوشایند است که به شکایت وادارش می‌سازد. گاه گلایه از دردها، رنج‌ها و مصیبت‌ها رفتار همیشگی او شده و از هر چیز و هر کس می‌نالد و در هر موقعیتی لب به شکایت می‌گشاید غافل از آن که این رفتار، آفتی است که گریبانگیر او شده و از قدر و منزلتش می‌کاهد.

این فصل، برای بیان ابعاد گوناگون این آفات و راه‌های درمان آن تنظیم شده، و موضوعات آن چنین است.

۱. تعریف شکایت
۲. اقسام شکایت
۳. نکوهش شکایت از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی شکایت
۵. پیامدهای زشت شکایت
۶. راه‌های درمان شکایت.

---

۱. علامهٔ‌مجلسی: بحار الانوار، ج۶۹، ص۳۲۶، ح۵.

۱

تعریف‌شکایت[۱]

شکایت، اظهار ناراحتی و ناخشنودی از پیش آمدن امور ناخوشایند، با زبان اعتراض است. پیدایش اموری که با طبع آدمی ناسازگار است، او را ناخشنود و آسایش و راحتی را از او سلب می‌کند. در این حال است که به شکل معمول، لب به اعتراض گشوده، از پیدایش آن امر ناگوار، شکایت می‌کند؛ پس تحقّق شکایت به عوامل ذیل بستگی دارد:

أ. پیدایش امورناسازگار با طبع و پیش آمدن حوادث ناگوار

ب. ناخشنودی و ناراحتی از آن امور

ج. آشکار کردن ناراحتی با زبان اعتراض

بدیهی است که انسان از امور سازگار و ملایم با طبع، احساس ناخرسندی و از آن‌ها شکایت نمی‌کند. همچنین ممکن است برخی، به چنان مقام و مرتبهٔ معنوی دست یابند که امور ناسازگار، ایشان را ناراحت نسازد و در برابر پیش آمدها، راضی و خشنود باشند. در برابر آن‌چه خدا مقدّر ساخته، به زبان و در دل، تسلیم بوده، ناراحت نشوند یا اگر کسی به چنین مرتبه‌ای نرسیده، در مرتبه‌ای پایین‌تر، مقاوم و صبور بوده، زبان به اعتراض نگشاید؛ ولی اگر ناخشنوده شود و پس از آن، لب به اعتراض گشوده، اظهار ناراحتی کند، به شکایت، مبتلا شده‌است.

تفاوت‌شکایت باعرض‌حال: گاه انسان ناملایماتی را که در زندگی دیده، بدون حالت اعتراض، باز می‌گوید. می‌کند، در این حال، او فقط بیانگر امور ناگواری است که برای او رخ داده، بدون آن که به کسی یا چیزی معترض باشد؛ در حالی که شکایت، اظهار ناراحتی

---

۱. الشکایه و الشکیّه اِظهارُ مایَصِفُک به غیرُک مِنَالمکرُوه. (ابن‌منظور: لسان‌العرب، ج۱۴، ص۴۳۹)
شکایت؛ گله کردن، از کسی پیش کسی گله کردن. درد دل کردن. شرح درد رنج خود به کسی بردن. نالیدن از کسی یا چیزی. زاریدن. مقابل تشکر و سپاسگزاری، مقابل آزادی، مقابل شکر. (دهخدا: فرهنگ لغت، ج۹، ص۱۲۶۶۳).

با حال اعتراض است، که در این حال، فرد شاکی، وقوع امور ناگوار را به شکل اعتراض، بازمی‌گوید. پس اگر کسی از فقر و تنگدستی خود با ناراحتی حکایت کند، ولی به کسی یا چیزی، حتّی روزگار، معترض نباشد، شکایت نکرده؛ بلکه فقط عرض حال کرده است؛ اگرچه گاه به عرض حال هم، شکایت گفته می‌شود.

۲

اقسام شکایت

شکایت را به اعتبار انتساب امر ناملایم به دیگری، کسی که از او شکایت می‌شود، کسی که شکایت به پیشگاه او عرضه می‌شود، مراتب شکایت و هدف از آن، به اقسام گوناگون می‌توان تقسیم کرد:

أ. تقسیم شکایت به اعتبار انتساب امر ناملایم به دیگری

۱. شکایت، با انتساب ناگواری به دیگری: بسیاری از شکایت‌ها، با نسبت دادن امور ناملایم به دیگری است به این معنا که شکایت کننده، دیگری را سبب پیش آمدن ناگواری‌هایش معرفّی کرده، به رفتار او معترض است. شکایت مردم ازیک‌دیگر، از مصادیق این قسم به شمار می‌رود.

۲. شکایت، بدون انتساب ناگواری به دیگری: گاه انسان از ناملایمات، می‌نالد بدون آن که کسی را در پیدایش آن‌ها مقصّر دانسته، به رفتار او معترض باشد. در این حال، شکایت او فقط متوجّه خود ناگواری بوده، به عامل ناگواری مرتبط نیست، البتّه این به آن معنا نیست که ناگواری، عامل نداشته باشد؛ بلکه مورد توجّه و انتساب شخص شاکی نیست؛ چنان که در برخی از اذکار و ادعیهٔ قنوت از امیرمؤمنان علی(ع) و امام باقر(ع) وارد شده است:

اَللّٰهُمَّ اِنّا نَشْکُو اِلَیکَ فَقْدَ نَبِیِّنا وَ غَیْبَةَ اِمامِنا وَ قِلَّةَ عَدَدِنا... .[۱]

بار خدایا! شکایت می‌کنیم به تو از نبودن پیامبرمان و غیبت پیشوایمان و کاستی شمارمان... .

و یا در دعای فرج وارد شده:

اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ وَ بَرِحَ الْخَفاءُ وَ انْکَشَفَ الْغِطاءُ وَ ضاقَتِ الأَرْضُ و مُنِعَتِ السَّماءُ وَ اَنْتَ الْمُسْتَعانُ وَ اِلَیکَ

---

۱. محدث نوری: مستدرک‌الوسائل، ج۴، ص۴۰۴، ح۵۰۲۰. شیخ‌طوسی: امالی، ص۴۳۳، ح۹۷۱.

یا رَبِّ الْمُشْتَکیٰ.[۱]

خداوندا! بلا□=گرفتاری□ بزرگ، و درد پنهان، آشکار، پرده پاره، و زمین، تنگ شد و آسمان (از بارش) باز داشته شد، و تو مرجع یاری و کمکی و شکایت به پیشگاه تو عرضه می‌شود. ای پروردگار من!

ب.تقسیم‌شکایت به‌اعتبارکسی که از اوشکایت‌می‌شود

۱.شکایت ازصاحب‌شعور: آدمی به صورت معمول از کسی شکایت می‌کند که دارای شعور و درک است؛ زیرا شکایت از چنین کسی ممکن است او را به انگیزه و هدفش برساند؛ البتّه کسی که از او شکایت می‌شود، گاه هم نوع خود او است و گاه از نوع او نبوده، با او تفاوت دارد. شکایت برخی پیامبران از ابلیس و اعتراض برخی مردم به خداوند در مصیبت‌ها را می‌توان از این قسم به شمار آورد.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ عَبْدَنا اَیُّوبَ اِذْ نادیٰ رَبَّهُ اَنّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ.[۲]

و به یاد آر بندهٔ ما، ایّوب را آن زمان که پروردگارش را فرا خواند: شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرده است.

آیه، گویای شکایت حضرت ایّوب(ع) از شیطان، به پیشگاه خداوند متعالی است که مصداق شکایت از غیر هم نوع به شمار می‌رود.

چه شکایت کنم از طعنهٔ خلق　　به من از در رسید، آن چه رسید[۳]

۲.شکایت ازفاقدشعور: شدّت رنج و ناراحتی و کم بودن تحمّل و عدم دقّت و پیدایش توهّم برخی مردم، ایشان را به شکایت از چیزهایی وا می‌دارد که دارای شعور نبوده، چیزی را درک نمی‌کنند. شکایت از روزگار و دنیا را می‌توان در شمار این قسم قرار داد؛ البتّه گاه این امور، استعاره از مردم دنیا پرست است با این معنا که با ظاهر از دنیا شکایت می‌کند؛ ولی در حقیقت از اهل دنیا شکایت دارد که در این حال، شکایت از قسم پیشین به

۱. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج۸، ص۱۸۴، ح۱۰۳۷۴.
۲. ص(۳۸): ۴۱.
۳. پروین اعتصامی: دیوان اشعار، قطعه.

شمار می‌رود.

ج.تقسیم‌شکایت به‌اعتبار چیزی که‌درباره‌اش‌شکایت‌می‌شود

۱.شکایت ازناگواری‌های مادّی: ناملایمات و امور ناخوشایند که سبب بروز شکایت می‌شوند، گاه از سنخ امور مادّی و ظاهری هستند. مرگ خویشان و دوستان، نقصان جسمی، ورشکستگی مالی، فقر و...، همه از اموری هستند که مورد شکایت بسیاری از انسان‌ها قرار می‌گیرند. بیماری، از جمله ناگواری‌های بسیار شایعی است که با شدّت گرفتنش، زمینهٔ مناسبی برای شکایت انسان‌ها فراهم می‌سازد.

۲.شکایت ازناگواری‌های‌معنوی: گاه ناگواری‌های انسان، از سنخ امور معنوی بوده و کاستی این امور او را به شکایت وامی‌دارد. شکایت از قلب تاریک، چیرگی هوای نفسانی، فریبکاری دنیا، فاصله با اولیای خدا و... همه در شمار این قسم قرار می‌گیرند. شکایت از تربیت نادرست خانواده، فسق نزدیکان، بدی دوستان و ناسالم بودن محیط را نیز می‌توان از مصادیق این قسم به شمار آورد.

تقسیم‌دیگر به‌اعتبارپیشگفته

همچنین شکایت را با همین اعتبار به دو قسم دیگر می‌توان تقسیم کرد.

۱.شکایت ازناگواری‌های‌طبیعی: گاه آدمی از ناگواری‌هایی که پدیده‌های طبیعی همچون سیل، زلزله و...، برای او پیش می‌آورد، نالیده و شِکوه می‌کند. مرگ خویشان، ویرانی خانه بر اثر سیل یا زلزله، از این قسم به شمار می‌رود.

۲.شکایت ازناگواری‌های‌غیرطبیعی: گاه انسان از حوادث غیر طبیعی، که دست دیگری در آن نقش داشته می‌نالد که این، خود گاه با عمد پدید می‌آید؛ همانند جنایت و ستم که حوادثی ناگوار در زندگانی بشر بوده و هست، و گاه حادثه غیر طبیعی، بدون عمد از انسان سر می‌زند؛ مانند تصادم‌هایی که صحنه‌های دلخراش می‌آفریند و تعمّدی در کار نبوده است.

تقسیمی‌دیگر به‌اعتبارپیشگفته

شکایت را با لحاظ همین اعتبار، به دو قسم دیگر نیز می‌توان تقسیم کرد:

۱.شکایت ازناگواری‌های خود: غالب انسان‌ها در برابر رنج‌ها، مصیبت‌ها و دردهایی که برای خودشان پیش می‌آید، لب به شکایت گشوده، اعتراض می‌کنند.

۲.شکایت ازناگواری‌های دیگران: انسان به حکم فطرت و سرشت خویش، از مصیبت‌های دیگران ناراحت شده، احساس رنج می‌کند. در این حال، گاه به شکایت لب گشوده، بر مصیبت ایشان اعتراض می‌کند. اعتراض‌های بسیار پیامبران خدا(ع) به ستمگران زمانه را برای جنایاتی که در حقّ محرومان روا می‌داشتند، و شکایت‌های بسیاری که از ایشان به درگاه خدا می‌بردند می‌توان را از این قسم، به شمار آورد.

د.تقسیم‌شکایت به‌اعتبار کسی که‌شکایت به‌پیشگاه او عرضه‌می‌شود

۱.شکایت به‌پیشگاه‌خدا: آن‌ها که به وجود خدا، علم و قدرت بی‌پایانش ایمان دارند، در برخورد با ناگواری‌های گوناگون، به پیشگاه او شکایت برده، درد دل، خویش را می‌گویند.

۲.شکایت به‌پیشگاه‌همنوع: گاه انسان، ناملایمات و ناگواری‌های زندگی خود را نزد انسانی دیگر باز می‌گوید که در این حال، یا آن شخص، توانا بر رسیدگی به شکایت هست و شکایت کننده هم با علم به توانایی و انگیزهٔ رسیدگی، شکایت را عرضه داشته یا آن که شخص، توانایی نداشته، و توقّعی در رسیدگی به شکایت از او نیست. همچنین انسانی که شکایت به او عرضه می‌شود، یا برادر ایمانی فرد شاکی است یا با باورهای شخص شاکی مخالفت دارد. عرض شکایت بر ستمگران، از سوی اهل ایمان، در شمار این قسم قرار می‌گیرد.

ه .تقسیم‌شکایت به‌اعتبار مراتب آن

۱.شکایت در دل: گاه آدمی در دل معترض است؛ اگر چه به زبان نمی‌آورد که در این صورت، شکایت او آشکارا نبوده؛ پنهان است؛ البتّه شکایت حقیقی، آشکار کردن ناخشنودی بود؛ ولی این نوع از اعتراض درونی را هم می‌توان به صورت مجازی، از اقسام شکایت بر شمرد.

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس　　زهر هجری چشیده‌ام که مپرس

بی تو در کلبهٔ گدایی خویش رنج‌هایی کشیده‌ام که مپرس[۱]

۲.شکایت بازبان: شکوه از ناراحتی‌ها، اغلب با گفتن و آشکار کردن همراه است، و شاید از همین رو شکایت را به اظهار ناراحتی تعریف کرده‌اند. همچنین ابراز ناخشنودی از ناملایمات، گاه به صورتی پنهان از چشم مردم انجام می‌شود و گاه شاکی آشکارا در جمع مردم، از دیگری شکایت می‌کند. در این حال، او همگان را از رنج و مصیبتی که به دست دیگری برایش رخ داده، آگاه کرده، و عامل مصیبت را رسوا می‌سازد.

و.تقسیم‌شکایت به‌اعتبارهدف از آن

۱.شکایت برای رفع‌ناملایمات: بسیاری از شکایت‌ها و گله‌ها، برای آن است که فرد از ناملایمات رهایی یابد. او برای خلاصی از دردها و رنج‌ها، زبان به شکایت گشوده، رفع این امور را می‌طلبد. امید به رهایی از رنج‌ها او را به شکایت وامی‌دارد.

۲.شکایت برای مجازات پدیدآورندهٔناملایمات: کسی که سبب پیدایش ناملایمات برای دیگری شده، نزد او، مستحّق مجازات و توبیخ است؛ از این رو، بلا دیده، به شکایت زبان گشوده، مجازات پدید آورندهٔ ناملایمات را خواستار می‌شود. آن چه وی را تسکین می‌دهد، مجازات شدن عامل دردها و رنج‌های او است؛ پس با این امید، به شکایت از او می‌پردازد.

۳.شکایت برای جبران‌خسارت: گاه مصیبت دیده، برای جبران ضررش شکایت می‌کند. او می‌خواهد عامل ضرری که بر او وارد شده، به جبران خسارت‌های وارد شده، اقدام کند.

۴.شکایت برای تخلیهٔروحی: گاه آدمی فقط برای رسیدن به آرامش، به شکایت لب گشوده، از زمین و زمان شکوه می‌کند. او می‌داند که شکایتش هیچ پیامد مثبتی برای او نخواهد داشت؛ پس فقط برای کاستن از فشارهای روحی و روانی شکایت می‌کند.

۱.حافظ: دیوان اشعار.

۳

نکوهش‌شکایت از دیدشرع

سفارش‌های بسیار شرع بر صبر و پایداری در برابر ناملایمات از سویی، و وجود شکایت‌های گوناگون در گفتار اولیای خدا از سوی دیگر، نشان‌دهندهٔ تفاوت احکام، در انواع گوناگون شکایت است. برخی از انواع شکایت، نکوهیده بوده، و شرع از آن باز داشته است و برخی بی ایراد و حتّی ستوده بوده و شرع بر آن صحّه گذاشته است.

شکایت از خدا، نکوهیده‌ترین شکایت‌ها است؛ زیرا از ضعف ایمان به عدل و حکمت خدا حکایت می‌کند. کسی که به عدالت الاهی، حکمت و علم بی کاستی او ایمان دارد، نباید به خداوند دربارهٔ آن چه پیش می‌آورد، اعتراض کند؛ زیرا هر آن‌چه خدا برای فرد بخواهد، از حکمت او سر چشمه گرفته، و مطابق عدل است. از ذات بی عیب او، ستمکاری، غیر ممکن است؛ پس نباید خداوند را مورد اعتراض قرار داد که این رفتار، ترک ادب در برابر خداوند و عدم مراعاتِ ولیّ نعمت است. عقل حکم می‌کند که آدمی باید حرمت ولیّ نعمت خویش را پاس بدارد و حقّ او را رعایت کند و خداوند، ولیّ و سرپرست همهٔ نعمت‌هایی است که آدمی در طول عمرش از آن‌ها بهره می‌برد؛ پس رعایت حرمت او تا آن اندازه لازم است که در برابرش به اعتراض لب نگشوده، بر او ایراد گرفته نشود. این حکم عقل زمانی که با اعتقاد به عدل و حکمت خداوند قرین شود، شدّت یافته، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

اِذا ضاقَ الْمُسْلِم فَلا یَشْکُوَنَّ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لْیَشْکُ اِلی رَبِّهِ الَّذی بِیَدِهِ مَقالیدُ الْاُمُورِ وَ تَدْبیرُها.[۱]

وقتی عرصه بر مسلمان تنگ می‌شود، هرگز از پروردگارش عزّوجلّ، شکایت

---

۱. علامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۶۹، ص۳۲۶، ح۵.

نکند و باید به درگاه پروردگارش که امور در دست و تدبیر او است، شکایت کند.

راضی نبودن از رزقی که خداوند در اختیار انسان گذاشته و شکایت کردن از آن، آن قدر نکوهیده و ناپسند است که خشم الاهی را برمی‌انگیزد؛ چنان‌که از رسول خدا(ص) نقل است:

مَنْ لَمْ یَرْضِ بِمٰا قَسَّمَ اللّٰهُ لَهُ مِنَ الرِّزْقِ وَ بَثَّ شَکْواهُ وَ لَمْ یَصْبِرْ وَ لَمْ یَحْتَسِبْ لَمْ تَرْفَعْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ یَلْقَی اللّٰهَ وَ هُوَ عَلَیْهِ غَضْبانُ إِلّٰا أَنْ یَتُوبَ.[۱]

کسی که به رزق از سوی خدا راضی نباشد و شکایتش را بگستراند و صبر را پیشه نسازد و حساب نکند، هیچ رفتار نیکی برای او بالا نمی‌رود و خدا را در حالی ملاقات می‌کند که خشمگین است، مگر آن که توبه کند.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

لاٰتَتَّهِمْ رَبَّکَ فِیما قَضٰی وَهَوِّنِ الْاَمْرَ وَ طِبْ نَفْساً
لِکُلِّ هَمٍّ فَرَجُ عٰاجِلُ یَأْتِی عَلَی الْمُصْبِحِ و الْمُمْسِی[۲]

پروردگارت را در آن چه مقرّر فرموده، متّهم نکن=بر او اعتراض نکن و امر آن چه را مقرّر فرموده سبک بگیر=بر خود سخت مگیر و نفس را پاکیزه گردان. برای هر اندوهی، گشایشی شتابان است که بر صبح کنندگان و شب کنندگان خواهد آمد.

عرضه داشتن شکایت به کسی که با انسان هم عقیده نیست، نکوهیده بوده، مورد نهی قرار گرفته است.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

مَنْ شَکَاالْحٰاجَةَ إِلٰی مُؤمِنٍ فَکَأَنَّمٰا شَکٰاهٰا إِلَی اللّٰهِ وَ مَنْ شَکٰاهٰا إِلٰی کٰافِرٍ فَکَأَنَّمٰا شَکَا اللّٰهَ.[۳]

کسی که نیاز خود را با زبان شکایت بر مؤمن عرضه کند، گویا شکایتش را به پیشگاه خدا عرضه داشته و کسی که شکایتش را به کافری عرضه کند، گویا از

---

۱. همان، ح۶.
۲. دیوان امام علی(ع)، ص۲۴۰.
۳.علامهٔمجلسی: بحار الانوار، ج۶۹، ص۳۲۷، ح۱۱.

خدا شکایت کرده است.

همچنین عرض شکایت به کسی که در برخی از اصول مهم مانند امامت، با انسان هم عقیده نیست، نکوهیده و مورد سرزنش است.

امام صادق(ع) فرمود:

مَنْ شَکٰا إِلٰی مُؤْمِنٍ فَقَدْ شَکٰا إِلَی اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ شَکٰا إِلٰی مُخٰالِفٍ فَقَدْ شَکَا اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ.[۱]

کسی که به مؤمنی شکایت خود را عرضه کند پس به تحقیق به پیشگاه خدای عزّوجلّ شکایتش را عرضه داشته و کسی که به مخالفی[=مخالف با امامت] شکایت را عرضه دارد، به تحقیق، از خدای عزّوجلّ شکایت کرده است.

امام صادق(ع) در کلامی به فردی به نام حسن‌بن‌راشد، به صراحت از عرضه داشتن شکایت نزد مخالف بازداشته است:

یٰا حَسَنُ إِذٰا نَزَلَتْ بِکَ نٰازِلَةٌ فَلٰا تَشْکُهٰا إِلٰی اَحَدٍ مِنْ اَهْلِ الخِلٰافِ وَ لٰکِنِ اذْکُرْهٰا لِبَعْضِ إِخْوٰانِکَ... .[۲]

ای حسن! هنگامی که پیش آمدی برای تو رخ دهد، نزد هیچ کس ازمخالفان شکایت نکن؛ امّا آن را برای برخی از برادران دینی خود بازگو...؛

البتّه شکایت بردن به پیشگاه مؤمن در امور مادی و دنیایی اگرچه مجاز و بی اشکال است، آن هم باید کم باشد. شکایت بسیار از تنگنای زندگی، اگرچه نزد اهل ایمان هم باشد، سبب سبکی و کوچکی شکایت کننده می‌شود؛ چنان که امام صادق(ع) به مفضل‌بن‌قیس که بسیار از اوضاع زندگی خویش شکایت می‌کرد، فرمود:

لٰا تُخْبِرِ النّٰاسَ بِکُلِّ مٰا اَنْتَ فِیهِ فَتَهُونَ عَلَیْهِمْ.[۳]

مردم را از هر گونه چیزی[=فشار و تنگنایی] که در آن قرار گرفته‌ای، آگاه نکن؛ پس در دیدهٔ ایشان کوچک می‌شوی.

امیرمؤمنان هم در وصف شخص مؤمن برای همام فرمود:

---

۱. همان، ص۳۲۵، ح۳.

۲. کلینی: کافی، ج۸، ص۱۷۰، ح۱۹۲.

۳. محدّث نوری: مستدرک‌الوسایل، ج۷، ص۲۲۶، ح۸۱۰۱.

... كَثِيرُ الْبَلْوىٰ قَلِيلُ الشَّكْوىٰ... .[۱]

مؤمن ... بلاهایش بسیار ولی شکایتش کم است... .

همچنین شکایت باید به پیشگاه کسی عرضه شود که کاری از دستش بر آمده، بتواند مشکلی را حل یا دست کم شاکی را راهنمایی کند.

امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

اِجْعَلْ شَكْوَاكَ اِلىٰ مَنْ يَقْدِرُ عَلىٰ غِنَاكَ.[۲]

شکایتت را نزد کسی ببر که بر بی‌نیاز کردنت، توانا باشد.

امام صادق(ع) هم ضمن باز داشتن از عرضهٔ شکایت بر مخالفان فرمود:

... وَ لٰكِنِ اذْكُرْها لِبَعْضِ اِخْوانِكَ فَاِنَّكَ لَنْ تُعْدَمَ مِنْ اَرْبَعِ خِصالٍ: اِمّا كِفايَةً بِمالٍ وَ مَعُونَةً بِجاهٍ اَوْ دَعْوَةً فَتُسْتَجابُ اَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ.[۳]

...و لکن آن پیشامد را برای برخی از برادران دینی خود بازگو که همانا از چهار حالت، خالی نخواهی یافت: یا کفایت به مال کند به اندازه کمک مالی می‌کند یا به تو با آبرو و مقامش کمک و یاری می‌رساند یا در حقّت دعای مستجابی می‌کند یا با نظرش به تو مشورت می‌دهد.

امّا عرض شکایت بر کسی که از دستش کمکی بر نمی‌آید، بیهوده و در برخی موارد ممنوع است. شکایت از کسی که ستمی را به صورت پنهانی بر شاکی روا داشته فقط در صورتی جایز است که شاکی به یاری کردن آن کس که شکایتش را بر او عرضه داشته، ایمان داشته باشد و در غیر این صورت، شکایت او از مصادیق غیبت به شمار می‌رود.

بالاتر و بهتر از همه آن است که آدمی شکایتش را فقط بر خدا عرض دارد که گشایش به دست او است. خداوند متعالی در قرآن کریم از پیامبر خود، یعقوب(ع) چنین حکایت می‌کند که او به فرزندانش فرمود:

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۲۲۸، ح۱.
۲. آمدی: غرر الحکم، ص۱۹۹، ح۳۹۶۱.
۳. کلینی، کافی، ج۸، ص۱۷۰، ح۱۹۲.

قٰالَ اِنَّما اَشْکُوا بَثّی وَ حُزْنی اِلَی اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰالٰا تَعْلَمُونَ.[۱]

گفت من اندوهم را فقط به خدا می‌گویم و شکایت نزد او می‌برم و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

امام باقر(ع) به کسی که از او دربارهٔ «صبر جمیل» پرسید، فرمود:

ذٰاکَ صَبْرٌ لَیْسَ فِیهِ شَکْوی إِلَی أَحَدٍ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ(ع) بَعَثَ یَعْقُوبَ(ع) إِلَی راهِبٍ مِنَ الرُّهْبٰانِ عٰابِدٍ مِنَ الْعُبّٰادِ فِی حٰاجَةٍ فَلَمّٰا رَآهُ الرّٰاهِبُ حَسِبَهُ إِبْرٰاهِیمَ فَوَثَبَ إِلَیْهِ فَاعْتَنَقَهُ ثُمَّ قٰالَ لَهُ مَرحَباً بِخَلِیلِ الرَّحْمٰنِ فَقٰالَ یَعْقُوبُ إِنِّی لَسْتُ بِخَلِیلِ الرَّحْمٰنِ وَ لٰکِنِّیَ یَعْقُوبُ بْنُ إِسْحٰاقَ بْنِ إِبْرٰاهِیمَ فَقٰالَ الرّٰاهِبُ فَمٰا بَلَغَ بِکَ مٰا أَرٰی مِنَ الْکِبَرِ قٰالَ الْهَمُّ وَ الْحَزَنُ وَ السَّقَمُ قٰالَ فَمٰا جٰازَ عَتَبَةَ الْبٰابِ حَتّٰی أَوْحَی اللّٰهُ إِلَیْهِ شَکَوْتَنِی إِلَی الْعِبٰادِ فَخَرَّ سٰاجِداً عِنْدَ عَتَبَةِ الْبٰابِ یَقُولُ رَبِّ لاٰ أَعُودُ فَأَوْحَی اللّٰهُ إِلَیْهِ إِنِّی قَدْ غَفَرْتُ لَکَ فَلاٰ تَعُدْ إِلَی مِثْلِهٰا فَمٰا شَیْئاً مِمَّا أَصٰابَهُ مِنْ نَوٰائِبِ الدُّنْیٰا إِلّٰا أَنَّهُ قٰالَ یَوْماً إِنَّمٰا أَشْکُوا بَثّی وَ حُزْنِی إِلَی اللّٰهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰا لٰا تَعْلَمُونَ.[۲]

آن صبرجمیل صبری است که در آن شکایتی به هیچ یک از مردم عرضه نشود. همانا ابراهیم(ع)، یعقوب(ع) را به سوی راهبی از راهبان و عابدی از عابدان دربارهٔ حاجتی، فرستاد، هنگامی که راهب، او را دید، گمان کرد که ابراهیم است؛ پس به سوی او رفته، با او معانقه کرده=او را در آغوش گرفت و گفت: آفرین بر خلیل الرّحمن! پس یعقوب(ع) فرمود: من، خلیل الرّحمن نیستم؛ بلکه من یعقوب پسراسحاق که پسر ابراهیم است، هستم. راهب گفت: پس به تو چه مصیبتی رسیده که این اندازه پیر شده‌ای؟ یعقوب فرمود: غم و اندوه و بیماری. امام فرمود: پس یعقوب از چارچوب در نگذشته بود که خداوند به او وحی کرد: یعقوب شکایت مرا نزد بندگان می‌بری؟ پس یعقوب همان جا به سجده افتاد؛ در حالی که می‌گفت: پروردگار من! دیگر تکرار نمی‌کنم؛ پس خداوند بر او وحی فرستاد که من تو را آمرزیدم. دیگر مانند آن را تکرار نکن. یعقوب هم دیگر از مصیبت‌هایی که بر او وارد می‌شد، شکایت نکرد تا آن که

۱. یوسف(۱۲):۸۶.

۲. محدث نوری: مستدرک‌الوسائل، ج۲، ص۶۹، ح۱۴۴۰.

روزی فرمود: همانا من غم و اندوهم را فقط به خدا می‌گویم و نزد او شکایت می‌برم و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

امام صادق (ع) هم فرمود:

إِنَّ يَعْقُوبَ أَتَى مَلِكاً بِنَاحِيَتِكُمْ يَسْأَلُهُ الْحَاجَةَ فَقَالَ لَهُ المَلِكُ أَنْتَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ لاَ قَالَ وَ أَنْتَ إِسحاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال لا قَالَ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا يَعْقُوبُ بْنُ اسْحَاقَ قَالَ فَمَا بَلَغَ بِكَ مَا أَرَى مَعَ حَدَاثَةِ السِّنِّ قَالَ الْحُزْنُ عَلَى ابْنِي يُوسُفَ قَالَ لَقَدْ بَلَغَ بِكَ الْحُزْنُ يَا يَعْقُوبُ كُلَّ مَبْلَغٍ فَقَالَ إِنَّا مَعَاشِرَ الاَنْبِياءِ أَسْرَعُ شَيْءٍ الْبَلْاءُ إِلَيْنَا ثُمَ الاَمْثَلُ مِنَ النَّاسِ فَقَضَى حَاجَتَهُ فَلَمَّا جَاوَزَ بَابَهُ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يَعْقُوبُ رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقولُ لَكَ شَكَوْتَنِي إِلَى النَّاسِ فَعَفَّرَ وَجْهَهُ بِالتُّرَابِ وَ قَالَ يَا رَبِّ زَلَّةً أَقِلْنِيهَا فَلاَ أَعُودُ بَعْدَ هَذَا أَبَداً ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا يَعْقُوبُ ارفَعْ رَأْسَكَ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَ يَقُولُ لَكَ قَدْ أَقَلْتُكَ فَلا تُعُدْ تَشْكُونِي إِلَى خَلْقِي فَمَا رُئِيَ نَاطِقاً بِكَلِمَةٍ مَا كَانَ فِيهِ حَتَّى أَتَاهُ بَنُوهُ فَصَرفَ وَجْهَهُ إِلَى الْحَائِطِ وَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا... .[1]

همانا یعقوب(ع) بر پادشاهی درجانب شما، برای طلب حاجتی وارد شد. آن پادشاه گفت: تو ابراهیم هستی؟ فرمود: نه. گفت: تو اسحاق پسر ابراهیمی؟ فرمود: نه گفت: پس کیستی؟ فرمود: من یعقوب پسر اسحاق هستم. پادشاه گفت: به تو چه مصیبتی به تو رسیده که تو را این‌گونه می‌بینم؛ در حالی که جوانی = در جوانی، پیر شده‌ای. فرمود: اندوه پسرم یوسف. پادشاه گفت: هر آینه به تحقیق اندوهی بر تو وارد شده آن هم چه اندوهی! یعقوب فرمود: همانا ما گروه پیامبران زمینهٔ برخورد سریع بلا هستیم؛ سپس مراتب دیگر مردم، به ترتیب گرفتار بلا می‌شوند؛ سپس پادشاه، نیاز او را بر آورد و زمانی که خواست از در خارج شود، جبرئیل برای او پایین آمد و به او گفت: ای یعقوب! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا شکایت مرا نزد مردم می‌بری؟ یعقوب صورتش را به خاک مالیده، گفت: پروردگارا! لغزشی بود. مرا باز گردان. آزاد ساز مرا. دیگر هیچ وقت باز نخواهم گشت. پس جبرییل به سوی او بازگشت و گفت: ای یعقوب! سرت را بالا بیاور همانا

۱. همان، ص۷، ح۱۴۴۱.

پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌گوید به تحقیق او را رها کردم. پس دیگر برنگرد و شکایت نزد خلق من مبر. یعقوب دیگر بر شاکی دیده نشد تا پسرانش از مصر نزدیکش آمدند و خبر حبس پسر دیگرش را به علّت سرقت به او دادند؛ پس رویش را به دیوار کرده، فرمود: من اندوهم را فقط به... .

عرض شکایت به پیشگاه خداوند، از کاستی امور معنوی و فضیلت‌های انسانی در خود یا جامعه، از بهترین اقسام شکایت است که در اذکار و ادعیه، به روشنی، مشاهده می‌شود. امیرمؤمنان علی(ع) در قسمت آخر دعای صباح فرمود:

اِلٰهی قَلْبی مَحْجُوبٌ وَ نفْسی مَعْیُوبٌ وَ عَقْلی مَغْلُوبٌ وَ هَوائی غالِبٌ وَ طاعَتی قَلیلة وَ مَعْصِیَتی کَثیرة، و فَکَیْفَ حیلَتی...[1]

خدای من! قلبم در حجاب است و نفسم عیبناک، و عقلم شکست خورده و هوایم چیره، و فرمان برداری‌ام کم و گناهم بسیار، پس چارهٔ من چیست؟...

یا همان گونه که آمد، در دعای فرج فرمود: خدایا! بلا=گرفتاری بزرگ و درد پنهان، آشکار، و پرده، پاره شد.[2]

همچنین گاه فراق خدا است که دل عاشق را چنان به درد آورده که لب به شکایت می‌گشاید.

بشنو این نی چون شکایت می‌کند — از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند — در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند[3]

امیرمؤمنان علی(ع) چنان از فراق می‌نالد که گویی بالاترین عذاب ممکن است، حضرتش در دعای کمیل می‌فرماید:

...اِلٰهی وَ سَیِّدی صَبَرْتُ عَلیٰ فِراقِکَ صَبَرْتُ عَلیٰ حَرِّ نارِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَنِ‌النَّظَرِ اِلیٰ کَرامَتِکَ.[4]

... خدای من! آقای من! بر عذاب تو صبر می‌کنم، چگونه بر فراقت صبر کنم، بر

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج۸۴، ص۳۳۹، ح۱۹.
۲. حر عاملی: وسائل الشیعه، ج۸، ص۱۸۴، ح۱۰۳۷۴.
۳. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر اول.
۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج۶ و۷، ص۱۹۶.

سوزش آتشت صبر کنم، پس چگونه بر روی گرداندن از کرامتت، صبر کنم.

اعتراض بر ستمگران، برای ستمی که کرده‌اند و شکایت از کسانی که حقّی را به ظلم پایمال کرده‌اند، بی‌ایراد و چه بسا ستوده باشد، زیرا این اعتراض، سبب ترک ستم یا هوشیاری دیگران در مقابله با ستمگر می‌شود. چنان که لعن و نفرین ستمگران هم جایز و چه بسا نیکو و پسندیده باشد. خداوند از کسی که ظلم‌پذیر بوده و در برابر ظالم، به شکایت لب نگشاید، خشنود نیست؛ البتّه شکایت از ستم‌های پنهانی با رعایت شروطی که در موارد جواز غیبت گفته شده، مجاز و بی‌ایراد خواهد بود.

٤

ریشه‌های درونی شکایت نکوهیده

شکایت نکوهیده مانند هر رفتار ناپسندی، در خصلت‌های زشت درونی ریشه دارد که این خصلت‌ها نیز از خروج نیروهای درونی نفس از تحت فرمان عقل، و افسارگسیختگی آن‌ها سرچشمه می‌گیرند. آن گاه که نیروی غضب از مرزهای مجاز خویش تعدّی، و سرکشی کند، خصلت‌هایی را پدید می‌آورد که سبب رفتارهای ناپسندی چون شکایت نکوهیده می‌شوند. این حالات یا خصلت‌ها عبارتند از:

۱.خشم: دیدن ناملایمات و مصیبت‌ها، گاه آدمی را چنان خشمگین می‌سازد که به اعتراض زبان گشوده، شکایت می‌کند؛ البتّه باید توجّه داشت که خشم، اگر در غیر جایگاه مناسبش به جریان افتد، باعث بروز رفتارهای ناپسند می‌شود؛ برای نمونه، آن گاه که آدمی با دیدن بلا ومصیبت، از خداوند خشمگین شود و به او اعتراض کند، خشمش نکوهیده و رفتارش زشت و ناپسند است؛ ولی در صورت جریان یافتن در مسیر مناسب، ستوده بوده و رفتارهای پسندیده‌ای را سبب می‌شود. خشم از جنایت ستمگران وکوتاهی مقصّران، و اعتراض بر ایشان، نه فقط نکوهیده نیست که ستودنی و پسندیده نیز به شمار می‌رود.

۲.دشمنی: نفرت از دیگری، به شکل‌های گوناگون، در رفتار انسان پدیدار می‌شود که از آن جمله می‌توان به شکایت اشاره کرد. دشمن فرد، برای ضربه زدن به او، به وسایل گوناگون دست می‌آویزد که شکایت، یکی از آن وسیله‌ها است. دشمن می‌کوشد با اعتراض به رفتار فرد، زهر دشمنی خویش را در کام جان او ریخته، دیگران را ضد او بر انگیزد. بسیاری از شکایت‌های بد خواهان، ضد خوبان، از سر دشمنی با ایشان بوده است.

۳.حسد: حسادت نیز از جمله خصلت‌های بسیار زشتی است که انسان را به رفتارهای ناشایست گوناگون وا می‌دارد. شخص حسود می‌کوشد با شکایت‌های گوناگونی که ضدّ فرد

مورد نظرش می‌کند، او را از منزلتی که نزد دیگران دارد، فرو کشیده، نابود سازد.

۴.جهل: در بسیاری از مواقع، ندانستن و عدم شناخت نسبت به رشد و کمالی که در پس بسیاری از رنج‌ها است، آدمی را در برابر رنج‌ها، بی‌صبر کرده، به شکایت وا می‌دارد. او نمی‌داند که برخی تلخی‌ها و ناکامی‌ها، او را از غلتیدن در پرتگاه هولناک گناه بازداشته و موجب بیداری او از خواب غفلت یا رشد و کمال او به سوی معبود شود چنان‌که امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

اِنَّ الْبَلاءَ لِلظّالِمِ اَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ اِمْتِحانٌ وَ لِلْاَنْبِیاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْاَوْلِیاءِ کَرامَةٌ.[۱]

همانا بلا برای ستمگر (اگرچه اندک باشد) ادب، و برای مؤمن، آزمایش، و برای پیامبران، درجه، و برای اولیا = دوستان خدا کرامت است.

مکن زغصّه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید[۲]

۱. محدث نوری: مستدرک‌الوسائل، ج۲، ص۴۳۷، ح۲۴۰۰.

۲. حافظ: دیوان اشعار.

۵

پیامدهای زشت شکایت نکوهیده

آن دسته از شکایت هایی که مورد نکوهش شرع است، پیامدهای ناخوشایندی را در پی خواهند آورد که عبارتند از:

۱.خواری وسبکی: شکایت از مشکل‌ها ودشواری‌های مربوط به زندگانی دنیا، آن گاه که بسیار شود، اگرچه نزد اهل ایمان باشد، سبب خواری و ذلّت فرد شاکی می‌شود؛ چراکه مردم او را خالی از مقاومت و پایداری پنداشته، او را در برخورد با مشکلات، استوار نمی‌بینند و از آن جاکه پایداری و استواری در برابر ناگواری‌ها از فضیلت‌های آدمی به شمار می‌رود، فرد خالی از این فضیلت، در نظرهاکوچک خواهد شد. امام صادق(ع) همچنان که گذشت، به مفضل‌بن‌قیس که از مشکلاتش، بسیار شکایت می‌کرد، فرمود: مردم را از هرگونه چیزی□=فشار و تنگنای زندگی□ که در آن قرار گرفته‌ای آگاه نکن، که در دیده‌هاکوچک می‌شوی.

مرد آن است که در کشاکش دهر　　سنگ زیرین آسیا باشد

۲.نابودی‌رفتارهای‌نیک: برخی از اقسام شکایت، سبب ثبت نشدن رفتارهای نیک انسان می‌شود. راضی نبودن به آن چه خداوند روزی شخص کرده و شکایت کردن از خدا دربارهٔ آن، چنان زشت و ناپسند است که رفتارهای نیک را به نابودی می‌کشاند.

رسول خدا(ص) فرمود:

مَنْ لَمْ یَرْضَ بِمٰا قَسَّمَ اللّٰهُ لَهُ مِنَ الرِّزْقِ وَ بَثَّ شَکْوٰاهُ وَ لَمْ یَصْبِرْ وَ لَمْ یَحْتَسِبْ لَمْ تَرْفَعْ لَهُ حَسَنَةٌ... .[۱]

کسی که به رزق تقسیم شده از سوی خدا راضی نباشد و شکایتش را بگستراند و صبر را پیشه نسازد و حساب نکند، هیچ رفتار نیکی برای او بالا نمی‌رود... .

---

۱. علامهٔ‌مجلسی: بحار الانوار، ج۶۹، ص۳۲۶، ح۶.

۳.خشم‌خدا: شکایت از خدا دربارهٔ آن چه او تقدیر فرموده، سبب ناخشنودی و خشم او می‌شود چنان‌که رسول خدا(ص) در پی سخن پیشین پیشگفته فرمود:

...وَ یَلْقَی اللّٰهَ وَ هُوَ عَلَیْهِ غَضْبانُ اِلاّ اَنْ یَتُوبَ.[۱]

۱. همان.

٦

راه‌های درمان شکایت‌نکوهیده

تقویت معرفت و ایمان به علم، حکمت و عدل خداوند، انسان را از ایراد شکایت و اعتراض به او باز می‌دارد. آن گاه که انسان دارای ایمانی راسخ به این مهم باشد که از خداوند ، هیچ ستمی پدید نمی‌آید و در هر چه به خواست او پدید آمده، حکمت و مصلحتی نهفته است، به آن چه او اقتضا فرموده، اشکال نگرفته، از او شکایت نمی‌کند. همچنین آدمی باید بکوشد با سپاسگزاری از افعال الاهی، حرکتی بر خلاف شکایت و اعتراض، پیشه کند تا با عمل به ضدّ، ضدّ دیگر را نابود سازد. اگر او اهل شکایت از خدا است، بکوشد با تقویت ایمان و سپاسگزاری از خدا، این آفت را از خویش دور سازد. به یادآوردن نعمت‌های بی شمار خداوند و الطاف بی پایان او، زبان را به شکر و سپاسگزاری، گویا کرده، از شکایت و ناسپاسی باز می‌دارد و در مقابل، فراموشی الطاف الاهی، آدمی را چنان متوقّع می‌سازد که از خداوند طلبکار شده، در پی هر رنجی به شکایت لب می‌گشاید؛ پس بر فرد مبتلا است که همیشه یادآور نعمت‌های خداوند باشد تا از بیماری شکایت، رهایی یابد. تأمل و اندیشه در وعده‌هایی که خداوند به صابران عطا فرموده و از یاوری و همراهی خود با ایشان خبر داده نیز ،فرد مبتلا را به ترک شکایت و شکیبایی در برابر مصیبت‌ها ترغیب می‌کند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ. الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.[1]

---

۱. بقره(۲): ۱۵۵ـ۱۵۷.

و به تحقیق، شما را به پاره‌ای از ترس و گرسنگی و کاستی در اموال و جان‌ها و بهره‌ها، می‌آزماییم، و صابران را بشارت ده و شاد باش ده؛ کسانی که وقتی مصیبتی برایشان وارد شد، می‌گویند: همانا ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. بر ایشان است درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان و ایشان هدایت یافتگان هستند.

امام زین‌العابدین(ع) فرمود:

اَلصَّبْرُ وَ الرِضا عَنِ اللّٰهِ رَأْسُ طاعَةِ اللّٰهِ وَ مَنْ صَبَرَ و رَضِیَ عَنِ اللّٰهِ فیما قَضی عَلَیْهِ فیما اَحَبَّ اَوْکره لَمْ یَقْض اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فیما اَحَبّ اَوْکره اِلّامٰاهُوَ خَیْرٌ لَهُ.[1]

صبر و خشنودی از خدا در رأس فرمانبرداری خدا است و کسی که صبر کند و خشنود از خدا باشد در امور مورد پسندش و آن چه نمی‌پسندد از آن چه خدا برایش قرار داده و اقتضاء کرده است، خدا هم در امور مورد علاقه و غیر آن، آن چه را برای او نیکو است، اقتضاء خواهد کرد.

همچنین یادآوری پیامدهای زشت و ناخوشایند شکایت، آدمی را به ترک این رفتار، ترغیب، و از ارتکاب آن منزجر می‌سازد؛ پس شایسته آن است که فرد مبتلا در اندیشهٔ درمان خویش بوده، از روش‌های گوناگون در این مسیر، بهره گیرد.

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۰، ح۳.

فصل یازدهم

مزاح

اَلْمِزاحُ فِزْقَةٌ تَتْبَعُها ضَغينَةٌ.[1]

شوخی، سببی برای جدایی است که کینه در پی دارد.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدّمه

برخی از رفتارهای بشر، دو چهره داشته، به دو شکل نمایان می‌شود: گاه ستوده و زیبا، و گاه نکوهیده و زشت است. مزاح و بذله گویی، رفتاری است که اگر از مرز شرعْ پسندِ خود فراتر رود، از آفات زبان به شمار می‌رود و پیامدهای ناخوشایند و بدی خواهد داشت. انسان باید بر زبان خود چیره شود و هنگام مزاح و شوخی، بُعد مثبت و منفی آن را در نظر بگیرد و تا جایی که ممکن است، از بذله گویی بپرهیزد. کسی که بسیاری از ساعت‌های زندگی خود را با شوخی سپری، و در این رفتار افراط می‌کند، به تدریج در برخورد با مسائل مهم نیز جدّی نبوده، در برابر وظایف خود، احساس مسؤولیّت نخواهد کرد، و روشن است که چنین شخصی برای خود و اجتماع مفید نیست.

این فصل می‌کوشد تا با بررسی ابعاد گوناگون مزاح، ضمن جدا ساختن نوع نکوهیدهٔ آن از قسم ستوده‌اش، به ارائهٔ راه‌های درمان این آفت بپردازد. موضوع‌های قابل بررسی در این فصل، عبارتند از:

۱. تعریف مزاح

۲. اقسام مزاح

۳. نکوهش و ستایش مزاح از دید شرع و عقل

۴. ریشه‌های درونی مزاحِ نکوهیده

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۰.

۵. پیامدهای زشت مزاح
۶. راه‌های درمان مزاح.

۱

تعریف مزاح[۱]

مزاح و کلماتی چون مداعبه، مفاکهه و مطایبه، به معنای شوخی، بذله گویی، خوش زبانی و خوشمزگی هستند. تلفّظ درست این کلمه، مُزاح است که به مِزاح، شهرت یـافته، و از اموری است که دانشمندان علم اخلاق آن را با دو نیروی شهوت و غضب مرتبط می‌دانند به این معنا که گاه از نیروی شهوت و گاه از نیروی غضب سرچشمه می‌گیرد.

---

۱. الدُّعابةُ و فی‌الحکم: المَزْحُ نقیضُ لجّدَ (لسان العرب ج:۲، ص۵۹۳).
با هم خوش طبعی کردن. خوشمزگی. فکاهت. لودگی. چکگی. مفاکهة. مفاکهت. طیبت. مطایبه. مَزح. ممازحت. ممازحة. مزاح کردن. (دهخدا:فرهنگ لغت، ج۱۲، ص۱۸۳۱۴)

۲

اقسام مزاح

مزاح را با توجّه به جهت‌های زیر به اقسام گوناگون می‌توان تقسیم کرد:

أ. انگیزه و هدف از مزاح

ب. چگونگی عبارت‌ها و کلمات در مزاح

ج. چگونگی لحن در مزاح.

أ. تقسیم مزاح از جهت انگیزه و هدف

انسان در انجام هر رفتار ارادی، انگیزه و هدفی را پی می‌گیرد. شوخی و بذله گویی نیز از این قاعده مستثنا نبوده، هدف و انگیزه‌ای در آن دنبال می‌شود که به دو نوع، قابل تقسیم است:

۱. هدف حق ۲. هدف باطل.

۱. هدف حق: اهداف ذیل را می‌توان از جمله انگیزه‌های حق در مزاح به شمار آورد:

یک. جرأت دادن به مخاطب، برای پرسش یا بیان مطلب: آدمی زمانی که در برابر بزرگی قرار می‌گیرد، چه بسا از بیان مطلب خویش یا پرسش از نادانسته‌هایش احساس ناتوانی کند، و هیبت و شُکوه آن بزرگ، او را به سکوت وا دارد. در این حال، اگر آن بزرگ برای رفع این احساس، شوخی کند، هدف درستی را دنبال کرده است. در روایات آمده که هدف پیامبر(ص) برای شوخی با افراد، از بین بردن این حالت در ایشان بوده است که در نتیجه فضایی مناسب را برای پرسش و طرح مطلب پدید می‌آورد و به این ترتیب، جرأت بازگفتن مسائل، پیدا می‌شد.

یکی از اصحاب امام صادق(ع) به ایشان عرض کرد:

جُعِلْتُ فِداکَ هَلْ کانَتْ فِی النَّبِیِّ(ص) مُداعَبَةٌ فَقالَ: لَقَدْ وَصَفَهُ اللّٰهُ بِخُلُقٍ عَظیمٍ فِی الْمُداعَبَةِ وَ اَنَّ اللّٰهَ تَعالیٰ

بَعَثَ اَنْبیاءَهُ فَکانَتْ فیهِمْ کَرازَةٌ وَ بَعَثَ مُحَمَّداً(ص)بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ کانَ مِنْ رَأْفَتِهِ لِاُمَّتِهِ مُداعَبَتُهُ لَهُمْ لِکَیْلا یَبْلُغَ بِاَحَدٍمِنْهُمُ التَّعْظیمُ حَتّی لا یَنْظُرَ اِلَیْهِ.[۱]

فدایت شوم. آیا شوخی در□رفتار□ پیامبر بود؟ حضرت فرمود: همانا خداوند او را به خُلقی بزرگ در شوخی وصف کرده است و خداوند متعالی پیامبرانش را برانگیخت، پس در□رفتار□ ایشان خشکی و انقباض بود و محمّد(ص) را با مهربانی و رحمت برانگیخت و از مهربانی او با امّتش، شوخی او با آنان بود؛ برای آن که بزرگ شمردن او از سوی امّت، به اندازه‌ای نرسد که دیگر□حتّی□ به چهره او هم نگاه نکنند.

دو.زدودن‌اندوه: گاه بذله گویی برای زدودن غبار غم و اندوه از دل شخص غمگین است که این انگیزه نیز از اهداف نیک به شمار می‌رود؛ چنان که امام صادق (ع)فرمود:

حَدَّثَنی اَبی مُحَمَّدٌ عَنْ اَبیهِ عَلِیٍّ عَنْ اَبیهِ الْحُسَیْنِ عَنْ اَبیهِ عَلِیٍّ(ع) قالَ کانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ(ص) لَیُسُرُّ الرَّجُلَ مِنْ اَصْحابِهِ اِذا رَاٰهُ مَغْمُوماً بِالْمُداعَبَةِ.[۲]

پدرم محمّد□= امام باقر(ع)□ از پدرش علی□= امام زین العابدین(ع)□ از پدرش حسین□= امام حسین(ع)□ از پدرش علی(ع) برای من نقل فرمود که پیامبر خدا(ص) وقتی شخصی از یارانش را اندوهگین می‌دید، همانا او را با شوخی، شاد می‌کرد.

امام صادق(ع) از یکی از اصحابش پرسید:

کَیْفَ مُداعَبَةُ بَعْضِکُمْ بَعْضاً قُلْتُ قَلیلٌ قالَ فَلا تَفْعَلُوا فَاِنَّ الْمُداعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ وَ اِنَّکَ لَتُدْخِلُ بِهَا السُّرُورَ عَلی اَخیکَ وَ لَقَدْ کانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ(ص)یُداعِبُ الرَّجُلَ یُریدُ اَنْ یَسُرَّهُ.[۳]

چگونه بایک‌دیگر شوخی می‌کنید؟□آن شخص پاسخ داد□: کم. حضرت فرمود: این چنین نکنید. همانا شوخی از نیکویی خُلق است و همانا تو با آن، شادی را در قلب] برادرت وارد می‌سازی و به تحقیق، رسول خدا(ص) به قصد شاد

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۰۸، ح۹۸۱۷.
۲. همان
۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۱۳، ح۱۵۷۹۴.

کردن شخص با او شوخی می‌کرد.

سه.سرعت وکیفیّت‌آموزش: گاه هدف از شوخی، آموزش بهتر است. آموزش مطالب دشوار و سنگین در قالب شوخی و بذله‌گویی، موجب درک بهتر و سریع‌تر خواهد بود؛ پس طرح شوخی برای رسیدن به کیفیّت و سرعت مناسب در تعلیم و تربیت، از اهداف حق به شمار می‌رود.

چهار.رفع‌خستگی وکسالت: گاه هدف از مزاح، ایجاد نشاط در مخاطب و رفع خستگی از او است که در این صورت نیز حق و بجا شمرده می‌شود.

پنج‌یادآوری: آه مزاح برای یادآوری نکته‌ای است که مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است.

۲.هدف‌باطل: اهداف ذیل، از جمله انگیزه‌های باطل در شوخی است:

یک.طمع‌مال ومقام: گاه بذله‌گویی برای به دست آوردن مال یا مقام است. در این حال، شخص می‌کوشد با خوشمزگی نزد صاحب مال یا مقام، خود را به او نزدیک کرده تا به وسیلهٔ او، به مال یا مقامی دست یابد.

دو.کینه ودشمنی: گاه هدف از شوخی، ابراز کینه‌ای است که شخص به صورت عادی و با حال جدّی نمی‌تواند آن را بیان کند؛ در نتیجه می‌کوشد آن را در قالب شوخی نشان دهد.

سه. لهو ولعب:بازی و سرگرمی غافل کننده، چه بسا انسان را به شوخی وادارد.

ب.چگونگی‌عبارت‌ها وکلمات در مزاح

شوخی از این جهت نیز به دو قسم حقّ و باطل تقسیم می‌شود:

۱. گاه ممکن است هدف انسان از شوخی، خوب و پسندیده باشد؛ امّا کلماتی که به کار می‌برد، نادرست و ناشایست باشد؛ مانند آن که هدف، تذّکر باشد؛ ولی کلماتی راکه به کار می‌برد با اهانت و تحقیر بیامیزد یا آن که در قالب شوخی، عیب کسی مطرح شود.

۲. گاه مزاح، با کلماتی که شایسته و بحقّ است، صورت می‌گیرد؛ یعنی نه دروغی با آن آمیخته است، نه غیبت، نه اهانت و نه هیچ آفتی دیگر از آفات زبان.

ج.چگونگی لحن‌شخص در مزاح

گاه ممکن است کلمه‌ها و عبارت‌هایی که در شوخی به کار می‌رود، درست و پسندیده باشد؛ ولی مزاح با لحنی صورت گیرد که موجب آزار و اذیّت مخاطب شود. لحن گفتار هم می‌تواند مانند خود آن، پیامی در بر داشته باشد که موجب خرسندی یا ناخرسندی مخاطب شود؛ ولی گاه شوخی با لحنی عادی صورت می‌گیرد که ناخرسندی مخاطب را درپی ندارد.

۳

نکوهش وستایش مزاح از دیدشرع

آیا تمام اقسام شوخی ناپسند است؟

رسول خدا(ص) و امامان(ع) در این باره چه روشی داشته‌اند؟

مزاح در برخی روایات، نکوهش، و در برخی دیگر، ستایش شده است که گوناگونی آن را نشان می‌دهد.

أنکوهش مزاح: شوخی، در بسیاری از روایات، نکوهش، و رفتاری ناپسند که انسان را بی ارزش می‌کند، شناسانده شده است.

رسول خدا(ص) به حضرت علی(ع) سفارش می‌کند:

یا عَلِیُّ لا تَمْزَحْ فَیَذْهَبَ بَهاؤُکَ.[۱]

ای علی! شوخی نکن که ارزش تو از بین می‌رود.

امیرمؤمنان علی(ع) نیز می‌فرماید:

آفَةُ الْهَیْبَةِ الْمِزاحُ.[۲]

آفت هیبت و شکوه انسان، شوخی است.

پیشوایان معصوم(ع) در بسیاری از موارد، پیروان خویش را از این رفتار باز داشته‌اند؛ چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

لا تُمارِ اَخاکَ وَ لا تُمازِحْهُ.[۳]

با برادر خویش ستیزه و شوخی مکن.

از حضرت علی(ع) نیز نقل شده است:

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۱۳، ح۱۵۷۹۷.

۲. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۲.

۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۶۱، ح۱۰۰۰۸.

دَعِ الْمِزاحَ فَإِنَّهُ لِقاحُ الضَّغِينَةِ.[۱]

شوخی را رها کن که سبب باروری کینه می‌شود.

عقل انسان نیز به حکم زشت دانستن ستم،[۲] از بین بردن ارزش و شُکوه انسانی فرد، به دست خویش را ناپسند می‌داند؛ زیرا ستم به هر شکل و دربارهٔ هر کسی، از دید خِرَد، ناپسند و نادرست است و صد البتّه که از بین بردن ارزش انسانی، از انواع ستم به شمار می‌رود.

ستایش مزاح: مزاح در برخی روایات، ستایش شده؛ چنان که نقل است:

پیامبر اکرم(ص) اهل مزاح بود و مردم را نیز به آن ترغیب می‌کرد، از ابن‌عبّاس پرسیدند:

أَكانَ النَّبِيُّ(ص) يَمْزَحُ؟ فَقالَ: كانَ النَّبِيُّ(ص) يَمْزَحُ.[۳]

آیا رسول خدا(ص) مزاح می‌کرد: گفت: بلی.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

ما مِنْ مُؤْمِنٍ إِلّا وَ فِيهِ دُعابَةٌ قُلْتُ وَ مَا الدُّعابَةُ قالَ الْمِزاحُ.[۴]

هیچ مؤمنی نیست، مگر این که در او دعابه است. از امام پرسیدم: دُعابه چیست؟

فرمود: بذله گویی و شوخی. حال با توجّه به آن چه از پیشوایان معصوم(ع) رسیده، روشن می‌شود که ایشان از تمام اقسام شوخی، نهی نکرده‌اند؛ بلکه شوخ طبعی را به شکل نسبی و در شرایط خاص ستوده‌اند تا آن جا که خود ایشان مزاح می‌کرده‌اند؛ همان گونه که رسول خدا(ص) می‌فرماید:

إِنِّي لَأَمْزَحُ وَ لا أَقُولُ إِلّا حَقّاً.[۵]

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۴.

۲. «قبح ظلم» از احکام قطعی است که عقل بشر بدون نیاز به هیچ دلیل و مدرکی آن را صادر می‌کند.

۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۳، ح۹۸۳۳.

۴. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۱۲، ح۱۵۷۹۳.

۵. علّامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۱۶، ص۲۹۸، ح۲.

همانا من شوخی می‌کنم؛ ولی سخنی جز حقّ نمی‌گویم.

آری، آن جا که مزاح با هدفی باطل و نادرست انجام شود، ابزاری در دست هوای نفس انسان بوده و موجب تقویت نفس امّاره و بروز رفتار ناشایست می‌شود. همچنین به کار بردن کلمات ناشایست در مزاح، ناپسند بوده و از آن نهی شده است؛ چنان‌که طبق روایت، معمّر بن خلاد، خدمت امام موسی کاظم(ع) رسید و خطاب به حضرت عرض کرد:

جُعِلْتُ فِدٰاکَ اَلرَّجُلُ یَکُونُ مَعَ الْقَوْمِ فَیَجْرِی بَیْنَهُمْ کَلٰامٌ یَمْزَحُونَ وَ یَضْحَکُونَ فَقٰالَ لٰا بَأْسَ مٰالَمْ یَکُنْ فَظَنَنْتَ اَنَّهُ عَنَی الْفُحْشَ.[1]

فدایت شوم. شخص در گروهی که هست، با هم سخن می‌گویند. شوخی می‌کنند و می‌خندند. وظیفهٔ او چیست؟ حضرت فرمود: تا آن جا که فرد گمان نکند از مزاح، قصد فحش شده است، اشکال ندارد.

توجّه به نکات ذیل در مزاحِ ستوده لازم است:

۱. **سنّ مخاطب مزاح**: توجّه به سنّ افراد در مزاح لازم است و تفاوت سنّی افراد با یک‌دیگر، باید در نظر گرفته شود و با هر کس فراخور سنّش شوخی شود به این معنا که نوع عبارت‌ها و لحن گفتار با هر فردی، مناسب سنّ او باشد؛ در غیر این صورت، شوخی، رفتاری خلاف ادب به شمار خواهد رفت.

۲. **شخصیّت مخاطب مزاح**: توجّه به شخصیّت، حیثیّت و جایگاه افراد نیز از نکته‌هایی است که در مزاح باید به آن توجّه شود به این معنا که با افراد گوناگون، نباید به یک صورت شوخی کرد. گاه ممکن است شخص موقعیّت برجسته‌ای داشته باشد و برای جرأت دادن و ایجاد فضای مناسب یا شکسته نفسی، با افراد مزاح کند. در چنین حالی باید حدّ و مرز احترام او رعایت شود.

۳. **زمان و مکان مزاح**: یکی دیگر از نکته‌های قابل توجّه در مزاح، دقّت و توجّه به زمان و مکان شوخی است. مزاح ممکن است به خودی خود پسندیده باشد؛ ولی اگر با زمان و مکان متناسب نباشد، بسیار ناپسند و زشت است؛ برای نمونه، مزاح و بذله‌گویی در مراسم

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۳، ح۱.

سوگواری و مکان‌های مقدّس ناپسند است.

۴.اندازه مزاح: افزون بر شرایط پیشگفته، رعایت حدّ و اندازهٔ مزاح نیز لازم است. اگر شخص در روابط خانوادگی و اجتماعی خود اندازهٔ مزاح را رعایت نکرده، زیاده‌روی کند، بزرگی و وقار خود را از دست می‌دهد.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

مَنْ کَثُرَ مَزْحُهُ قَلَّ وَقارُهُ.[۱]

هر کس بسیار شوخی کند، وقار و سنگینی او کم می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

کَثْرَةُ الْمِزاحِ تَذْهَبَ بِماءِ الْوَجْهِ.[۲]

زیاد شوخی کردن، آبرو را می‌برد.

از حضرت علی(ع) نیز روایت شده است:

اَلْاِفْراطُ فِی الْمِزاحِ خُرْقٌ.[۳]

زیاده روی در شوخی و بذله گویی، حماقت است.

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۲، ح ۴۴۷۷.
۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۵، ح۱۴.
۳. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۵۹.

٤

ریشه‌های درونی مزاح نکوهیده

همان گونه که در گفتار اقسام مزاح آمد، گاه مزاح با انگیزه‌ای باطل انجام می‌شود که همان ریشهٔ درونی مزاح نکوهیده را تشکیل می‌دهد و به اقسامی تقسیم می‌شود:

۱. **طمع مال و مقام**: چشمداشت به مال یا مقام، انسان را به بذله گویی نزد صاحبان ثروت و قدرت وا می‌دارد. بذله گو می‌کوشد تا با شاد کردن ایشان، جایی در دل آن‌ها باز کرده، خود را به آنان نزدیک سازد.

۲. **کینه**: گاه ممکن است شخص، کینه‌ای در دل داشته باشد و چون نمی‌تواند به طور جدّی آن را ابراز کند، در قالب مزاح، سخنانی را به کار می‌برد که مخاطب راکوچک و حقیر کند.

۳. **لهو و لعب**: غفلت از یاد خدا و اشتغال به بازیچه‌های دنیا، از حالت‌های بسیار معمولی است که از نیروی شهوت سرچشمه می‌گیرد و مزاح نکوهیده یکی از سرگرمی‌هایی است که از جریان ناشایست این نیرو، پدید می‌آید.

۵

پیامدهای زشت مزاح

شوخی نکوهیده، آثار و عواقب شومی را به بار می‌آورد که از آن میان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱.نابودی آبرو: شوخی بسیار، آبروی انسان را می‌ریزد: کَثْرَةُ الْمِزاحِ یَذْهَبُ بِماءِ الْوَجْهِ.[۱]

۲.نابودی ایمان: شوخی فروان، ایمان را از بین می‌برد.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اِیّاکَ وَ الْمِزاحَ فَاِنَّهُ یَذْهَبُ بِنُورِ اِیمانِکَ.[۲]

از مزاح بپرهیز که نور ایمان را از بین می‌برد.

۳.کاهش وقار: شوخی موجب کاهش وقار و هیبت بذله‌گو در میان مردم می‌شود. امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

مَنْ کَثُرَ مِزاحُهُ قَلَّتْ هَیْبَتُهُ. مَنْ کَثُرَ مَزْحُهُ قَلَّ وَقارُهُ.[۳]

هر کس بسیار شوخی کند، هیبت و شوکتش کم می‌شود. هرکس بسیار شوخی کند، وقار و سنگینی او کاستی می‌گیرد.

۴.کاهش جوانمردی: شوخی، مروّت و جوانمردی را کاهش می‌دهد:

اِیّاکَ وَ الْمِزاحَ فَاِنَّهُ... یَسْتَخِفُّ بِمُرُوءَتِکَ.[۴]

از شوخی بپرهیز که همانا... جوانمردی تو را می‌کاهد.

۵.دشمنی و کینه: شوخی باعث کینه توزی و دشمنی می‌شود.

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۷، ح۹۸۵۰.
۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۵، ح۱۹.
۳. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۷۷ و ۴۴۷۸.
۴. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۵، ح۱۹.

امام علی(ع) می‌فرماید:

اِیّاکُمْ وَ الْمِزاحَ فَاِنَّهُ یَجُرُّ السَّخیمَةَ وَ یُورِثُ الضَّغینَةَ وَ هُوَ السَّبُّ الْاَصْغَرُ.[۱]

شوخی نکنید؛ زیرا شوخی موجب کینه و دشمنی است و مزاح، دشنام کوچک است.

لِکُلِّ شَیْءٍ بَذْرٌ وَ بَذْرُ الْعَداوَةِ الْمِزاحُ.[۲]

هر چیزی بذری دارد و بذر دشمنی، شوخی است.

۶.کاهش نیروی خِرَد: مزاح، موجب کاهش نیروی خِرَد می‌شود.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

ما مَزَحَ امْرَؤٌ مَزْحَةً اِلّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.[۳]

هیچ کس شوخی نمی‌کند، جز آن که مقداری از عقل خود را از دست می‌دهد.

امام هادی(ع) هم می‌فرماید:

اَلْهَزْلُ فُکاهَةُ السُّفَهاءِ وَ صَناعَةُ الْجُهّالِ.[۴]

هرزه‌گویی، شوخی افراد کم عقل و کار بی خردان است.

۷.کاهش ارزش انسانی: شوخی، شخصیّت انسان را از بین می‌برد.

رسول خدا(ص) به امام علی(ع) می‌فرماید:

یا عَلِیُّ لا تَمْزَحْ فَیَذْهَبَ بَهاءُکَ.[۵]

ای علی! از مزاح بپرهیز که ارزش و شخصیّت تو را از بین می‌برد.

کاهش ارزش فرد در جامعه، موجب پیدایش جرأت بی‌احترامی به او در دیگران می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

---

۱. همان، ص۶۶۴، ح۱۲.
۲. آمدی: غررالحکم، ص۲۳۶، ح۹۹۸۷.
۳. همان، ص۲۲۲، ح۴۴۸۳.
۴. علّامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۷۵، ص۳۶۹.
۵. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۱۳، ح۱۵۷۹۷.

لٰا تُمازِحِ الدَّنِیَّ فَیَجْتَرِئُ عَلَیْکَ.[۱]

با شخص بی مقدار شوخی مکن که رویش به تو باز می‌شود.

۸. از دست دادن فرصت‌ها: هدر دادن عمر گرانبها و گذراندن بی‌ثمر آن، از دیگر پیامدهای ناخوشایندی است که شوخی نکوهیده، پدید می‌آورد.

۱. ابوفراس: مجموعهٔ ورّام، ج۱، ص۱۱۲.

٦

راه‌های درمان مزاح

خوبی و بدی مزاح، امری نسبی است و دربارهٔ آن به طور مطلق نمی‌توان قضاوت کرد. لازم است افراد در معاشرت و برخورد بایک‌دیگر، بشّاش و گشاده‌رو باشند و از سوی دیگر، ادب و جدیّت نیز باید رعایت شود و البتّه رعایت این دو امر تا اندازه‌ای دشوار است. کسی که به آداب دینی ادب شده باشد و حدّ و مرز سخن را خوب بداند، در برخوردهای اجتماعی و خانوادگی نه آن قدر خشک و جامد است که موجب ملال دیگران شود و نه آن اندازه باز و بی پروا است که با شوخی‌های ناپسند و سخنان هرزه و زشت، هم شخصیّت خود را مورد سؤال قرار دهد و هم دیگران را آزرده خاطر سازد؛ بنابراین انسان باید در گام نخست، حدّ و مرز شوخی پسندیده را از مزاح نکوهیده باز شناسد و در گام بعدی مراقب باشد که از مرز اعتدال خارج نشود و گفتار پیامبر اکرم(ص) را فراموش نکند که می‌فرماید:

من شوخی می‌کنم؛ ولی سخنی بر خلاف حق نمی‌گویم.

توجّه و دقّت در پیامدهای زشت شوخی نکوهیده، شخص مبتلا را به میانه روی در شوخی وا می‌دارد. همچنین باید بکوشد با عادت دادن خویش به گفتار جدّی از میزان شوخی خویش بکاهد.

فصل دوازدهم

خنده

مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ مٰاتَ قَلْبُهُ.[1]

کسی که خنده‌اش بسیار شود، دلش می‌میرد.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدّمه

هر یک از حالت‌های درونی انسان (غرایز، احساسات و عواطف)، در موقعیّت خاصّی بروز می‌کند و با رفتار ظاهری او آشکار می‌شود. نمایان شدن به هنگام این حالت‌ها، نشان دهندهٔ سلامت روح و روان انسان، و افسارگسیختگی و ظهور نابجای آن‌ها، دلیلی بر بیماری روح او است.

در این فصل، خنده که آشکار کنندهٔ برخی از حالت‌های عاطفی انسان است، بررسی می‌شود؛ البتّه خنده از سنخ گفتار نیست؛ ولی چون اغلب با صدا همراه است، در بخش آفات زبان، مورد بحث قرار می‌گیرد. این فصل، به بررسی عنوان‌های ذیل می‌پردازد:

۱. تعریف خنده
۲. اقسام خنده
۳. نکوهش و ستایش خنده از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی خندهٔ نکوهیده
۵. پیامدهای زشت خندهٔ نکوهیده
۶. راه‌های درمان خندهٔ نکوهیده.

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۷۳.

۱

تعریف خنده[۱]

خنده، رفتاری ظاهری است که از حالت شگفتی، انبساط روحی یا شادی پدید می‌آید، و سبب این حالت‌ها نیز ادراک یا یادآوری امری تعقّلی یا تخیّلی است. زمانی که در روح انسان حالت وجد و سرور پدید آید، آن را با خنده آشکار می‌سازد.

---

۱. الضحک: ظهور الانسان عند امر عجیب (مجمع‌البحرین: ج۵، ص۲۸۰۰) حالتی که در انسان به واسطهٔ شعف و خوشحالی و بشاشت پیدا می‌شود و در آن حالت لب‌ها و دهان به حرکت می‌آیند و غالباً این حالت با آواز مخصوصی همراه است (دهخدا: فرهنگ لغت، ج۶، ص۸۷۶۴).

۲

اقسام خنده

خنده از جهات گوناگون به اقسامی قابل تقسیم است که عبارتند از:

أ.اقسام خنده از جهت شکل وصورت

۱.**خنده بی‌صدا (تبسّم)**: خنده‌ای که فقط بر لب‌ها ظاهر شود و صدایی از آن پدید نیاید، تبسّم نامیده می‌شود؛ از این رو آن را لبخند نامیده‌اند. لبخند به گونه‌ای است که فقط دندان‌ها نمایان شده، دهان خیلی باز نمی‌شود.

۲.**خنده باصدا**: خنده‌ای که با صدا همراه باشد، به دو قسم تقسیم می‌شود:

یک. خنده عادی

دو. قهقهه: به خنده‌ای که با صدای بلند باشد، قهقهه می‌گویند.

ب.اقسام خنده از جهت موضوع

۱. خنده برای موضوعی که خنده ندارد؛ زیرا سبب شگفتی یا انبساط نیست.

۲. خنده برای موضوعی که شگفتی آور بوده یا موجب انبساط روحی می‌شود.

ج.اقسام خنده از جهت انگیزه

۱. خنده با انگیزهٔ درست و مُجاز

۲. خنده با انگیزهٔ نادرست: اگر انسان به قصد تحقیر یا آزار دیگران بخندد، انگیزهٔ مناسبی را از این رفتار پی نگرفته است.

۳

نکوهش وستایش خنده از دیدشرع

شرع با دو نگرش به خنده توجّه کرده است. روایاتی که در این زمینه وارد شده، دو دسته‌اند: دسته‌ای، این رفتار را نکوهیده، دستهٔ دیگر آن را می‌ستاید که این‌ها دلیل بر گوناگونی خنده است.

أ.نکوهش خنده درروایات: روایات، گاه به صورت مطلق و گاه نوع خاصّی از خنده را نکوهیده‌اند.

پیامبر اکرم(ص) از خندیدن نهی کرده است:

اِیّاکَ وَ الضِّحْکَ فَاِنَّهُ هٰادِمُ الْقَلْبِ.[۱]

از خندیدن بپرهیز که همانا دل را از بین می‌برد.

الضِّحْکُ هَلٰاکٌ.[۲]

خندیدن نابودی است.

امیرمؤمنان علی(ع) در نکوهش خندهٔ بسیار می‌فرماید:

مَنْ کَثُرَ ضِحْکُهُ مٰاتَ قَلْبُهُ.[۳]

هر کس خنده‌اش بسیار شود، دلش می‌میرد.

از امام صادق(ع) نیز در نکوهش قهقهه آمده است:

اَلْقَهْقَهَةُ مِنَ الشَّیْطٰانِ.[۴]

قهقهه از شیطان است.

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۸، ح۹۸۵۲.
۲. همان، ص۴۱۷، ح۹۸۴۸.
۳. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۵.
۴. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۴، ح۱۰.

خنده، با انگیزهٔ آزردن، اهانت و تحقیر دیگری، به حکمِ حرمتِ آزار شخص مؤمن، بـه شدّت نکوهیده شده و حرام است. وقتی برای مؤمن، احترامی برتر از کعبه را برشمرده‌اند، به خوبی روشن می‌شود که اهانت و تحقیر او، چـه انـدازه نکـوهیده است. امـیرمؤمنان علی(ع) در نکوهش خنده دربارهٔ موضوعی که خنده دار نیست، فرمود:

كَفىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ يَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ.[۱]

برای نادانی شخص، همین اندازه بس است که بدون شگفتی بخندد.

ب.ستایش خنده درروایات: خنده در برخی دیگر از روایات به صورت مطلق ستایش شده؛ اگر چه در بیش‌تر آنها، فقط به شکل خاصّی از آن توجّه شده است.

امام موسی‌بن‌جعفر(ع) می‌فرماید:

كَانَ يَحْيى ابْنُ زَكَرِيَّا يَبْكِى وَ لٰا يَضْحَكُ وَ كَانَ عيسىٰابْنُ مَرْيَمَ يَضْحَكُ وَ يَبْكِي وَ كَانَ الَّذِي يَصْنَعُ عِيسٰى، اَفْضَلَ مِنَ الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ يَحْيَى.[۲]

حضرت یحیا می‌گریست و نمی‌خندید و حضرت عیسا، هم می‌گریست و هم می‌خندید و عمل عیسا(ع)، از آن چه یحیا(ع) انجام می‌داد، برتر بود.

از امام صادق(ع) نقل شده است:

مَنْ ضَحِكَ فِي وَجْهِ اَخِيهِ الْمُؤْمِنِ تَوَاضُعاً لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ.[۳]

کسی که به روی برادر مؤمنش بخندد و هدفش فروتنی در برابر حق تعالی باشد، خداوند او را وارد بهشت می‌کند.

امیرمؤمنان علی(ع) در ستایش نوع خاصّی از خنده می‌فرماید:

خَيْرُ الضِّحْكِ التَّبَسُّمُ.[۴]

بهترین خنده تبسّم است.

امام صادق(ع) نیز خندهٔ مؤمن را تبسّم معرّفی کرده، است:

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۵.
۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۵، ح۲۰.
۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۸، ح۹۸۵۳.
۴. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۳.

ضِحْکُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ.[۱]

یکی از یاران امام رضا(ع) دربارهٔ حضرت چنین نقل می‌کند:

مٰا رَأَیْتُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضٰا(ع) جَفٰا أَحَداً بِکَلٰامِهِ وَ لٰا رَأَیْتُهُ یُقَهْقِهُ فِی ضِحْکِهِ بَلْ کٰانَ ضِحْکُهُ التَّبَسُّمَ.[۲]

من ندیدم که امام رضا(ع) به کسی با سخنش ستم کرده باشد و نیز ندیدم هنگام خنده، قهقهه بزند؛ بلکه خندهٔ او تبسّم بود.

توجّه به روایات نکوهش و ستایش، این نتیجه را در پی دارد که اصل خنده در اسلام نکوهش نشده، نخندیدن از صفات فرد با تقوا نیست. روایاتی که به صورت مطلق در نکوهش خنده وارد شده نیز باید بر قهقهه و خندهٔ بلند و زیاد حمل شود؛ زیرا بر خندهٔ ملایم و تبسّم تأکید شده است تا آن جا که امام رضا(ع) فرمود:

مَنْ تَبَسَّمَ فِی وَجْهِ اَخِیهِ الْمُؤْمِنِ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ یُعَذِّبْهُ.[۳]

اگر کسی به روی برادر مؤمنش لبخند بزند، خدا برای او حسنه‌ای می‌نویسد و کسی که برای او حسنه‌ای نوشته شود، خدا او را عذاب نمی‌کند.

افزون بر رعایت شکل، اندازه و انگیزهٔ خنده، به نکته‌های دیگری در خندیدن نیز باید توجّه کرد که عبارتند از:

۱.حرمت وآبروی‌شخص: گاه خندیدن به رفتار دیگری، موجب شرم او می‌شود که در این حال باید از خنده جلوگیری کرد؛ برای نمونه، وقتی شخصی به اشتباه، حرفی می‌زند یا بی اختیار، حرکتی انجام می‌دهد که خنده‌دار بوده، موجب شگفتی می‌شود، به سخن یا رفتار او نباید خندید؛ چرا که این خنده موجب شرمندگی او می‌شود. گاه شخص در محضر انسان بزرگی است که احترام ویژه‌ای دارد و خنده نزد او، بی احترامی به شمار می‌رود؛ اگر چه خنده بی دلیل نبوده، کیفیّت مناسب آن هم رعایت شود.

۲.زمان ومکان‌خنده: گاهی انسان می‌خندد و در خنده‌اش، همهٔ اصول و شرایط آن را رعایت می‌کند؛ یعنی به قصد اهانت و آزردن کسی نمی‌خندد. به موضوع خنده‌داری

---

۱. کلینی، کافی، ج۲، ص۶۶۴، ح۵.
۲. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۸، ح۳.
۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۲۰، ح۱۹۸۲۱.

می‌خندد. کیفیّت خنده را رعایت می‌کند. قهقهه سر نمی‌دهد و حرمت بزرگی را نیز نمی‌شکند؛ امّا ظرف زمان و مکان را فراموش کرده، به جایگاهی که در آن قرار گرفته، توجّه نمی‌کند؛ برای نمونه، در ایّام اندوه اهل بیت(ع) مانند روز عاشورا و شب رحلت پیامبر اکرم(ص) مزاح می‌کند و می‌خندد؛ در حالی که امیرمؤمنان(ع) شیعیان را این گونه وصف فرموده است:

يَفْرَحُونَ بِفَرَحِنا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا.[1]

به سبب شادی ما، شاد شده، برای غم ما، اندوهگین می‌شوند.

خنده در زمان و مکان تشییع جنازه هم همین حکم را دارد؛ چنان که از پیامبر اکرم(ص) نقل است:

مَنْ ضَحِکَ عَلی جِنازَةٍ اَهانَهُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَلی رُؤُسِ الْأَشْهادِ. وَ لا یُسْتَجابُ دُعاءُهُ وَ مَنْ ضَحِکَ فِی الْمَقْبُرَةِ رَجَعَ وَ عَلَیْهِ الْوِزْرُ مِثْلُ جَبَلِ اُحُدٍ.[2]

کسی که بر جنازه‌ای بخندد، خداوند، در روز قیامت پیش چشم همه به او اهانت می‌کند. و دعایش اجابت نمی‌شود، و کسی که در گورستان بخندد، باز می‌گردد؛ در حالی که سختی بزرگی همانند کوه اُحُد، برای او است.

۱.علاّمه مجلسی: بحار الانوار، ج۶۵، ص۱۷، ح۲۴.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۳، ص۲۳۳، ح۳۴۹۳.

٤

ریشه‌های درونی خندهٔ کوهیده

از آن جا که اصل خنده، نکوهیده و ناشایست نیست، ریشهٔ ناپسندی هم برای آن نمی‌توان یافت؛ زیرا ریشهٔ آن، شگفتی یا انبساط درونی است که هیچ یک از این‌ها نکوهیده شمرده نمی‌شود؛ ولی آن گاه که انسان برای آزردن خاطر دیگران و اهانت به آن‌ها بخندد، رفتارش در صفات زشت درونی ریشه دارد. چنین رفتاری از حسادت یا از کینه و دشمنی سرچشمه می‌گیرد. انسان کینه توز یا حسود برای ابراز دشمنی یا حسادتش، به رفتارهای گوناگون روی می‌آورد که از جمله، خندیدن به شخص مورد نظر او است تا موجب خواری وکوچکی او شود و از این راه بر زخم کینه و حسادتش مرهمی بگذارد؛ البتّه خنده بر موضوعی که شگفتی آور نیست و خنده ندارد نیز از نوعی بیماری درونی سرچشمه می‌گیرد؛ چنان که امام صادق(ع) می‌فرماید:

اِنَّ مِنَ الْجَهْلِ الضِّحْکَ مِنْ غَیْرِ عَجَبٍ.[1]

همانا خندهٔ بدون شگفتی، از نادانی است.

---

۱. کلینی: کافی، ج۲،ص۶۶۴، ح۷.

۵

پیامدهای زشت خندهٔ کوهیده

خندهٔ نکوهیده، آثار زشتی را در پی دارد که از سه نگاه، قابل بررسی است:

الف. اجتماعی ب. روانی ج. معنوی.

أ. پیامدهای اجتماعی خنده: خنده، پیامدهای ناخوشایند اجتماعی برای فاعل و اطرافیانش به بار می‌آورد. شخصی که بسیار می‌خندد یا قهقهه می‌زند، وقار، بزرگی و متانت خود را از دست می‌دهد و در نظر دیگران سبک می‌شود.

امیرمؤمنان علی(ع) در سه جملهٔ جداگانه می‌فرماید:

كَثْرَةُ ضَحْكِ الرَّجُلِ تُفْسِدُ وَقَارَهُ. مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ. مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ اسْتُرْذِلَ.[1]

خندهٔ بسیار شخص، وقار و سنگینی او را از بین می‌برد. کسی که خنده‌اش بسیار شد، هیبت و بزرگی‌اش کم می‌شود. کسی که خنده‌اش بسیار شد، پست شمرده می‌شود.

نابودی وقار و کاهش هیبت، سرانجامی جز بی‌آبرویی ندارد؛ چنان که امام صادق(ع) می‌فرماید:

كَثْرَةُ الضِّحْكِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ.[2]

بسیار خندیدن، آبرو را می‌برد.

خنده، بر اطرافیان کسی که می‌خندد نیز اثر ناخوشایند دارد. آنان از خندهٔ فراوان به ستوه آمده، خسته و دلزده می‌شوند.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۷۱ و ۴۴۷۵.

۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۴، ح۱۱.

كَثْرَةُ الضِّحْكِ تُوحِشُ الْجَلِيسَ.[۱]

خندهٔ بسیار، همنشین را می‌رماند.

ب‌پیامدهای‌روانی‌خنده: اگر خنده، از حدّ مجاز بگذرد، بر روان آدمی تأثیری منفی به جای می‌گذارد. کسی که بسیار بخندد و شادی کند، پس از مدّتی حالت کسالت و سنگینی بر روح خود احساس کرده، نشاط و سلامت روح خویش را از دست می‌دهد.

رسول اکرم(ص) می‌فرماید:

اَقِلِّ الضِّحْکَ فَإِنَّهُ یُمِیتُ الْقَلْبَ.[۲]

کم بخند که دل را می‌میراند.

ج‌پیامدهای‌معنوی‌خنده: خندهٔ بیش از اندازه، به بُعد معنوی و ایمانی انسان نیز لطمه زده، موجب غفلت می‌شود.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

كَثْرَةُ الضِّحْكِ تَمْحُو الْإِيمَانَ.[۳]

خندهٔ بسیار، ایمان را نابود می‌کند.

از امام صادق(ع) نیز نقل شده است:

كَثْرَةُ الضِّحْكِ تَمُجُّ الْإِيمَانَ مَجّاً.[۴]

خندهٔ بسیار ایمان را دور می‌کند.

خندهٔ بسیار، انسان را از کاستی‌های ابعاد گوناگون هستی‌اش غافل ساخته، راه را بر رشد و کمال معنوی او می‌بندد. غفلت از کاستی‌های وظایف عملی و باورهای عقلانی و معارف قلبی، او را از جبران آن‌ها محروم و با دستی خالی از توشه، وارد صحنهٔ قیامت می‌کند؛ چنان که امام باقر(ع) از قول حضرت داوود(ع) به سلیمان(ع) فرمود:

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۲۲۲، ح۴۴۶۸.
۲. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۸، ح۹۸۵۲.
۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۱۸، ح۱۵۸۱۶.
۴. کلینی: کافی، ج۲، ص۶۶۵، ح۱۴.

یا بُنَیَّ اِیّاکَ وَ کَثْرَةَ الضَّحِکِ فَاِنَّ کَثْرَةَ الضَّحِکِ تَتْرُکُ الرَّجُلَ فَقیراً یَوْمَ الْقِیامَةِ.[۱]

ای پسرم! از خندهٔ بسیار بپرهیز که همانا فراوان خندیدن، شخص را در روز قیامت، تنگدست رها می‌کند.

کسی که بیش از حد می‌خندد، به نقص‌های اعمال ظاهری خود توجّه نکرده، از جبران کرده‌های نادرست و زشت خود باز می‌ماند.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

لا تُبْدَ عَنْ واضِحَةٍ وَ قَدْ فَعَلْتَ الْمُوزَ الْفاضِحَةَ.[۲]

دندان‌های خود را با خنده نمایان نکن؛ در حالی که کارهای رسوا کننده= گناه را انجام داده‌ای.

خنده برای موضوعی که شگفتی آور و خنده‌دار نیست، دشمنی خدا را در پی دارد؛ چنان که امام کاظم(ع) فرمود:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُبْغِضُ الضَّحّاکَ مِنْ غَیْرِ عَجَبٍ.[۳]

همانا خداوند عزّ و جلّ کسی را که بدون شگفتی؛ بسیار می‌خندد، دشمن می‌دارد.

خنده بر جنازه و در گورستان نیز پیامد ناخوشایندی چون اجابت نشدن دعا و دشواری بزرگ دارد؛ چنان که پیش‌تر از پیامبر(ص) نقل شد:

و اجابت نمی‌شود دعای کسی که بر جنازه‌ای بخندد، و کسی که در گورستان بخندد، باز می‌گردد؛ در حالی که سختی بزرگی همانند کوه اُحُد برای او است.

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۱۹، ح۱۵۸۱۹.
۲. آمدی: غررالحکم، ص۱۸۶، ح۳۵۴۹.
۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۸، ص۴۱۶، ح۹۸۴۴.

٦

راه‌های درمان خندهٔ کوهیده

فرد مبتلا، برای درمان خویش باید به پیامدهای ناخوشایند خندهٔ نکوهیده اندیشیده، به صورت مستمر آن‌ها را به یاد آورد. مداومت بر این امر، موجب پیدایش حال انزجار از این رفتار شده، او را از زیاده روی در خنده باز می‌دارد.

یاد آوری مداوم کاستی‌های گوناگون در اعمال ظاهری و باورهای عقلانی و معارف قلبی نیز موجب پیدایش حالت اندوه و افسوس بر عمر از دست رفته می‌شود و روشن است که انسان اندوهگین، از خندهٔ بسیار، فاصله می‌گیرد؛ زیرا اندوه با سبب خنده که شادی است، ضدیّت دارد.

یاد مرگ و عذاب قیامت نیز از مهم‌ترین راه‌های بازداشتن انسان از خندهٔ بسیار است.

رسول خدا(ص) در برخورد با جوانانی که می‌خندیدند و قهقهه می‌زدند، فرمود:

اَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هاذِمِ اللَّذّاتِ. فَقیلَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ وَ ما هاذِمُ اللَّذّاتِ. قالَ: اَلْمَوْتُ.[1]

در هم شکنندهٔ خوشی‌ها را بسیار به یاد آورید.

عرض شد: ای پیامبر خدا! در هم شکنندهٔ خوشی‌ها چیست؟ فرمود: مرگ.

از امام رضا(ع) روایت شده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ اَیْقَنَ بِالْمَوْتِ کَیْفَ یَفْرَحُ.[2]

در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه شادی می‌کند!

از کلام امام، دو نکته به دست می‌آید:

نخست: کسی که به مرگ یقین دارد، نمی‌تواند شاد باشد.

دوم: شادی مردم به سبب غفلت ایشان از مرگ است.

---

۱. نعمان‌بن‌محمّد نعیمی: دعائم الاسلام، ج۱، ص۲۲۱.

۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۵۹، ح۹.

فصل سیزدهم

گریه

مقدّمه

رفتارهای آشکار آدمی، گویای ویژگی‌ها و حالت‌های درونی او است. صفات درونی انسان در اعمال او نمایان شده، بروز می‌کند؛ از این رو با تأمّل و درنگ در رفتار آدمی می‌توان به ویژگی‌های درونی او پی برد. انسان، هر اندازه بکوشد که رفتاری متفاوت با حالت‌های درونی‌اش ابراز کند، در پاره‌ای از زمان‌ها، افسار رفتار از دستش خارج شده، درونش را آشکار می‌سازد. گریه، رفتاری همانند رفتارهای دیگر بشر است که برخی از حالت‌های درونی او را نشان می‌دهد. این رفتار، گاه نشانهٔ ویژگی زشت و ناپسند در روان انسان است و گاه زیبایی درون او را بیان می‌کند؛ برای این، باید آن را به خوبی شناخت تا از پیامدهای نوع ناپسندش ایمن ماند. این فصل بر آن است که با بررسی ابعاد گوناگون گریه، راهی برای درمان آن ارائه کند. آن چه در این فصل می‌آید، عبارت است از:

۱. تعریف گریه
۲. اقسام گریه
۳. نکوهش و ستایش گریه از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی گریه
۵. پیامدهای زشت و زیبای گریه
۶. راه‌های درمان گریهٔ نکوهیده.

۱

تعریف گریه[۱]

گریه، رفتاری ظاهری است که از حالت درد یا اندوه پدید می‌آید. آن گاه که انسان، احساس درد می‌کند یا اندوهگین می‌شود، آن را با گریه آشکار می‌سازد؛ البتّه این حالت درد یا اندوه، از پیدایش یا یادآوری امری غیر منتظره و درد آور پدید می‌آید. شنیدن خبر مرگ عزیزی، شکستن یا جراحت بخشی از عضوهای بدن، از امور غیر منتظره و درد آوری است که انسان را به گریه وا می‌دارد و آن گاه که حالت درد یا اندوه شدّت یابد، جَزَع و فَزَع به وجود آمده، انسان بی تاب می‌شود که این رفتار، نشان دهندهٔ اوج ماتم است.

---

۱. اسم مصدر گریستن، اشک ریختن. گریستن. اشک. سرشک. آب از چشم ریختن. (دهخدا: فرهنگ لغت، ج۱۱، ص۱۶۸۷۹)

۲

اقسام گریه

گریه را از جهات گوناگون می‌توان تقسیم کرد.

أ. اقسام گریه از جهت چیزی که بر آن می‌گریند.

۱.گریه برکاستی‌های مادّی: بهره‌مندی انسان‌ها از دنیا متفاوت است. برخی، از فایده‌های گوناگون دنیا، بسیار بهره‌مند می‌شوند و برخی، بهرهٔ اندکی دارند. ناچیز بودن بهرهٔ مادّی بسیاری از مردم، موجب پیدایش اندوه شده، آن‌ها را به گریه وا می‌دارد. اشکِ حسرتِ نداشتن یا کم داشتن، بیان کنندهٔ همین معنا است.

۲.گریه برکاستی‌های معنوی: آدمی با بیداری از خواب غفلت در می‌یابد که می‌توانسته است به مرتبه‌ها و مقام‌های معنوی بسیاری دست یابد؛ ولی به سبب غفلت، از همه محروم مانده است. او قابلیّت جانشینی پروردگار را داشته؛ ولی در پایین‌ترین مراتب حیوانی به سر می‌بَرَد. این حال، انسان را به گریستن بر احوال خویش وا می‌دارد.

۳.گریه از ترس مجازات دنیایی: انسان خطاکار، با گرفتار آمدن یا به تنگنا افتادن، نگران مجازات و عقوبت شده، اندوهگین می‌شود و چه بسا از این اندوه، زار بگرید. ترس از مجازات ممکن است به اندازه‌ای شدید باشد که او را به گریستن وا دارد. چه بسیار محکومان به اعدام که داد و فغان سر داده و زار زار گریسته‌اند و تقاضای عفو و چشم‌پوشی داشته‌اند.

۴.گریه از ترس مجازات آخرت: اهل ایمان، آنان که سرای آخرت را باور دارند، وقتی گناهان خود را به یاد می‌آورند، از قهر و مجازات الاهی هراسان شده، چه بسا از شدّت هراس، گریسته، بی تاب شوند و از گریهٔ بسیار، حال و هوش از دست بدهند.

۵.گریه از دوری و هجران محبوب: دور شدن از کسی که انسان او را دوست می‌دارد،

موجب غم و اندوه شده، انسان را به گریستن وا می‌دارد که البتّه گاه این محبوب، خدا و اولیای او و گاه، دنیا است. چه اشک‌ها که از غم فراق الاهی بر زمین ریخته و چه بسیار مردمی که هنگام جدایی از دنیا گریسته‌اند.

۶.گریه برستمدیدگان: عواطف انسان در برابر ستمی که بر دیگران می‌رود، تحریک شده، آدمی را به گریه بر ستمدیدگان وا می‌دارد. کسانی که دارای قلبی رؤوف و مهربان، و از قساوت‌ها به دور هستند، با دیدن هر مظلومیّتی، آزرده خاطر شده، می‌گریند؛ به ویژه اگر این ستم در حقّ خوبان و صالحان انجام شده باشد که در این صورت، به هر اندازه مقام ستمدیده عالی‌تر باشد، زشتی ستم افزون‌تر، و عواطف، بیش‌تر تحریک می‌شود. ستمی که در حقّ حضرت سیّد الشهداء امام حسین‌بن‌علی(ع) انجام گرفت، قلب هستی را سوزاند و موجودات آسمانی و زمینی را به گریه وا داشت.

۷.گریه برناتوانان‌محرومان وگرفتاران: احساسات بشر در برابر ناتوانی‌های جسمانی و محرومیّت‌های مالی و غیر مالی نیز تحریک، و موجب گریه می‌شود. دیدن معلولان، یتیمان، فقیران و... آدمی را به شدّت اندوهگین ساخته، می‌گریاند. همچنین گرفتاری دیگران موجب تأثّر و اندوه آدمی شده، گاه به گریه می‌انجامد. گریهٔ راهبران و راهنمایان پاک بشر از گرفتاری آدمی در سرای آخرت نیز از این قبیل است.

۸.گریهٔ‌شوق: گاه انسان در برخورد با شخص یا چیزی که به شدّت شوق رسیدن به آن را داشته و مدّت‌ها در انتظار او به سر می‌برده است، به چنان حالت شادی و وجدی دست می‌یابد که ناخواسته، اشک از دیدگانش جاری می‌شود.

۹.گریه برای‌گرفتن‌حاجت: نیاز، آدمی را به درخواست از دیگری وا می‌دارد و درخواست، گاه همراه با گریه و زاری است؛ چرا که گریه، در خواست را به اجابت نزدیک می‌سازد و در خواست کننده هم با زاری، شدّت نیاز خود را ابراز می‌دارد. در خواست‌های همراه با زاری مؤمنان، در بر آورده شدن نیازهایشان از این قبیل است. التماس عاجزانه و همراه با گریستن کودکان در برآورده شدن خواسته‌هایشان را نیز می‌توان از این قسم به شمار آورد.

ب. اقسام گریه از جهت شکل و صورت نیز به اقسامی تقسیم می‌شود:

۱.گریهٔ عادی و آرام

۲.گریهٔ بلند یا جَزَع و فَزَع: گاه شخص از خود بی خود شده، فریاد گریه سر می‌دهد.

۳

نکوهش وستایش گریه از دیدشرع

گریه نیز مانند خنده، از رفتارهایی است که شرع برخی از اقسام آن را نکوهیده و برخی دیگر را ستوده است. تأسّف و حسرت بر کاستی یا از دست دادن متاع دنیا، حالتی نکوهیده، و گریهٔ پدید آمده از آن نیز ناپسند باشد. دنیا و مظاهر فریبای آن، اموری نیستند که انسان با داشتن والاترین ظرفیّت کمال در بین همهٔ موجودات، به آن دل بسته، از کاستی آن اندوهگین و گریان شود.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اَلا وَ مٰا یَصْنَعُ بِالدُّنْیا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ؟ وَ مٰا یَصْنَعُ بِالْمالِ مَنْ عَمّٰا قَلیلٍ یُسْلَبُهُ؟ وَ یَبْقیٰ عَلَیْهِ حِسابُهُ وَ تَبِعَتُهُ.[۱]

هان بدانید= هوشیار باشید کسی که برای آخرت آفریده شده، او را با دنیا چه کار؟ و با مال و ثروت چه کند کسی که به زودی آن را از وی بگیرند و حسابرسی و وبالش به گردن او بماند؟

چه بسیار سخنان نغز و پرمغزی که از سوی پیشوایان معصوم(ع) در بی‌اعتنایی به دنیا وارد شده و چه بسیار هشدارهایی که دربارهٔ فریب کاری آن داده شده است.

حضرت علی(ع) می‌فرماید:

اُرْفُضُوا هٰذِهِ الدُّنْیا التّٰارِکَةِ لَکُمْ وَ اِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْکَها، وَ الْمُبْلِیَةَ اَجْسادَکُمْ عَلیٰ مَحَبَّتِکُمْ لِتَجْدیدِها.[۲]

رها کنید این دنیایی که شما را رها کرده؛ اگر چه رهایی آن را دوست نمی‌دارید، و این بی وفایی که بدن هایتان را کهنه کرده با این که شما نو کردنِ آن را دوست می‌دارید.

---

۱. آمدی: غررالحکم، ص۱۴۲، ح۲۵۴۹.

۲. همان، ص۱۳۸، ح۲۴۱۶.

گریه از ترس عواقب گناه و مجازات الاهی، از رفتارهای بسیار پسندیده، و مورد ستایش شرع است.

امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) می‌فرماید:

طُوبیٰ لِصُورَةٍ نَظَرَ اللّٰهُ اِلَیْها تَبْکی عَلیٰ ذَنْبٍ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ.[۱]

خوشا به چهره‌ای که خداوند به آن بنگرد؛ در حالی که از ترس خدا بر گناهی می‌گرید.

گریه از ترس خدا به اندازه‌ای با ارزش است که در ردیف عبادت‌ها قرار گرفته؛ بلکه از عبادت‌های بسیار والا دانسته شده است.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اَلْبُکاءُ مِنْ خیفَةِ اللّٰهِ لِلْبُعْدِ عَنِ اللّٰهِ عِبادَةُ الْعارفینَ.[۲]

گریه از ترس خدا به موجب کاری که سبب دور شدن از او می‌شود، عبادت عارفان است.

امام باقر(ع) می‌فرماید:

ما مِنْ قَطْرَةٍ اَحَبَّ اِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَةِ دُمُوعٍ فی سَوادِ اللَّیْلِ مَخافَةً مِنَ اللّٰهِ لا یُرادُ بِها غَیْرُهُ.[۳]

هیچ قطره‌ای نزد خدا، دوست داشتنی‌تر از قطرهٔ اشک هایی که در سیاهی شب از ترس خدا ریخته شده و جز او را قصد نکرده باشد، نیست.

پیشوایان معصوم(ع) خود با داشتن مقام خشیت، بسیار می‌گریستند و با رفتار خود به گریستن سفارش می‌کردند.

امیرمؤمنان علی(ع) در دعای شریف کمیل به خداوند عرضه می‌دارد:

یا اِلٰهی وَ رَبّی وَ سَیِّدی وَ مَوْلایَ لِاَیِّ الْاُمُورِ اِلَیَّ اَشْکُو وَ لِما مِنْها اَضِجُّ وَ اَبْکی لِاَلیمِ الْعَذابِ وَ شِدَّتِهِ اَمْ لِطُولِ الْبَلاءِ وَ مُدَّتِهِ.[۴]

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۲۲۵، ح۲۰۳۷۳.
۲. آمدی: غررالحکم، ص۱۹۲، ح۳۷۲۹.
۳. کلینی: کافی، ج۲، ص۷۸۲، ح۳.
۴. سیّد بن طاووس: الاقبال، ص ۷۰۸.

ای خدای من و پروردگار من و آقای من و سرپرست من! بـرای کـدام یک از امور، نزد تو شکایت کنم و برای کدامین امر، ناله سر دهم و گریه کنم: بـرای دردناکی عذاب و شدّت آن یا برای طولانی بودن بلا و درازای آن؟

سیّدالساجدین امام زین‌العابدین(ع) در دعای شریف ابوحمزهٔ ثمالی می‌فرماید:

اَبْکِی لِخُرُوجِ نَفْسِی اَبْکِی لِظُلْمَةِ قَبْرِی اَبْکِی لِضِیقِ لَحَدِی اَبْکِی لِسُؤَالِ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ اِیّایَ اَبْکِی لِخُرُوجِی عَنْ قَبْرِی عُرْیاناً ذَلِیلاً.[۱]

برای خارج شدن جانم گریه مـی‌کنم. بـرای تـاریکی قـبرم گـریه مـی‌کنم. بـرای تنگنای لحدم گریه می‌کنم. برای پرسش فرشتهٔ منکر و نکیر از من گریه می‌کنم. بر خارج شدن از قبر در حالی که عریان و خوارم گریه می‌کنم.

گریه از خشیت و خوف الاهی آن قدر با ارزش است که حتّی کوشش در گریستن با گرفتن حالت گریه به خود نیز سفارش شده است.

امام صادق(ع) فرمود:

اِنْ لَمْ تَکُنْ بِکَ بُکاءٌ فَتَباکَ.[۲]

اگر گریه‌ات نمی‌آید=اشک سرازیر نمی‌شود صورت گریه کنندگان را به خود بگیر.

حضرت در پاسخ به پرسش یکی از اصحابش که عرضه داشت: من در دعا، صورت گریه کنندگان را به خود می‌گیرم و گریه‌ام نمی‌گیرد، فرمود:

نَعَمْ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبابِ.[۳]

بله خوب است اگر چه مانند سرمگس باشد= به اندازهٔ سرمگس اشکت در بیاید.

گریه بر ناتوانان، محرومان و گرفتاران نیز از گریه‌های پسندیده و ستوده است. مسلمان باید در فکر دردهای دیگر مسلمانان بوده و در برابر ایشان بی تفاوت نباشد.

---

۱. علّامهٔ مجلسی: بحار الانوار، ج۹۵، ص۸۹، ح۲.
۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۴۸۳، ح۸.
۳. همان، ح ۹.

حیات انسانی، اقتضای همدردی با دیگران را دارد و عقل، به حُسن، بلکه لزوم آن حکم می‌کند.

بـنی آدم اعـضای یک پـیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند[۱]

انسان بی تفاوت به حکم عقل و شرع نکوهش می‌شود.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

مَنْ اَصْبَحَ لٰا یَهْتَمُّ بِاُمُورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ.[۲]

هر کس صبح کند؛ در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد= به فکر مشکلات ایشان نباشد، مسلمان نیست.

بدیهی است که همدردی با دیگران موجب مشارکت در اندوه و ماتم آنان شده، چه بسا انسان را به گریستن بر ایشان وا دارد. چه بسیار اشک‌ها که از دیدگان مفاخر عالم بشر همچون امیرمؤمنان علی(ع) در غم و اندوه فقیران و یتیمان ریخته شد و چه رنج‌ها که از دیدن گرفتاری ایشان برده شد.

رسول خدا(ص) گاه از اندوه عذابی که در انتظار گناه کاران از امّت او است، سخت می‌گریست که این، نشان از شدّت اهتمام حضرت به عواقب امور مسلمانان دارد.

حضرت عبدالعظیم از امام جواد و او از پدر و اجدادش(ع) نقل کرد که امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

دَخَلْتُ اَنَا وَ فٰاطِمَةُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ(ص) فَوَجَدْنٰٰهُ یَبْکِی بُکٰاءً شَدیداً فَقُلْتُ لَهُ فِدٰاکَ اَبِی وَ اُمّی یٰا رَسُولَ اللّٰهِ مَا الَّذی اَبْکٰاکَ فَقٰالَ: یٰا عَلِیُّ لَیْلَةَ اُسْرِیَ بِی اِلَی السَّمٰاءِ رَأَیْتُ نِسٰاءً مِنْ اُمَّتی فی عَذٰابٍ شَدیدٍ فَاَنْکَرْتُ شَأْنَهُنَّ فَبَکَیْتُ لِمٰا رَأَیْتُ مِنْ شِدَّةِ عَذٰابِهِنَّ ثُمَّ ذَکَرَ حٰالَهُنَّ... .[۳]

من و فاطمه، بر رسول خدا(ص) وارد شدیم، و او را در حالی یافتم که به شدّت می‌گریست؛ پس به او گفتم: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! چه چیز تو را گریانده است؟ حضرت فرمود: ای علی! شبی که مرا به معراج بردند، زنانی از

---

۱. سعدی.

۲. کلینی: کافی، ج۲، ص۱۶۳، ح۱.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۲۱۳، ح۲۵۴۵۷.

امّتم را در عذاب شدید دیدم و منکر مرتبهٔ ایشان شدم؛ پس، از شدّت عذاب ایشان گریستم... .

گریه اگر از شادی رسیدن به نعمت‌های خداوندی باشد، شایسته و ستودنی بوده و در شمار سپاس الاهی قرار می‌گیرد.

عیسی‌بن مهدی جوهری که از اصحاب امام حسن عسکری(ع) است می‌گوید به همراه جمعی برای عرض تهنیت به مناسبت میلاد مهدی(ع) وارد سامرا شده و به حضور امام(ع) رسیدیم به محض ورود، پیش از آن که ما بر امام سلام کنیم، او به ما تهنیت گفته و گریه خویش را در برابر ما آشکار کرد در حالی که ما هفتادو چند نفر بودیم، پس فرمود:

اِنَّ الْبُکاءَ مِنَ السُّرُرِ بِنَعَمِ اللّٰهِ مِثْلُ الشُّکْرِ لَها فَطیبُوا نَفْساً وَ تَرَوْ عَیناً[1]

همانا گریه برای شادی از نعمت‌های خداوندی، همانند شکر آن‌ها است پس پاکیزه باد جان‌هایتان و روشن باد چشمهایتان.

گریه برای رفع نیاز اگر در برابر کسی باشد که درخواست از او درست است، ستودنی و زیبا است. اظهار خواری و بیچارگی در برابر معبود یگانه به هر اندازه فزونی یابد، بهای بیش‌تری خواهد داشت و گریستن هنگام در خواست، نشان دهندهٔ شدّت بیچارگی و ناتوانی بنده است.

خداوند متعالی به حضرت عیسا(ع) خطاب فرمود:

یا عیسا اُدْعُنی دُعاءَ الْغَریقِ الْحَزینِ الَّذی لَیْسَ لَهُ مُغیثٌ اَذِلَّ لی قَلْبَکَ... وَ اسْمَعْنی مِنْکَ صَوْتاً حَزیناً.[2]

ای عیسی! مانند غریق=کسی که در حال غرق شدن است غم زده‌ای که یاوری ندارد، مرا بخوان و دلت را برایم خوار کن... و صدای غمناک خود را به من برسان.

از امیرمؤمنان علی(ع) نقل شده است:

بُکاءُ الْعُیُونِ وَ خَشْیَةُ الْقُلُوبِ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ تَعالی ذِکْرُهُ فَاِذا وَجَدْتُمُوها فَاغْتَنِمُوا الدُّعاءَ... .[3]

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل،ج۲، ص۲۵۶، ح۱۹۰۹.
۲. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج۹۰، ص۳۴۱.
۳. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۵، ص۲۰۷، ح۵۷۰۶.

گریهٔ چشم‌ها و ترس دل‌ها از رحمت خداوند است که یاد او بزرگ باد؛ پس آن هنگام که آن‌ها= گریه و خشیت را یافتید، دعا را غنیمت شمارید.

امام صادق(ع) نیز برای دردها، دستور دعایی به یکی از اصحابش صادر فرمود که در بخشی از آن آمده است:

وَ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ فَرِّجْ عَنِّی کُرْبَتِی وَ عَجِّلْ عٰافِیَتِی وَ اکْشِفْ ضُرِّی ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ وَ احْرِصْ اَنْ یَکُونَ ذٰلِکَ مَعَ دُمُوعٍ وَ بُکٰاءٍ.[۱]

و سه بار می‌گویی: خداوندا! در دشواری‌هایم گشایش فرما و سلامت را نزدیک ساز و زیان را بردار و حریص باش که دعایت با اشک‌ها و گریه باشد.

درخواست از غیر خدا، زشت و نکوهیده است تا چه رسد به گریه برای آن؛ چرا که نشان دهندهٔ شدّت ناتوانی و نیاز است. مقتضای توحید آن است که جز او پرستیده نشود و فقط از او درخواست یاری شود؛ چنان که خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

اِیّٰاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ.[۲]

ستایش و نکوهش گریه برای جدایی از محبوب نیز تابع کیستی محبوب است. اگر محبوب انسان، دنیا باشد، گریه در جدایی آن نکوهیده است؛ چنان که دوست داشتن آن نیز ناپسند شمرده می‌شود؛ چرا که دوست داشتن دنیا، سرچشمهٔ همهٔ لغزش‌ها و خطاها است.

حضرت زین‌العابدین(ع) فرمود:

حُبُّ الدُّنیٰا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ؛[۳]

ولی اگر محبوب انسان، خدا باشد، گریه نه تنها، پسندیده است، بلکه موجب رشد و کمال انسان نیز می‌شود؛ همان گونه که دوست داشتن خدا، از مقام‌های عالی آدمی است. امام صادق(ع) می‌فرماید:

---

۱. کلینی: کافی، ج۲، ص۵۶۵، ح۷.
۲. حمد(۱):۵.
۳. کلینی: کافی، ج۲، ص۱۳۰، ح۱۱.

...فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مٰا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مٰا تَقَرَّبُوا اِلَى اللّٰهِ اِلّٰا بِتُرٰابِ قَدمَيْهِ.[۱]

اگر مردم، جایگاه و مقام کسی که خدا را دوست دارد نزد خدا می‌دانستند، به خدا تقرّب نمی‌جستند، مگر به خاک دو پایش.

گریه از غم فراق، و حسرت وصال، نشان دهندهٔ اوج اشتیاق انسان به لقاء اللّٰه است. از امام صادق(ع) نقل شده است:

مَنْ اَحَبَّ لِقٰاءَ اللّٰهِ اَحَبَّ اللّٰهُ لِقٰائَهُ.[۲]

آن کس که ملاقات با خدا را دوست بدارد، خداوند هم ملاقات با او را دوست می‌دارد.

نقشی بر آب می‌زنم از گریه حالیا تا کی شود قرین حقیقت، مجاز من
بر خود چو شمع، خنده‌زنان گریه می‌کنم تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من
حافظ زگریه سوخت بگو حالش ای صبا با شاه دوست پرور دشمن گداز من[۳]

گریه از فراق خوبان و پاکان نیز ستودنی و پسندیده است؛ چنان که حضرت فاطمه(س) در فراق پیامبر اکرم(ص) بسیار گریست تا جایی که مردم بر صدای شیون او خُرده گرفتند.[۴] امام حسن مجتبی(ع) نیز در بستر شهادت از فراق خوبان و پاکانی چون حضرت سیّدالشهداء امام حسین(ع) و حضرت زینب کبری(س) گریست و علّت گریه را جدایی از ایشان بیان فرمود.

چون ننالم؟ چرا نگریم زار؟ چون نمویم؟ که می‌نیابم باز
کارم از دست رفت و دست از کار دیده بی نور ماند و دل بی یار
خاک بر فرق سر چرا نکنم چون نشویم به خون دل رخسار

گریه بر ستمدیدگان نیز از رفتارهای نیک و پسندیده است. همان گونه که گذشت، مسلمان باید با مسلمانان همدردی کند و به امور آنان همّت ورزد و در برابر ایشان

۱. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج۶۷، ص۲۳، ح۲۳.
۲. کلینی، کافی، ج۳، ص۱۳۴، ح۱۲.
۳. حافظ: دیوان اشعار، غزل ۴۰۰.
۴. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۳، ص۲۸۰، ح۳۶۵۵.

بی‌تفاوت نباشد. درد، رنج و ستمی که بر دیگران تحمیل می‌شود، باید دل او را نیز به درد آورده، اندوهگینش سازد؛ به ویژه اگر ستمدیده، از خوبان و صالحان و مهم‌تر از آن، امام صالحان و خوبان باشد. گریه بر حضرت سیّد الشهداء امام حسین به اندازه‌ای از سوی پیشوایان معصوم(ع) ستایش شده که جایگاهی بسیار والا نزد پیروان ایشان یافته است.

سفارش‌های فراوان امامان بر گریه در مصیبت‌های حضرتش به قدری بوده که این رفتار را به صورت کرداری معمول و شایع نزد شیعیان و بلکه مسلمانان در آورده است. امام صادق(ع) به شخصی به نام جعفربن عفّان طائی فرمود:

بَلَغَنِی اَنَّکَ تَقُولُ الشِّعْرَ فِی الْحُسَیْنِ(ع) وَ تُجِیدُ قَالَ نَعَمْ فَأَنْشَدَهُ فَبَکَی وَ مَنْ حَوْلَهُ حَتّٰی سَالَتِ الدُّمُوعُ عَلٰی وَجْهِهِ وَ لِحْیَتِهِ ثُمَّ قَالَ یَا جَعْفَرُ وَ اللّٰهِ لَقَدْ شَهِدَکَ مَلَائِکَةُ اللّٰهِ الْمُقَرَّبُونَ هٰاهُنَا یَسْمَعُونَ قَوْلَکَ فِی الْحُسَیْنِ(ع) وَ لَقَدْ بَکَوْا کَمَا بَکَیْنَا وَ اَکْثَرَ ... .[1]

به من خبر رسیده که تو دربارهٔ حسین(ع) شعر می‌سرایی و نیکو می‌گویی. گفت: بلی، پس شعری سرود و حضرت و کسانی که گرداگرد او بودند، گریستند تا آن جا که اشک‌ها بر صورت و محاسن حضرت جاری شد؛ سپس فرمود: ای جعفر! به خدا سوگند! فرشتگان مقرّب خدا بر گفتار تو دربارهٔ حسین(ع) گواه بودند و هر آینه آن‌ها نیز گریستند؛ همان گونه که ما گریستیم و بیش‌تر.

مجلس‌های گوناگون که برخی از امامان(ع) در نوحه سرایی بر حسین(ع) بر پاداشته‌اند، خود گواهی آشکار بر نهایت ستایش از این گونه رفتار است. پیشینهٔ گریه بر حسین(ع) را در رفتار پیامبر اکرم(ص) نیز می‌توان مشاهده کرد؛ چنان که امام باقر(ع) از امیرمؤمنان علی(ع) چنین نقل می‌کند:

اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) بَکَی بُکَاءً شَدِیداً فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ(ع) لِمَ بَکَیْتَ قَالَ اَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ اَنَّکُمْ قَتْلَی وَ مَصَارِعَکُمْ شَتّٰی... .[2]

همانا رسول خدا(ص) به شدّت گریست و حسین(ع) از او پرسید: برای چه

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۹۳، ح۱۹۸۸۵.
۲. همان، ص۳۳۱، ح۱۹۳۳۰.

می‌گریی؟ حضرت فرمود: جبرئیل به من خبر داد که همانا شما کشته شدگانید و پراکنده می‌شوید.

گریه بر کاستی‌های معنوی، از اندوه و تأسّف بر عمر کم بار سرچشمه می‌گیرد و این تأسف، انسان را از ادامهٔ راه، با حال گذشته باز داشته، او را به سوی استفادهٔ درست و مناسب از باقیماندهٔ عمر سوق می‌دهد. تأسّف بر هدر رفتن عمر، سازندهٔ انسان بوده، او را از فرورفتن در خواب غفلت باز می‌دارد. آن چه انسان را به وادی گمراهی می‌کشاند، همانا غفلت او از کیستی خود است و آن گاه که این غفلت به هوشیاری و بیداری دگرگون شود، حرکت به سوی کمال آغاز شده، امید هدایت و رهایی شکوفه می‌زند.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اَلنّاسُ نِیامٌ فَاِذا ماتُوا انْتَبَهُوا.[۱]

مردم در خوابند و هنگامی که بمیرند، بیدار می‌شوند.

و چه زیبنده است پیش از آن که انسان را به ناچاری از این دنیا بیرون برند، او روح خویش را از بند دنیا رها سازد؛ چنان که حضرت علی(ع) می‌فرماید:

مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا.[۲]

بمیرید= روح خویش را از بند دنیا رها سازید پیش از آن که بمیرید= شما را از دنیا خارج سازند.

تأسّف بر عمر برباد رفته، موجب پیدایش امید هدایت در ادامهٔ راه می‌شود و صد البتّه که گریستن بر این کاستی‌ها، پسندیده و در خور شخص پریده از خواب غفلت است.

بیا ای دیده تا یک دم بگرییم — نَیَم چون خوشدل و خرّم بگرییم
نشد جان محرم اسرار جانان — بر آن محروم نامحرم بگرییم
ز عمر ما دو سه دم ماند باقی — بیا کین یک دو دم بر هم بگرییم[۳]

۱. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج۴، ص۴۳.
۲. همان، ج۶۶، ص۳۱۷.
۳. فخر الدین عراقی: دیوان اشعار، غزل ۲۰۴.

٤

ریشه‌های درونی گریه

درنگ در اقسام گریهٔ نکوهیده، نشان می‌دهد که عامل اصلی همهٔ آن‌ها، دوست داشتن دنیا است. دنیا با مظاهر گوناگونش از انسان، دلربایی کرد، او را به خنده و گریه‌ای بی ارزش دچار می‌سازد. گریه بر کاستی‌های مادّی، و بر فراق دنیا و شوق وصال آن، همه و همه از عشق و علاقهٔ وافر انسان به دنیا حکایت دارد. گروهی در غم از دست دادن مال دنیا و گروهی دیگر از شادی وصال آن می‌گریند. گروهی از اندوهِ نداشتن مقام‌های بی ارزش آن و گروهی در غم از دست دادن آن‌ها می‌نالند؛ از این رو حبّ جاه و مقام، حبّ مال و ثروت و حبّ دیگر چهره‌های فریبای دنیا را می‌توان ریشهٔ پیدایش غم و اندوهِ نداشتن یا از دست دادن آن مظاهر دانست که این اندوه نیز آدمی را به گریه دچار می‌کند. و این در حالی است که گریهٔ ستوده و پسندیده، در حبّ خدا و خوف و خشیت از او ریشه داشته، انسان را به سوی او رهنمون می‌شود. گریه بر کاستی‌های معنوی، گریه از غم فراق خداوند و از ترس مجازات الاهی، همه و همه از حبّ یا خشیّت الاهی سرچشمه گرفته و از همین رو پسندیده و نیکو است.

خنده و گریهٔ عشّاق زجای دگر است می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌مویم[1]

---

۱. حافظ: دیوان اشعار، غزل ۳۸۰.

۵

پیامدزشت وزیبای‌گریه

گریه بر پایهٔ نکوهیده یا ستوده بودن پیامدهایی دارد که عبارتنداز:

أپیامدهای‌زشت‌گریهٔ‌نکوهیده

گریهٔ نکوهیده، پیامد ناپسندی خواهد داشت که عبارت است از:

۱.**خواری وکوچکی**: ابراز وابستگی و دلبستگی به آن چه در برابر عظمت ظرفیّت انسان، مرتبهٔ پست وکوچکی دارد، مایهٔ خواری و ذلّت انسان است. انسان موجودی است که برترین ظرفیّت وجودی را در بین دیگر آفریده‌های خداوند دارد. ظرفیّت جانشینی خدا، فقط و فقط به او داده شده، و همه چیز مسخّر او گشته است تا این قابلیّت را به فعلیّت برساند و در مقام جانشینی حقّ قرار گیرد. آدمی موجودی است که فقط برای بدن او، بهایی برابر با بهشت در نظر گرفته شده است.

امام موسی‌کاظم(ع) می‌فرماید:

اِنَّ اَبْدانَکُمْ لَیْسَ لَها ثَمَنٌ اِلَّا الْجَنَّةُ فَلا تَبیعُوها بِغَیْرِها.[۱]

همانا بدن‌های شما بهایی جز بهشت ندارد؛ پس آن را به غیر از آن نفروشید.

و البتّه که روح او، ظرفیّتی فراتر از بهشت دارد؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

... عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُون... .[۲]

نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

مـــا را نـــبود هـــوای فـــردوس از آنک صـــد مـــرتبه بـــالاتر از آن دوزخ مـــاست

---

۱. کلینی: کافی، ج۱، ص۱۷، ح۱۲.

۲. آل عمر ان(۳):۱۶۹.

ما بی‌خور و خوابیم و جهان مطبخ ما ما بی‌سر و پاییم و جهان مسلخ ماست[۱]

حال، گریه برای آن چه به مراتب از او پست‌تر وکوچک‌تر است، موجب خواری و پستی‌اش خواهد شد و خدشه‌ای بر عظمت وی وارد خواهد کرد و این چه بسا کفران نعمت بزرگی است که در اختیار او قرار داده شده است.

۲.بطلان نماز: گریستن برای دنیا به اندازه‌ای بی‌ارزش است که اگر در نماز رخ دهد، فقیهان آن را موجب بطلان عبادت دانسته‌اند. ابوحنیفه می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم آیا گریه در نماز ،موجب قطع نماز می‌شود؟

امام صادق(ع) فرمود:

اِنْ بَکیٰ لِذِکْرِ جَنَّةٍ اَوْ نارٍ فَذٰلِکَ هُوَ اَفْضَلُ الْاَعْمالِ فِی الصَّلٰاةِ وَ اِنْ کٰانَ ذَکَرَ مَیِّتاً لَهُ فَصَلٰاتُهُ فٰاسِدَةٌ.[۲]

اگر به یاد بهشت یا آتش بگرید، پس آن با ارزش‌ترین رفتارها در نماز است و اگر کسی را که از دنیا رفته به یاد آورده و بگرید پس نمازش فاسد است.

چنان که از گفتار امام(ع) معلوم است اگر در نماز از خوف خدا یا شوق لقای او گریسته شود، نماز، باطل نخواهد شد، بسیاری از فقیهان، گریه بر مصیبت‌های سیدالشهداء (ع) را نیز موجب بطلان نماز نمی‌دانند.

ب.پیامدهای زیبای گریهٔ ستوده

گریه از خوف و خشیت الاهی، پیامدهای زیبا و سودمندی برای گریه کننده دارد که عبارتند از:

۱.روشنایی دل: گناه، دل آدمی را تاریک می‌کند و رو به مرگ معنوی می‌برد.

امام زین العابدین(ع) می‌فرماید:

وَ اَمٰاتَ قَلْبِی عَظیمُ جِنٰایَتی.[۳]

□خدایا! جنایت بزرگ من، دلم را میرانده است.

---

۱. ابوسعید ابوالخیر: دیوان اشعار، رباعی.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۷، ص۲۴۷، ح۹۲۴۳.

۳. علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج۹۱، ص۱۴۳.

گریه، دل گناه کار را روشنایی بخشیده، از تاریکی بیرون می‌آورد.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

اَلْبُکاءُ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ یُنیرُ الْقَلْبَ.[۱]

گریه از ترس خدا، به دل روشنایی می‌بخشد.

۲.نگه‌داری ازبازگشت به‌گناه: روشنایی دل، از میل انسان به گناه کاسته، او را از آلودگی دوباره باز می‌دارد.

امیرمؤمنان علی(ع) در ادامهٔ سخن پیشین می‌فرماید:

...وَ یَعْصِمُ مِنْ مُعاوَدَةِ الذَّنْبِ.[۲]

گریه از ترس خدا ... از بازگشت به گناه نگه می‌دارد.

۳.کلید رحمت: روشنایی دل، و توبه و باز نگشتن به گناه، موجب نزول رحمت الاهی بر آدمی است. آن چه انسان را از رحمت خدا دور می‌کند، گناه و تباه کاری خود او است. گناه، موجب نزول بلا، مصیبت، سختی و گرفتاری می‌شود و بازگشت از آن، رحمت را فرو می‌آورد و گریه، کلید باز گشایی درِ آن است.

از امیرمؤمنان علی(ع) نقل شده است:

اَلْبُکاءُ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ مِفْتاحُ الرَّحْمَةِ.[۳]

گریه از ترس خدا، کلید رحمت حقّ تعالی است.

۴.آمرزش‌گناهان: گریه از ترس خدا، افزون بر روشنایی و رحمت پسین، پاکی پیشین را نیز فراهم ساخته، موجب پاک شدن نامهٔ عمل انسان از گناهانی که مرتکب شده نیز می‌شود.

---

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۲۴۵، ح۱۲۸۸۲.
۲. آمدی: غررالحکم، ص۱۹۲، ح۳۷۳۰.
۳. همان، ح۳۷۳۱.

امام علی(ع) می‌فرماید:

بُکاءُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ یُمَحِّصُ ذُنُوبَهُ.[۱]

گریهٔ بنده از ترس خدا، گناهانش را پاک کند.

۱. همان، ح۳۷۳۳.

٦

راه‌های درمان گریهٔ نکوهیده

گریهٔ نکوهیده، در دوست داشتن مظاهر گوناگون دنیا ریشه دارد؛ از این رو درمان آن در گِرو مقابله با این محبّت است. کوشش در ضعیف ساختن علاقهٔ شدید به دنیا، بهترین راه درمان است. اندیشه در بی‌دوامی مال، مقام و دیگر چهره‌های دنیا توجّه به کوتاهی و مهلت و فرصت در توشه گیری از دنیا، از میل آدمی به دنیا می‌کاهد و او را از گریه بر کاستی‌های مادّی دور می‌سازد و آن گاه که علاقهٔ انسان به دنیا کاهش یابد، دیگر جدایی از دنیا، او را نالان و گریان نخواهد ساخت؛ از این رو یاد مرگ و نقصان و حقارت دنیا، انسان را در درمان خویش، به خوبی یاوری می‌کند؛ چنان که امام صادق(ع) فرمود:

ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ... .[1]

یاد مرگ، اشتها به دنیا را می‌میراند.

---

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۲، ص۱۰۵، ح۱۵۵۱.

فصل چهاردهم

شعر

وَ الشُّعَرٰاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ... اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُواالصّٰالِحٰاتِ وَ ذَکَرُوا اللّٰهَ کَثیراً.[1]

شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند... مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و خدا را بسیار یاد کردند.

قرآن کریم

مقدّمه

نیروی خیال و طبع زیبا پسند آدمی، در زندگانی فردی و اجتماعی او به شکل‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شود و مانند هر نیروی درونی یا برونی دیگر، نقشی بازی می‌کند. افسار خیال، گاه چنان از دست پر توان عقل واقع‌گرای آدمی خارج می‌شود که او را در آسمان تخیّلات به پرواز در آورده، از محیط واقعیّات خارج می‌سازد. تخیّلات، گاه آدمی را به سمت نیکی‌ها تشویق و ترغیب کرده، در مسیر خیر، به حرکت در می‌آورد و گاه او را به بدی‌ها مایل می‌سازد. سخن ابزاری است که می‌توان آن را در این جهت به کار برد. آدمی با این قالب می‌تواند به بیان ساخته‌های نیروی خیال خویش پرداخته، دیگران را به سمت و سوی مورد نظرش ترغیب سازد. او با آهنگین ساختن سخن و نظم بخشیدن به اجزای آن می‌تواند بر هیجانی که از بازگفتن تخیّلاتش بر خواهد خاست، بیفزاید. شعر ابزاری از نوع سخن است که آدمی از دیر باز برای تشویق و تهییج دیگران، به آن توسّل جسته و تخیّلات خویش را با آن، باز گفته است. این ابزار، گاه به شکلی ناشایست و برای نیل به مقاصدی ناپسند به کار رفته که در نتیجه، به آفتی از آفات زبان تبدیل شده است.

این فصل به بیان ابعاد گوناگون آفت شعر نکوهیده و راه‌های درمان آن اختصاص یافته، و موضوعات آن چنین است:

---

۱. شعرا(۲۶): ۲۲۴-۲۲۷.

۱. تعریف شعر
۲. اقسام شعر
۳. نکوهش و ستایش شعر از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی شعر نکوهیده
۵. پیامدهای زشت شعرنکوهیده
۶. راه‌های درمان شعرنکوهیده.

۱

تعریف شعر[۱]

شعر به طور معمول در دو معنا به کار می‌رود:

أ. سخن دربردارندهٔ خیال: سخنی که خیال را در بردارد، شعر نامیده می‌شود؛[۲] چه نثر باشد و چه به حالت نظم سروده شود. خیال‌های ذهن گوینده، گاه در قالبی منظّم ریخته، و به صورت موزون و با قافیه ادا می‌شود و گاه موزون نبوده و قافیه ندارد. استعاره، مجاز، تشبیه و... از صناعات ادبی هستند که در آن‌ها، شاعر، نیروی خیال را به کار گرفته، واقعیّات را به فضایی دیگر می‌برد و از منظری خیالی بدان‌ها می‌نگرد. در فضایی خیالی، چهرهٔ محبوب را به سان قرص ماه، و عظمت او را همچون کوه، و قد و قامت او را مانند سرو کشیده می‌بیند و به شعر می‌کشد و در مقابل، صورت دشمن را همچون شب تار، و حقارت او را چنان خاک و... به خیال آورده، به شعر می‌سراید؛ حال، دیگر فرقی نمی‌کند که اجزای سخن او در وزن، هماهنگ باشند یا وزنی بر کلمات، حاکم نباشد. بوستان و گلستان سعدی، پُر از مضامین خیال‌انگیز است که یکی با زبان نظم، همراه، و دیگری به نثر کشیده شده است؛ البتّه خیالی که شاعر را به سرودن شعر می‌کشاند، گاه خیالی رحمانی و زیبا و گاه خیالی شیطانی و زشت است؛ ولی زشتی یا زیبایی خیال، در شعر بودن سخن نقش ندارد؛ اگر چه در حکم اخلاقی آن مؤثّر است.

ب. سخن موزون، باقافیه و آهنگین: منظّم ساختن کلمات یک جمله و وزن‌بخشیدن به آن‌ها و یک نواخت ساختن محلّ وقف قطعه‌های گوناگون آن، به گونه‌ای که کلام آهنگین شده و از پراکندگی دور شود، سخن را نزد مردم به شعر تبدیل می‌کند؛ پس شعر با این

---

۱. سخن موزون و غالباً مقفی حاکی از احساس و تخیل، چامه؛ ج اشعار، ضح (محمد معین: فرهنگ معین، ج دوم، ص ۲۰۵۷).

۲. شعر در عرف منطقی، کلام مخَیَّل است (نصیر الدین طوسی: اساس الاقتباس، ص ۵۸۷).

تفسیر، به سخن موزون، با قافیه و آهنگین گفته می‌شود؛ حال چه گویای خیالات ذهن شاعر یا بیانگر واقعیّاتی محض باشد که خیال را در آن راهی نیست؛[۱] البتّه آهنگین ساختن کلام، خود خیال برانگیز بوده، قدرت تخیّل را تحریک می‌کند و ممکن است همین اثر، سبب شعر نامیده شدن سخنان موزون و با قافیه باشد یا آن که شاعران به صورت معمول، خیال‌پردازی‌های خویش را در قالب سخنان موزون و با قافیه، باز می‌گویند؛ البتّه گروهی، به سخنی شعر می‌گویند که هر دو ویژگی پیشگفته را دارد؛ یعنی هم در بر دارندهٔ خیال است و هم وزن و قافیه دارد.[۲] امروزه، شعر بیش‌تر در همین معنا به کار می‌رود.

۱. شعر در عرف متأخّران، کلام موزن و مقفّا□ =باقافیه□ است چه بر حسب این عرف هر سخن را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهان باشد، خواه خطابی، خواه صادق و خواه کاذب و اگر هم به مثل توحید خالص باشد، یا هذیانات محض باشد، آن را شعر خوانده و اگر از وزن و قافیه خالی بود و اگر چه مخیّل بود، آن را شعر نخوانند. (نصیرالدین طوسی: اساس الاقتباس، ص ۵۸۷).

۲. و المحدثّون یعتبرون معه□=مع التخییل□ الوزن. (نصیر الدین طوسی: شرح اشارات، ج ۱، ص ۵۱۵).

۲

اقسام شعر

شعر با هر یک از دو معنایش به اقسامی تقسیم می‌شود که عبارتند از:

أ. اقسام شعر = سخن دربردارندهٔ خیال

۱. سخن دربردارندهٔ خیال‌های زیبا: گاه شاعر، خیال‌های زیبا و قابل ستایش خود را سروده، به شعر می‌کشد. در این حال، شعر او یا حاوی معانی و مضامینی در جهت افزودن معرفت، محبّت، پشتیبانی و ستایش از حقّ و حقیقت است یا چنین مفاهیمی را ندارد. وصف زیبایی‌های مناظر طبیعی، بدون توجّه دادن به آفریدگار هستی را می‌توان از این نوع به شمار آورد و تشبیه عظمت یک فرد با ارزش یا خصلتی ارزشمند، به زیبایی‌های با شکوه هستی را می‌توان از نوع نخست دانست. سخنان زیبا و نغز شاعران و استعاره‌های لطیف و وجدانگیز ایشان در وصف شخصیّت رسول خدا(ص) و امیرمؤمنان علی(ع) و دیگر اولیای حقّ را می‌توان از مصادیق این قسم به شمار آورد.

ماه فرو مانَد از جمال محمد — سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست — در نظرِ قدرِ با کمال محمد
وعدهٔ دیدار هر کسی به قیامت — لیلهٔ اسری، شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسا و عیسا — آمده مجموع در ظلال محمد
عرصهٔ گیتی مجال همت او نیست — روز قیامت نگر، مجال محمد
و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس — بو که قبولش کند بلال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی — عشق محمد بس است و آل محمد[1]

البتّه زیبایی خیال، هم به فردی که دربارهٔ او خیال می‌شود بستگی دارد و هم به آن چه

---

۱. سعدی: بوستان، قصیده.

دربارهٔ او خیال می‌شود؛ از این رو شعر زیبا آن است که شاعر، تخیّلات زیبا و ستودنی خود را دربارهٔ افراد شایسته بپروراند و به زبان شعر بسراید.

قلعه بانی که به قصر افلاک — سر دهد نالهٔ زندانی خاک
کلماتی چو دُر آویزه گوش — مسجد کوفه هنوزش مدهوش
فجر تا سینهٔ آفاق شکافت — چشم بیدار علی خفته نیافت
روزه داری که به مُهر اسحار — بشکند نان جوین افطار
شاهبازی که به بال و پَرِ راز — می‌کند در ابدیّت پرواز
شبروان مست ولای تو علی — جان عالم به فدای تو علی[1]

۲.سخن‌دربردارندهٔخیال‌هایزشت: ذهن بیمار برخی افراد، ممکن است ایشان را به خیال‌های ناپسند و زشت بکشاند؛ آن گاه این خیال، به شعر بینجامد. این جا است که زشتی‌های اخلاقی، آشکارا سروده می‌شود و رواج می‌یابد؛ چرا که شاعر بیمار، رفتارهای زشت و آلودگی کردار را آن چنان با خیال پیوند می‌زند که شنوندگان را مدهوش دنیای فریبنده و جاذبه‌های دروغین آن می‌سازد؛ البتّه گاه شاعر چیزی را به شعر می‌کشد که به خودی خود زشت و ناپسند نیست؛ ولی آشکار کردنش به هر شکلی، زشت و زننده است. وصف چهره و اندام زنان که در اشعار شاعران بزرگ عصر جاهلیّت عرب به وفور یافت می‌شود را از این نوع می‌توان به شمار آورد. به کار بردن استعاره‌های زیبا و تشبیه‌های عالی در حقّ نالایقان و ستمگران نیز از مصادیق این قسم است؛ زیرا با وجود آن که چنین استعاره‌هایی بدون لحاظ شخص نالایق که دربارهٔ او به کار می‌رود، زیبا است، با توجّه به او، دروغ، ناپسند و نا زیبا خواهد بود؛ پس زشتی خیال، گاه از جانب فردی است که دربارهٔ او خیال می‌شود و گاه از سوی چیزی است که دربارهٔ آن فرد، خیال می‌شود و گاه این خیال از هر دو طرف، زشت و ناشایست است.

مدح شاعران چاپلوس از ستمگران، از نوع سرودن اشعار زیبا در وصف افراد نالایق است.

---

۱. شهریار: کلیات، ج۱، ص۶۰۴.

ب.اقسام شعر =سخن موزون، با قافیه و آهنگین

۱.**شعر حاوی خیال**: گاه شاعر، خیال‌های زشت یا زیبای خویش را در قالبی منظّم، موزون و با قافیه ریخته، بیان می‌دارد که با این کار، قوّهٔ خیال دیگران را به قوّت تحریک می‌کند؛ زیرا خیال‌پردازی شاعر، با نظم، وزن و قافیه، آهنگین شده، بر فراز قلّهٔ خیال آدمی می‌نشیند؛ البتّه قوّت استعاره‌ها و زیبایی تشبیه‌ها و مجازها، نقش بسیار مهمّی در میزان خیال‌انگیز بودن شعر دارد.

۲.**شعر عاری از خیال**: گاه شاعر، واقعیّت‌های مورد نظر خویش از قبیل حوادث اجتماعی، مطالب علمی، وقایع تاریخی، اتّفاق‌های روزمرّهٔ زندگی و... را بدون هیچ گونه تصرفّ خیالی، در قالبی موزون ریخته، باز می‌گوید. منظومه‌های علمی از قبیل منظومهٔ منطق و حکمت[۱] را می‌توان از این قسم به شمار آورد.

۱. حاج ملّا هادی سبزواری از فیلسوفان بزرگ عهد قاجار که در حکمت، به سبک ملّا صدرا شیرازی مَشی می‌کرد، کتاب شرح منظومه او در منطق و حکمت و اسرار الحکم و شرح مثنوی معنوی او معروف است.

۳

نکوهش وستایش‌شعر از دیدشرع

أ.نکوهش‌شعر: وقتی سخن، خیالی زشت و ناپسند را در بردارد، نکوهیده و ناشایست است؛ چه به نظم کشیده شده و موزون باشد و چه در قالب نثر بیان شود. پرداختن به خیال‌های زشت، نه تنها برای انسان فایده‌ای ندارد که او را به مرزهای ممنوع گناه نیز نزدیک می‌سازد. آدمی افزون بر آن که باید رفتار خود را از گناه دور کند، شایسته است ظرف خیال خود را نیز از آلودگی‌ها پاک سازد. چه خیال پردازی‌های زشت که انسان را لغزانده و به پرتگاه گناه غلتانده است.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فی کُلِّ وادٍ یَهیمُونَ وَ اَنَّهُمْ یَقُولُونَ ما لا یَفْعَلُونَ.[۱]

شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند. آیا نمی‌بینی آن‌ها در هر وادی سرگردانند و سخنانی می‌گویند که به آن‌ها عمل نمی‌کنند؟

ابن‌عبّاس می‌گوید: مقصود از شُعرا، شاعران مشرکان است.[۲]

شاعران مشرک در عصر جاهلیّت عرب، اشعاری موهوم و خیالی می‌سرودند که مشحون از هزل، مطایبه، تغزّل، عشق بازی، هتک ناموس مردم، اِشکال به نَسَب ایشان، ستایش و نکوهش بی جا و مانند آن‌ها بود که سبب سرگردانی و گمراهی ایشان و دیگران می‌شد و شایدکلام خداوند که فرمود: «فی کُلِّ وادٍ یَهیمُونَ»، گویای همین مطلب باشد.[۳]

---

۱. الشعراء(۲۶): ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶.

۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۰۸.

۳. برخی از مفسّران گفته‌اند: مقصود از اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فی کُلِّ وادٍ یَهیمُونَ؛ نمی‌بینی که شاعران در هر فنّی، سخن به دروغ می‌گویند و در هر کار بیهوده‌ای فرورفته، به باطل ستایش و نکوهش می‌کنند، این است که این‌ها مغلوب هوای نفس هستند و مانند کسی که در بیابان سرگردان است، به اشعار گوناگون روی می‌آورند و از روی نادانی به لغو و باطل

(ادامه در صفحهٔ بعد)

شعری که در آن، کلمات زشت و ناپسند به کار رود، نه تنها ارزش ندارد که مورد نکوهش نیز قرار گرفته است.

امام باقر(ع) به نقل از رسول خدا(ص) می‌فرماید:

مَنْ تَمَثَّلَ بِبَيْتِ شِعْرٍ مِنَ الْخَنَا لَمْ يُقبَلْ مِنْهُ صَلَاةٌ فِي ذَلِکَ الْيَوْمِ وَ مَنْ تَمَثَّلَ بِاللَّيْلِ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاةُ تِلْکَ اللَّيْلَةَ.[1]

هر کسی بیتی از شعر زشت و ناسزا به کار برد، نماز او در آن روز قبول نمی‌شود و کسی که در شب چنین کند، نماز آن شب او پذیرفته نمی‌شود.

همچنین اگر انسان، استعاره‌ها وتشبیه‌های زیبا را در حقّ نالایقان به کار بندد، کاری ناپسند و نکوهیده کرده؛ چراکه این رفتار، از اقسام مدح بی جا است که در فصل مدح به تفصیل بیان شد.

امیرمؤمنان علی(ع) به شخصی به نام نَوف فرمود:

يَا نَوْفُ اِيّاکَ اَنْ تَکُونَ عَشَّاراً أَوْ شاعِراً أَوْ شُرْطِياً أَوْ عَرِيفاً أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ وَ هِيَ الطُّنْبُوْرُ أَوْ صَاحِبَ کُوبَةٍ وَ هُوَ الطَّبْلُ فَاِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَنظَرَ اِلَى السَّمٰاءِ فَقَالَ أَمَا اِنَّها السَّاعَةُ الَّتِي لٰا تُرَدُّ فِيهَا دَعْوَةُ اِلَّا دَعْوَةُ عَرِيفٍ أَوْ دَعْوَةُ شَاعِرٍ أَوْ دَعْوَةُ عَاشِرٍ أَوْ شُرْطِيٍّ أَوْ صَاحِبِ عَرْطَبَةٍ أَوْ صَاحِبِ کُوبَةٍ.[2]

بر حذر باش از این که گیرندهٔ مالیات= مأمور مالیات یاگزمه و شحنه حاکمان ستمگر یا سر پرست و قیّم مردم یا اهل تنبور= نوعی ساز یا اهل

(ادامه از صفحهٔ قبل)

می‌پردازند و ستایش و نکوهش بیهوده می‌گویند. (طبرسی: مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۲۰۸)

همچنین گفته‌اند: (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی‌بینی (اَنَّهُمْ فِی کُلِّ وٰادٍ) آن که ایشان در هر وادی از فنون کلام(یَهیمُونَ) سرگردان می‌شوند؛ مانند بهایم که در اودیه حیران و سرگردان رود و راه به مقصد نبرد، چه اکثر مقدمات ایشان، خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی ندارد و راه به جایی نمی‌برند و اغلب کلمات ایشان در تشبیب است به حرام و غزل و ابتهار و هزل و مطایبه و تمزیق اَعراض و قَدْح در اَنساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن از امور غیر واقعه که موجب ضلالت است در بوادی موبِقه.

(ملّا فتح اللّه کاشانی: منهج الصادقین، ج۶، ص۴۹۳، س۲۰)

همچنین گفته‌اند: اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِي کُلِّ وٰادٍ يَهيمُونَ قيل و ذلک لان اکثر کلمات الشعراء خيالات لا حقيقته لها.

۱. حر عاملی: وسائل الشیعه، ج۷، ص۴۰۳، ح۹۶۹۲.

۲.همان، ج۱۷، ص۳۱۵، ح۲۲۶۳۷.

طبل باشی. همانا پیامبر خدا□داوود(ع)□ شبی□از منزل□ خارج شد و به آسمان نگریست؛ پس فرمود: همانا این ساعتی است که در آن هیچ دعایی ردّ نشود، مگر دعای سرپرست و قیّم قوم یا دعای شاعر یا دعای گیرندهٔ مالیات یا یاوران حاکم یا صاحب تنبور یا صاحب طبل.

ب.ستایش‌شعر: اگر شعر، دربردارندهٔ کلمات و خیال‌های زیبا و پسندیده دربارهٔ فرد لایق و شایسته‌ای باشد، خالی از اشکال خواهد بود؛ به ویژه اگر در جهت تقویت حقّ و اشاعهٔ آن باشد که در این صورت، پسندیده و در خور پاداش است. خداوند متعالی پس از آیات پیشگفته در پیروی گمراهان از شاعران و سرگردانی ایشان می‌فرماید:

اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللّٰهَ کَثیراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.[1]

مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و خدا را بسیار یاد کردند و پس از آن که به آن‌ها ستم شد، به دفاع برخاستند و ستمگران به زودی خواهند دانست که به کجا کشانده خواهند شد.

جدا کردن اهل ایمان از حکمی که دربارهٔ شاعران شده بود، نشان می‌دهد که این نکوهش، شامل همگان نمی‌شود و برخی اشعار، مُجاز و بی‌اشکال است؛[2] چنان که حکایت شده پس از نزول آیهٔ وَالشُّعَرٰاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُنَ...، گروهی از شاعران صحابه با حالی زار نزد رسول خدا(ص) آمده، عرض کردند: ای رسول خدا! ما شاعریم و می‌ترسیم با این صفت □= شاعر بودن□ بمیریم و از گمراهان باشیم.

---

۱. شعرا (۲۶): ۲۲۷.

۲. اگر چه حق سبحانه جلّ ذکره در آیهٔ کریمهٔ وَالشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُنَ، شعرا را که سبّاحان بحر شعرند، جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته، گاه در غرقاب بیحد و غایت غوایت می‌اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان می‌سازد و امّا بسیاری از ایشان به واسطهٔ عمل صالح و صدق ایمان، در زورق امان اِلَّاالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ نشسته‌اند و به وسیله بادبان و ذَکَرُوا اللّٰه کَثیراً به ساحل خلاص و ناحیهٔ نجات پیوسته و نعم ما قیل شعر:

شاعران را گرچه غاوی خواند در قرآن خدا هست از ایشان هم به قرآن ظاهر استثنای من

(ملّافتح‌اللّٰه کاشانی: منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۹).

پیامبر(ص) فرمود:

اِنَّ الْمُؤْمِنَ مُجاهِدٌ بِسَیفِهِ وَ لِسانِهِ.

مؤمن با شمشیر و زبانش جهاد می‌کند= شما با زبان خویش در راه خدا جهاد می‌کنید؛

سپس ادامهٔ آیات نازل شد که اِلاَّ الَّذینَ اٰمَنُوا... . و ایشان با شنیدن این سخنان، خشنود شدند.[۱]

این استثنا به ظاهر از آن رو است که ایمان و عمل صالح و یادآوری بسیار خدا، آدمی را از پیروی باطل بازداشته، بر حقّ پا بر جا می‌کند؛ در حالی که شاعران جاهل، به علّت نداشتن ایمان و ارتکاب اعمال ناشایست، گمراه بودند و دیگران را با اشعار خود گمراه می‌کردند؛ ولی اهل ایمان با اشعار خود، از حقّ دفاع می‌کنند؛ زیرا بیش‌تر اشعار ایشان در توحید و ستایش پروردگار است،[۲] و شاید آن جا که خداوند می‌فرماید:

وَ ذَکَرُوا اللّٰهَ کَثیراً، به این اشاره باشد که بسیاری از اشعار ایشان در یاد خدا است.[۳]

افزون بر این، ایشان در مقام دفاع از حریم رسالت، به دشنام دهندگان رسول خدا(ص) پاسخ مناسب حالشان را می‌دادند و این کار مورد سفارش و تأیید رسول خدا(ص) بود؛ چنان که به حسّان‌بن ثابت، از شاعران اهل ایمان، فرمود:

اهْجِهِمْ (اَوْهاجِهِمْ)= الْمُشْرِکینَ وَ روُحُ الْقُدُسِ مَعَکَ.[۴]

مشرکان را هجو کن، و جبرئیل با تو است.

امام باقر(ع) هم فرمود:

... قالَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ رَوٰاحَةَ و حَسّان بنِ ثابِتٍ قَالَ لَهُما... لَنْ تَزالا تُؤَیَّدانِ بِروُحِ الْقُدُسِ ما دَبَبْتُما عَنّا بِاَلْسِنَتِکُما.[۵]

---

۱. ابوالفتوح رازی: روض‌الجنان و روح‌الجنان، ج۱۴، ص۳۶۷؛ ملّافتح‌اللّه کاشانی: منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۹۴.
۲. فیض کاشانی: الصافی، ج ۴، ص ۵۶.
۳. ملّا فتح اللّه کاشانی: منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۹۴.
۴. همان، طبرسی: مجمع البیان، ج۴، ص۲۰۸.
۵. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۰، ص۳۹۶ و۳۹۶، ح ۱۲۲۴۹

رسول خدا(ص) به عبداللّٰه‌بن رواحه و حسّان‌بن ثابت□ که از شعرای صحابه بودند□ فرمود:... پیوسته به وسیلهٔ جبرئیل تأیید می‌شوید تا زمانی که با زبانتان از ما حمایت کنید.

دِعبل خُزاعی هم وقتی قصیدهٔ معروف خود را برای امام رضا(ع) خواند، همین که به آخر قصیده رسید و گفت:

خُـــرُوْجُ اِمٰـــامٍ لٰـــا مَـــحٰالَةَ خٰـــارِجُ
یَـــقُوْمُ عَـــلَی اسْـــمِ اللّٰـــهِ وَ الْـــبَرَکٰـــاتِ
یُـــمَیِّزُ فِـــینَا کُـــلَّ حَـــقٍّ وَ بٰـــاطِلٍ
وَ یُـــجْزِی عَـــلَی النَّـــعْمَاءِ وَ النَّـــقِماتِ[1]

قـــیام پـــیشوایـــی کـــه بـــی شکّ بـــه پـــا مـــی‌خیزد
قـــیام مـــی‌کند بـــر نـــام خـــدا و بـــرکات□او□
جـــدا کـــند در مـــیان مـــا، بـــین حـــقّ و بـــاطل
و کفایت کند بر خوشی‌ها□= نعمت‌ها□و ناخوشی‌ها□= بلایا□

امام رضا(ع) به شدّت گریست، سپس سرش را به سمت دعبل بالا آورد و فرمود:

یَا خُزٰاعِیُّ نَطَقَ رُوْحُ الْقُدُسِ عَلیٰ لِسٰانِکَ.[2]

ای خزاعی! جبرئیل□این دو بیت را□ بر زبانت جاری ساخت.

اشعاری که در مدح پیشوایان معصوم(ع) سروده می‌شود، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه ستودنی است. سرودن شعر در حقّ امامان، سبب، افزایش معرفت، محبّت و ارادت شنوندگان به ایشان می‌شود و این، پاداشی فراوان برای شاعر به بار خواهد آورد.

امام صادق(ع) فرمود:

مَنْ قَالَ فِینَا بَیْتَ شِعْرٍ بَنَی اللّٰهُ تَعَالَی لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ.[3]

هر کسی دربارهٔ ما یک بیت شعر بگوید، خداوند متعالی خانه‌ای در بهشت

---

۱. همان، ص۳۹۴، ح۱۲۲۴۶.
۲. همان.
۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۹۷، ح۱۹۸۹۱.

برای او خواهد ساخت.

امام رضا(ع) هم فرمود:

مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْراً يَمْدَحُنَا بِهِ اِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعَ مِنَ الدُّنيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُورُهُ فِيهَا كَلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ.[۱]

هیچ مؤمنی، شعری که ما را بستاید، دربارهٔ ما نسرود مگر آن که خداوند شهری در بهشت برای او ساخت که هفت بار گسترده‌تر از دنیا است که هر فرشتهٔ مقربّ و هر پیامبر فرستاده شده‌ای در آن شهر، او را زیارت می‌کنند.

چنین شاعری باب توفیق‌های الاهی را به روی خود گشوده، مشمول تأییدات حضرت حقّ خواهد بود؛ زیرا با شعرش مؤیّد حقّ است؛ پس خداوند هم او را تأکید می‌کند.

امام صادق(ع) فرمود:

مَا قَالَ فِينَا قَائِلُ بَيْتَ شِعْرٍ حَتَّى يُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ.[۲]

هیچ سراینده‌ای در حقّ ما بیتی نسراید، مگر این که به وسیلهٔ روح‌القدس تأیید شود.

امام باقر(ع) هم به کُمیت که از شاعران و مادحان اهل بیت(ع) بود، فرمود:

لَا تَزَالُ مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا دُمْتَ تَقُولُ فِينَا.[۳]

پیوسته به وسیلهٔ روح‌القدس تأیید می‌شوی تا زمانی که دربارهٔ ما شعر بگویی.

سرودن شعر در وصف مصیبت‌های حضرت سیّدالشهداء(ع) هم پاداش ویژهٔ خود را دارد که پیشوایان معصوم(ع) بر آن بسیار تأکید کرده‌اند. دِعبل خُزاعی که از شاعران و مادحان اهل بیت(ع) بود، می‌گوید بر سرور و آقایم علی‌بن موسی‌رضا(ع) در مانند چنین ایّامی= ایّام عزای حضرت سید الشهداء(ع)= وارد شدم و دیدم امام، محزون و غمگین نشسته و اصحاب هم، بر گرد ایشان نشسته‌اند.

وقتی امام(ع) مرا دید، فرمود:

---

۱. همان، ص۵۹۸، ح۱۹۸۹۳.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۹۷، ح۱۹۸۹۲.

۳. همان، ص۵۹۸، ح۱۹۸۹۴.

مَرْحَباً بِکَ یَا دِعْبِلُ مَرْحَباً بِنَاصِرِنَا بِیَدِهِ وَ لِسَانِهِ ثُمَّ إِنَّهُ وَسَّعَ لِی فِی مَجْلِسِهِ وَ أَجْلَسَنِی إِلَی جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ لِی یَا دِعْبِلُ أُحِبُّ أَنْ تُنْشِدَنِی شِعْراً فَإِنَّ هَذِهِ الْأَیَّامَ أَیَّامُ حُزْنٍ کَانَتْ عَلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ أَیَّامُ سُرُورٍ کَانَتْ عَلَی أَعْدَائِنَا خُصُوصاً بَنِی أُمَیَّةَ یَا دِعْبِلُ مَنْ بَکَی أَوْ أَبْکَی عَلَی مُصَابِنَا وَ لَوْ وَاحِداً کَانَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ یَا دِعْبِلُ مَنْ ذَرَفَتْ عَیْنَاهُ عَلَی مُصَابِنَا وَ بَکَی لِمَا أَصَابَنَا مِنْ أَعْدَائِنَا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا فِی زُمْرَتِنَا یَا دِعْبِلُ مَنْ بَکَی عَلَی مُصَابِ جَدِّیَ الْحُسَیْنِ(ع) غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ الْبَتَّةَ ثُمَّ إِنَّهُ(ع) نَهَضَ وَ ضَرَبَ سِتْراً بَیْنَنَا وَ بَیْنَ حَرَمِهِ وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَیْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ لِیَبْکُوا عَلَی مُصَابِ جَدِّهِمُ الْحُسَیْنِ(ع) ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ وَ قَالَ یَا دِعْبِلُ ارْثِ الْحُسَیْنَ(ع) فَأَنْتَ نَاصِرُنَا وَ مَادِحُنَا مَا دُمْتَ حَیّاً فَلَا تُقَصِّرْ عَنْ نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ.[1]

آفرین بر تو ای دعبل! آفرین بر یاری کنندهٔ ما با دست و زبانش؛ سپس برای من، جایی در آن جاکه نشسته بود، باز کرد و مرا کنار خود نشاند و به من فرمود: دعبل! دوست دارم شعری بسرایی پس همانا این روزها، روزهای اندوه ما اهل بیت، و روزهای شادی دشمنان ما به ویژه بنی‌امیّه است. ای دعبل! کسی که بر مصیبت‌های ما بگرید یا بگریاند و اگر چه یک بار باشد، پاداشش بر خدا است. ای دعبل! کسی که چشمانش بر مصیبت‌های ما اشک بریزید و برای حوادث ناگواری که از سوی دشمنانمان بر ما وارد شده،بگرید، خداوند او را با ما در شمار ما محشور سازد. ای دعبل! کسی که بر مصیبت‌های جدّم حسین(ع) بگرید، خداوند به حتم، گناهان او را می‌بخشد،□دعبل می‌گوید□: سپس امام برخاست و پرده‌ای بین ما و حریم خانه‌اش نصب کرد و خانواده‌اش را پشت پرده نشاند تا بر مصیبت‌های جدّشان، حسین(ع) بگریند؛ سپس به من توجّه کرد و فرمود: ای دعبل! برای حسین(ع) مرثیه بخوان، تو تا وقتی زنده‌ای، یاور و ستایشگر ما هستی؛ پس تا می‌توانی، از یاری ما کوتاهی مکن.

همچنین ابوهارون مکفوف که در رثای سید الشهداء(ع) شعر می‌سرود، می‌گوید:

امام صادق(ع) به من فرمود:

یَا أَبَا هَارُونَ أَنْشِدْنِی فِی الْحُسَیْنِ(ع) فَأَنْشَدْتُهُ فَقَالَ أَنْشِدْنِی کَمَا تُنْشِدُونَ یَعْنِی بِالرِّقَّةِ قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ:

۱. محدّث نوری: مستدرک الوسائل، ج۱۰، ص۳۸۶، ح۱۲۲۳۶.

امْرُرْ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظُمِهِ الزَّكِيَّة... .
قَالَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ زِدْنِي فَأَنْشَدْتُهُ الْقَصِيدَةَ الْأُخْرَى قَالَ فَبَكَى فَسَمِعْتُ بُكَاءً مِنْ خَلْفِ السِّتْرِ فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَ أَبْكَى عَشَرَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَ أَبْكَى خَمْسَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَبَكَى وَ أَبْكَى وَاحِداً كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ وَ مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.[1]

ای ابا هارون! دربارهٔ حسین(ع) شعر بخوان! من شعری خواندم. امام فرمود: آن گونه که می‌سرایید بخوان؛ یعنی با حالت رقّت و زاری. ابو هارون می‌گوید: پس این گونه سرودم:

بر قبر حسین گذر کن و بر استخوان‌های پاکش بگو... .

امام(ع) گریست؛ سپس فرمود: بیش‌تر بگو. من قصیدهٔ دیگری خواندم و امام(ع) گریست و صدای گریه‌ای از پشت پرده شنیدم. وقتی از شعرخوانی فارغ شدم، امام(ع) فرمود:

ای اباهارون! کسی که دربارهٔ حسین(ع) شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند، بهشت برای همهٔ ایشان ثبت می‌شود و کسی که دربارهٔ حسین شعری بخواند و بگرید و پنج نفر را بگریاند، بهشت بر ایشان ثبت می‌شود و کسی که شعری برای حسین(ع) بخواند و بگرید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دو ثبت می‌شود و هر کس که از حسین(ع) نزد او یاد شود و از چشم او به اندازهٔ بال مگسی اشک خارج شود، پاداش او بر خدا است و خدا هم برای او به کم‌تر از بهشت خشنود نمی‌شود.

توجّه به روایات پیشگفته، روشن‌گر آن است که اشعار قابل ستایش و پسندیده، آن دسته از اشعاری هستند که در راه پشتیبانی از حقّ و ترویج و اشاعهٔ آن سروده می‌شوند؛ امّا اشعاری که شاعر در آن‌ها، فقط خیال‌های زیبای خویش را بیان کند ولی به دفاع از حقیقت و معرّفی آن نپردازد، مورد ستایش و سفارش شریعت نیست؛ اگر چه مُجاز است؛

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۹۵، ح۱۹۸۸۷.

البتّه پرداختن بسیار به این نوع اشعار، ناشایست است؛ چرا که آدمی نباید بدون داشتن انگیزه‌ای متعالی که او را متوجّه حقیقت سازد، خود را در اقیانوس خیال غوطه‌ور کند، افسار خیال را باید به خِرَد داد تا آدمی را به تحیّر گرفتار نساخته، از عالم معنا باز ندارد. خیال، انسان را از توجّه به واقعیّت باز داشته، چه بسا به سرگردانی بکشد. محمّد بن مروان، از اصحاب امام صادق(ع) می‌گوید: من و معروف‌بن خَرَبّوذ نزد امام صادق(ع) نشسته بودیم. او برای من شعر می‌خواند و من هم برای او. او از من می‌پرسید و من هم از او، و این در حالی بود که امام صادق(ع) گوش می‌کرد.

امام فرمود:

اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ(ص) قَالَ لَأَنْ یَمْتَلِیءَ جَوْفُ الرَّجُلِ قَیْحاً خَیْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ یَمْتَلِیءَ شِعْراً فَقَالَ مَعْرُوْفٌ اِنَّما یَعْنِی بِذٰلِکَ الَّذِی یَقُوْلُ الشِّعْرَ فَقَالَ وَیْحَکَ أَوْ وَیْلَکَ قَدْ قَالَ ذٰلِکَ رَسُوْلُ اللّٰهِ(ص).[1]

همانا رسول خدا(ص) فرمود: هر آینه پرشدن شکم انسان از چرک و خون، از پرشدن آن از اشعار بهتر است؛ معروف گفت: همانا پیامبر از این سخن، گویندهٔ شعر□= شاعر□ را قصد کرده است؛ پس امام(ع) فرمود: وای بر تو! به تحقیق این گفتهٔ رسول خدا(ص) است؛

البتّه روشن است که محمّدبن مروان، از یاران امام(ع) با معروف‌بن خَرّبوذ، اشعار باطل و زشت نمی‌خواندند و از سویی پیشوایان معصوم(ع)، بارها شاعرانی همچون فَرَزْدَق، کمیت و دعبل را برای اشعارشان ستوده‌اند و ایشان هم در مدح آل البیت(ع)، بسیار شعر می‌سرودند؛ پس آن چه مورد نکوهش امام صادق(ع) است، زیاده روی در اشعاری است که اگر چه دروغین و باطل نیستند، هدف قابل ستایشی را هم دنبال نمی‌کنند و به ظاهر، خواندن چنین اشعاری بر پایهٔ برخی روایات، در شب و روز جمعه و ماه مبارک رمضان و در مسجد و حَرَم، ناشایست است؛ زیرا این زمان‌ها و مکان‌ها ویژهٔ ذکر خدا است و سرودن چنین اشعاری در آن‌ها، هدر دادن فرصت‌های ذکر است.

امام صادق(ع) فرمود:

---

۱. همان، ج۷، ص۴۰۳، ح۹۶۹۳.

مَنْ اَنْشَدَ بَیْتَ شِعْرٍ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَهُوَ حَظُّهُ مِنْ ذٰلِکَ الْیَوْمِ.[۱]

کسی که در روز جمعه، یک بیت شعر بخواند، بهره‌اش از آن روز، همان خواهد بود.

همچنین فرمود:

تُکْرَهُ رِوٰایَةُ الشِّعْرِ لِلصّٰائِمِ وَ الْمُحْرِمِ وَ فِی الْحَرَمِ وَ فِی یَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ اَنْ یُرْوٰی بِاللَّیْلِ قٰالَ قُلْتُ وَ اِنْ کٰانَ شِعْرَ حَقٍّ؟ قٰالَ: وَ اِنْ کٰانَ شِعْرَ حَقٍّ.[۲]

خواندن شعر برای روزه‌دار و مُحرِم و کسی که در حرم است و در روز جمعه و خواندنش در شب، مکروه و ناخوشایند است. به امام عرض شد: اگر چه شعر حقّ باشد؟ فرمود: اگر چه شعر حقّ باشد.

از سویی شخصی به نام خلف‌بن حمّاد، از امام رضا(ع) پرسید: همانا دوستان من از پدران شما(ع) روایت می‌کنند که شعر در شب و روز جمعه و ماه رمضان و در شبانگاه مکروه است و من تصمیم گرفتم که در رثای ابوالحسن(ع)= موسی‌بن‌جعفر(ع) شعر بگویم؛ ولی ماه رمضان بود.

امام صادق(ع) فرمود:

اَرْثِ اَبَاالْحَسَنِ فِی لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ وَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ وَ فِی اللَّیْلِ وَ فِی سَائِرِ الْاَیّٰامِ فَاِنَّ اللّٰهَ یُکَافِئُکَ عَلَی ذٰلِکَ.[۳]

در شب جمعه و در ماه رمضان و در شبانگاه و سایر روزها در رثای ابوالحسن(ع) شعر بگو که خداوند، برای این کار به تو پاداش می‌دهد.

---

۱. همان، ص۴۰۴، ح۹۶۹۵.
۲. همان، ج۷، ص۴۰۲، ح۹۶۹۱.
۳. همان، ج۱۴، ص۵۹۹، ح۱۹۸۹۸.

٤

ریشه‌های درونی شعر نکوهیده

شعر نکوهیده، مانند همهٔ رفتارهای ناپسند، از خصلت‌های زشت درونی سرچشمه می‌گیرد که عبارتند از:

۱چشمداشت: حبّ مال و مقام، چنان آدمی را به سوی خود فرا می‌خواند که چه بسا او را گرفتار خصلت زشت طمع سازد و آن گاه که طمع پدید آمد، انسان را به رفتارهای زننده‌ای چون ستایش و نکوهش بی جا وا می‌دارد، و با وجود قدرت تکلّم و ذوق شعری، چاپلوسی در قالب کلمات زیبا و اشعار روح بخش و شادی آفرین، نمودار می‌شود. چه بسیار اشعاری که به انگیزهٔ مال یا مقام سروده و خوانده شده است و چه بسیار شاعران چاپلوسی که ذوق سرشار خویش را در این راه صرف کرده‌اند. تاریخ از شاعران دربار سلاطین و چاپلوسی‌های ایشان، حکایت‌های بسیار دارد. قدرتمندان هم برای ارضای حسّ خودپسندی خویش، به استخدام آن‌ها همّت می‌گماشتند.

۲سرگرمی: گذراندن وقت و سرگرمی، آدمی را به رفتارهای بیهوده و چه بسا ناشایست وا می‌دارد. او به جای پرداختن به تکالیف و وظایف انسانی خود، به بیهودگی مبتلا شده، عمر خویش را صرف مشاعره با اشعار بی هدف یا زشت و زننده می‌کند و از این کار لذّت می‌برد؛ البتّه این سرکشی نیروی شهوت و انحراف آن از مسیر درست و خِرَد پسند است که او را به این راه می‌کشاند.

۳.دشمنی وکینه: چه بسا شاعر با کسی که از او کینه به دل دارد، از در دشمنی درآمده، او را با شعر تحقیر کند؛ کلمات ناپسند و استعاره‌های ناروا در حقّ او به کار برد و او را بیازارد. اشعاری که مشرکان عرب در هجو پیامبر و یارانش می‌سرودند، از این نوع بود.

۴.حسد: گاه شاعر به مقام و منزلت دیگری، رشک می‌برد و می‌کوشد با سرودن اشعار

تحقیر کننده، از ارج و منزلت او بکاهد. در این حال، توجّهی به راستی و درستی شعرش نداشته، به دروغ، تهمت و ناسزاگویی در شعر مبتلا می‌شود.

۵

پیامدهای زشت شعر نکوهیده

شعر ناپسند، پیامدهای ناخوشایندی برای شاعر و شنوندگان شعر به بار می‌آورد که عبارتند از:

۱. **زمینه‌سازی گناه**: پرداختن به خیال‌های زشت و بیان آن‌ها برای دیگران، افزون بر تحریک شاعر به گناه، زمینهٔ آلودگی دیگران را نیز فراهم می‌سازد. وصف اعمال زشت، رفتارهای زننده و اموری که پنهان داشتن آن‌ها لازم است، آن هم با صورتی خیالی و خیال پرور که با استعاره‌ها و کنایه‌ها وتشبیه‌ها همراه است، آدمی را به گناه ترغیب می‌کند و چنین شاعرانی را در شمار اشاعه دهندگان فحشا قرار می‌دهد. همچنین زیاده روی در خواندن اشعار زیبایی که هیچ هدف قابل ستایشی را دنبال نمی‌کنند، انسان را در عالم تخیّلات غرق ساخته، از واقعیّات باز می‌دارد که این خود، زمینهٔ آلودگی به برخی گناهان را فراهم می‌سازد.

۲. **گمراهی**: با مساعد شدن زمینهٔ گناه، اغلب خود شاعر و در پی آن، شنوندگان اشعارش گمراه می‌شوند. شاعر با خیال‌بافی‌های نادرست و زشت، در وادی سرگشتگی می‌افتد و به سرگردانی مبتلا می‌شود. این سرگردانی، افزون بر خود او، دامن‌گیر شنوندگان هم خواهد شد.

خداوند متعالی ـ چنان که گذشت ـ در قرآن کریم فرمود: گمراهان از شاعران پیروی می‌کنند؛[1] و سپس به پیامبر(ص) فرمود:

آیا نمی‌بینی که ایشان در هر وادی سرگردانند؟[2]

---

۱. شعر ا(۲۶):۲۲۵.

۲. همان، ۲۲۶.

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه فرمود:

هُمْ قَوْمٌ تَعَلَّمُوا وَ تَفَقَّهُوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَ اَضَلُّوا.[۱]

ایشان کسانی هستند که بدون دانش به تعلّم و تفقّه می‌پردازند؛ پس گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند.

۳.تقویت‌ستمگران وگناه‌کاران: ساختن و به کار بردن اشعار زیبا در حقّ نالایقان، تأییدی بر رفتار ناشایست ایشان بوده، زمینه را برای ادامهٔ تباه کاری آن‌ها آماده می‌کند. چاپلوسان با اشعار و سروده‌های خویش، ستمگران را پشتیبانی و یاری می‌کنند، و در پی این یاری، چه بسا لعن خداوند و آتش دوزخ را برای خود به بار می‌آورند.

۴.دشمنی وکینه: سرودن اشعار حاوی ناسزا و دشنام در حقّ یک دیگر، سبب بروز دشمنی و کینه شده، افراد را به جان یک دیگر می‌اندازد؛ البتّه ناسزا و دشنام اگر چه در غالب شعر هم نباشد، باعث پیدایش دشمنی می‌شود؛ ولی به کار بستن خیال و نظم و قافیه در اهانت به دیگری، بر شدّت دشمنی خواهد افزود.

تاریخ از دشمنی‌های بسیار با شاعران هجوگوی دربار قدرتمندان، حکایت‌های فراوان دارد. آن‌ها می‌کوشیدند با مدح حاکم و هجو و سرزنش دیگران، او را از خود خشنود سازند.[۲]

---

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۳۳، ح۳۳۴۰۵.

۲. علی‌بن‌عبّاس، معروف به ابن‌الرومی، شاعر معروف هجوگو و مدیحه سرای دوره عبّاسی در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری، در مجلس وزیر المعتضد عبّاسی، به نام قاسم‌بن‌عبیداللّه نشسته و سرگرم بود. او همیشه به قدرت منطق و بیان و شمشیر زبان خویش مغرور بود. قاسم‌بن‌عبیداللّه از زخم زبان ابن الرومی خیلی می‌ترسید و نگران بود؛ ولی ناراحتی و خشم خود را ظاهر نمی‌کرد.بر عکس طوری رفتار می‌کرد که ابن الرومی ـ باهمهٔ بددلی‌ها و و وسواس‌ها و احتیاط‌هایی که داشت و به هر چیزی فال بد می‌زدـ از معاشرت با او پرهیز نمی‌کرد. قاسم محرمانه دستور داد تا در غذای ابن‌الرومی زهر داخل کردند. ابن‌الرومی بعد از آن که خورد، متوجه شد. فورا ازجا برخاست که برود.قاسم گفت: «کجا می‌روی؟» ابن‌الرومی گفت: «به همان جاکه مرا فرستادی». قاسم گفت: «پس سلام مرابه پدر و مادرم برسان».ابن الرومی گفت: «من از راه جهنّم نمی‌روم».
ابن الرومی به خانهٔ خویش رفت و به معالجه پرداخت؛ ولی معالجه‌ها فایده نبخشید. بالاخره با شمشیر زبان خویش از پای درآمد.(مرتضی مطهّری: داستان و ر استان، ج ۱، ص ۱۴۷).

٦

راه‌های درمان شعر نکوهیده

انسان باید بکوشد خیال خویش را از آلودگی پاکیزه سازد و برای این مهم، یادآوری زیان‌های این آلایش لازم است؛ چرا که این یادآوری، مانعی در برابر این خیال‌ها خواهد بود و سبب انزجار او از آن‌ها می‌شود. مبارزه با آلودگی خیال از راه پرداختن به خیال‌های رحمانی، راه درمانی برای این بیماری است. فرد مبتلا باید بکوشد ذهن و فکر خویش را به زیبایی‌های آفرینش پروردگار مشغول سازد و با غور در عظمت آفرینش، روزنه‌ای برای معرفت به عظمت پروردگار، بر روی ذهن خویش بگشاید؛ چنان که خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً سُبْحانَکَ وَقِنا عَذابَ النّارِ.[1]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌هایی برای صاحبان خِرَد است؛ همان کسانی که خداوند را ایستاده و نشسته و خوابیده به یاد می‌آورند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگار ما! این آفریده‌ها را به باطل نیافریدی. پاک و منزهی تو، و ما را از عذاب آتش، نگاه بدار.

صد البتّه که با آمدن ضدّ، ضدّ دیگر از صفحهٔ خیال پاک می‌شود. خیال‌های رحمانی، آدمی را به حقیقت بی زوال الاهی مشتاق می‌سازد و گرایش معنوی او را قوّت و شدّت می‌بخشد و این اشتیاق و رغبت، با میل به متاع ناچیز دنیا، ناسازگار است؛ برای همین، با آمدن

---

۱. آل عمران(۳): ۱۹۰ و ۱۹۱.

خیال‌های زیبا و رحمانی، خیال‌های زشت و آلوده از ذهن، بیرون رانده می‌شوند. قرآن کریم- چنان‌که گذشت- وقتی شاعران اهل ایمان را از شاعران مشرک جدا کرد، ایشان را به ایمان و عمل صالح متّصف ساخت؛ سپس فرمود:

وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً.[1]

و کسانی که خدای را بسیار یاد کردند.

این بدان جهت است که ذکر بسیار خدا، آدمی را همواره به یاد خدا می‌اندازد و وی را به سوی حقّی که سبب خشنودی او است، می‌برد و از باطل که او دوست ندارد بندگانش به آن مشغول باشند، بر می‌گرداند؛ در نتیجه، چنین کسانی، دچار گمراهی‌هایی که شاعران مشرک به آن گرفتار بودند، نمی‌شوند.[2] همچنین آدمی با تأمّل در این واقعیّت که دیگران هم مانند خودش ناتوانند و توانایی، عزّت و روزی در دست خداوند است و فقط به عاریت به دیگران عطا می‌شود، چشم طمع خویش را از دست دیگران بر می‌دارد و به خداوند چشم امید می‌دوزد و در نتیجه، ذوق سرشار خویش را با سرودن شعر برای بندگان ناتوان خدا از بین نمی‌برد و به جای آن در عظمت پروردگار و صفات کمال او شعر می‌سراید.

---

۱. شعراء(۲۶): ۲۲۷.

۲. علامهٔ طباطبایی: المیزان (ترجمهٔ فارسی)، ج۱۵، ص۴۷۰.

کتابنامه

* قرآن مجید

۱. اخلاق الاهی. آیت‌الله تهرانی، مجتبی. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱ ش.
۲. ارزش میراث صوفیه. زرین کوب، عبدالحسین. تهران: انتشارات زرین، ۱۳۷۶.
۳. ارشاد القلوب. دیلمی، حسن‌بن‌ابی‌الحسن. انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
۴. اساس الاقتباس. محمدبن‌محمد. خواجه نصیرالدین طوسی، ناشر: المجلس الاعلی للثقافه، ۱۹۹۹م.
۵. الاقبال بالاعمال الحسنة. سیدبن طاووس، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ش.
۶. الصافی. کاشانی، فیض. مشهد: دارالمرتضی للنشر.
۷. المحجة البیضاء فی التهذیب الاحیاء. فیض کاشانی، محمدبن شاه‌مرتضی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. بی‌تا.
۸. المکاسب المحرّمة. امام خمینی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ش.
۹. الکنی‌والالقاب. محدث قُمی، عباس. تهران: مکتب‌الصدر، ۱۳۶۸ ش.
۱۰. بحارالانوار. علامّه مجلسی، محمدباقربن محمدتقی. بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ قم.
۱۱. تاریخ طبری. طبری، محمدبن جریر. تهران: اساطیر ۱۳۵۷ ش.
۱۲. تحف العقول. حرّانی. حسن‌بن‌شعبه، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. ترجمه تفسیر المیزان. طباطبائی، سیدمحمدحسین. مترجم: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. تفسیر المیزان. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
۱۵. جامع السعادات. نراقی، مولا مهدی. قم: دارالتفسیر، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. دائرةالمعارف تشیع. احمد، صدرحاج سیدجوادی. تهران: نشر شهید سعید محبّی ۱۳۷۵ ش.
۱۷. داستان راستان. مطهری، مرتضی. تهران: نشر صدرا ۱۳۸۰ ش.
۱۸. دعائم الاسلام، نعیمی، نعمان‌بن‌محمد. مصر: دار المعارف، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. دیوان اشعار. ابوالخیر، ابوسعید. تهران: نشر اقبال ۱۳۸۰ ش.
۲۰. دیوان اشعار. اعتصامی، پروین. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۱ ش.
۲۱. دیوان اشعار. حافظ. تهران: بیکران ۱۳۸۱ ش.
۲۲. دیوان اشعار. فخرالدین عراقی. تهران: نشر نخستین ۱۳۷۸ ش.
۲۳. دیوان اشعار. وحشی بافقی. تهران: موسسه انتشارات نگاه ۱۳۷۴ ش.

۲۴. دیوان امام علی(ع). امیر المؤمنین(ع). علی‌بن‌ابی‌طالب، قم: انتشارات پیام اسلام، ۱۳۶۹ ش.
۲۵. شرح اشارات. طوسی، خواجه نصیر الدین.
۲۶. غررالحکم و دُررالکِلَم. علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، امام اول. عبدالواحدبن محمدآمری. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ ش.
۲۷. فرهنگ لغت. دهخدا، علی‌اکبر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۳ ش.
۲۸. فرهنگ معین. معین، محمّد. تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱ ش.
۲۹. کافی، کلینی. محمدبن یعقوب. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۰. کلیات شهریار. شهریار، محمدحسین. تهران: انتشارات زرین ۱۳۷۶ ش.
۳۱. گلستان سعدی. مصلح‌بن عبدالله. تهران: اقبال، ۱۳۶۱ ش.
۳۲. لسان العرب. ابن منظور، محمدبن مکرم. بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۶ ق.
۳۳. مثنوی معنوی. مولوی، جلال‌الدین محمدبن‌محمد. تهران: نشر معاصر، ۱۳۷۸ ش.
۳۴. مجمع البحرین. طریحی، فخرالدین بن‌محمد، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۵۷ ش.
۳۵. مجمع البیان. طبرسی طوسی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۳۶. مجموعه ورّام. ورام‌بن ابی‌فراس. بیروت: دارصعب و دار التعارف، ۱۳۷۶ ش.
۳۷. مستدرک الوسائل. محدث نوری. قم: مؤسسه آل‌البیت(ع) الاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۳۸. منهج الصادقین. کاشانی، ملا فتح‌الله. تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۴ ش.
۳۹. نان و حلوا. شیخ بهایی. تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی عادیات ۱۳۸۰ ش.
۴۰. نهج‌البلاغه. امیر المؤمنین(ع). علی‌بن‌ابی‌طالب، نسخهٔ صبحی صالح، قم: انتشارات دار الهجرة.
۴۱. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. حر عاملی، محمدبن حسن، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع) لاحیاء اشراق ۱۴۰۹ ق.

نمایه

آفات زبان

ـــِ مادی زبان ۲۷؛ ـــِ صوری زبان ۲۷؛

آمرزش

گریه از ترس خدا موجب ـــِ گناهان ۲۸۵

ابان بن تغلب

۵۹

ابراهیم(ع)

۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۳

ابن عباس، عبدالله بن عباس ـ ۳ـ۶۸ ق.

۷۵، ۲۴۳

ابوبصیر (از اصحاب امام صادق)

۵۵، ۱۱۱

ابوحمزهٔ ثمالی

۱۲۱، ۲۷۴

ابوذر غفاری، جندب بن جناده ـ ۳۲ ق

۷۵

ابوهارون مکفوف (از اصحاب امام صادق)

۱۱۰، ۳۰۲، ۳۰۳

ابوهریره

۴۹

اسحاق بن عمّار (از اصحاب امام صادق)

۱۱۱، ۱۱۲

اصول اعتقادی ـ باورهای اصلی

۳۹

اضلال

ـــ آفت زبان ۲۳؛ از منظر قران ۳۴، ۴۴، ۴۵، ۵۳؛ از منظر حدیث ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰؛ ـــ اقسام ـــ ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱؛ تعریف ـــ ۳۳؛ تفاوت ـــ با اغوا ۳۳؛ تفاوت ـــ با ازلال ۳۴؛ تفاوت ـــ با امر به منکر و نهی از معروف ۳۵؛ نکوهش ـــ ۴۳؛ ـــ موجب قهر الاهی ۴۴؛ ـــ موجب عذابی جاودانه ۴۴؛ ریشهٔ ـــ حب ریاست ۴۹؛ ریشهٔ ـــ چشمداشت ۴۹؛ ریشهٔ ـــ جهل ۵۲؛ ریشهٔ ـــ حسد ۵۰؛ ریشهٔ ـــ خصومت ۵۱؛ ریشهٔ ـــ خصومت با باورهای صحیح ـــ ۵۱؛ ریشهٔ ـــ

خصومت با افراد ۵۱؛ پیامد ~ ۵۳، ۵۴، ۵۵؛ پیامد ~ خشم خدا ۵۳؛ پیامد ~ شریک بودن در گناه گمراه‌شدگان ۵۴؛ پیامد ~ لعن فرشتگان ۵۵؛ پیامد ~ پذیرفته نشدن توبه ~ کننده؛ ۵۵؛ راه درمان ~ از بین بردن ریشه‌ها۵۷؛ پیامد ~ سرگشتگی ۳۴؛ پیامد ~ گمراهی ۳۴؛ پیامد ~ تحیّر ۳۴؛ محور اصلی ~ از بین بردن معرفت و باور به حق ۳۳؛ محور اصلی ~ شک و تحیر به حق ۳۳؛

افشای سرّ

~ آفت زبان ۲۳؛ از منظر قران ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱؛ از منظر حدیث ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷؛ اقسام ~ ۱۷۹؛ تعریف ~ ۱۷۷؛ تشخیص ~ ۱۷۷؛ ملاک ~ ۱۷۸؛

نکوهش ~ ۱۸۱؛ حکم ~ ۱۸۴؛ موارد جواز ~ خیانت در امانت ۱۸۴؛ موار جواز ~ ظلم و ستم ۱۸۴؛ موارد جواز ~ رفع یا دفع مستشیر ۱۸۴؛ موارد جواز ~ گواهی دادن نزد قاضی ۱۸۴؛ ریشهٔ ~ فرو نشاندن خشم ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ کبر ۱۸۶؛ ریشه ~ حسد ۱۸۶؛ ریشه ~ بیماریهای زبان ۱۸۶؛ ریشه ~ همراهی با همنشینان و دوستان ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ توجیه یا رفع اتهام ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ مزاح و شوخی ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ تمسخر ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ دلسوزی بدون توجه ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ خشم در راه حق ۱۸۶؛ ریشهٔ ~ انگیزه مال و مقام ۱۸۶؛ پیامد زشت ~ سلب اعتماد ۱۸۷؛ پیامد زشت ~ نفرت و دشمنی ۱۸۷؛ پیامد زشت ~ خواری و حقارت ۱۸۷؛ ~ موجب اسارت ۱۹۰؛ ~ موجب اندوه ۱۹۰؛ راه درمان ~ ترس از مجازات گناه ۱۹۲؛ راه درمان ~ از بین بردن عادت ۱۹۲؛ راه درمان ~ کشف عیوب ۱۹۲

امر به‌منکر ~دستور به‌رفتارناپسند

امر به‌منکر نهی ازمعروف

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۶۹، ۷۲؛ ~ از منظر حدیث ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵؛ اقسام ~ ۶۷؛ تعریف ~ ۶۵؛ نکوهش ~ ۶۹؛ ریشهٔ ~ متابعت از خواهش نفسانی ۷۲؛ ریشهٔ ~ اشتباه در تشخیص ۷۳؛ ریشهٔ ~ لجبازی ۷۳؛ ریشهٔ ~ چشمداشت ۷۳؛ پیامد ~ ۷۴، ۷۵، ۷۶؛ پیامد ~ شدت گرفتن بدی‌ها ۷۴؛ پیامد ~ ضعف خوبی‌ها ۷۴؛ پیامد ~ تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها ۷۴؛ نادانی علل ~ ۷۶؛ ناآگاهی علل ~ ۷۶؛ راه درمان ~ تشخیص ریشه‌های درونی ۷۶

اهانت

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۱۱۳؛ ~ از منظر حدیث ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳؛ ~ از منظر شرع ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰؛ اقسام ~ ۱۰۶، ۱۰۷؛ تعریف

~ ۱۰۵؛ نکوهش ~ ۱۰۹؛ ریشهٔ ~ حسد ۱۱۶؛ ریشهٔ ~ تکبر ۱۱۶؛ ریشهٔ ~ طمع ۱۱۶؛ ریشهٔ ~ سوء خلق ۱۱۶؛ بررسی ~ از دید مکتب اسلام ۱۰۸؛ حکم ~ از دید شرع ۱۱۴؛ ~ موجب خوار و خفیف شدن ۱۱۷؛ ~ موجب دشمنی با خدا ۱۱۷

اهل‌بیت

۱۲۰

اهل‌تنبور

۲۹۷

بنی‌امیه

۴۹، ۵۰، ۱۳۷، ۳۰۲

بنی‌عباس

۴۹، ۱۳۷

بهشت

محرومیت از ~ پیامد طعن ۱۵۹؛ ~ پاداش خنده فروتنانه مومن ۲۵۷؛ بهای جسم آدمی برابر ~ ۲۸۳؛ گریستن به یاد ~ باارزش‌ترین رفتار ۲۸۴؛ خانه‌ای در ~ پاداش سرودن شعر بر اهل بیت ۳۰۰؛ ~ وعده گریستن بر امام حسین(ع) ۳۰۳؛

پاداش

~ِ راهنمایی دیگران ۶۰؛ ~ِ آخرتی ۱۳۸؛ بهشت ~ِ ویژه سرودن شعر بر مصیبت سیدالشهدا ۳۰۱؛ بهشت ~ِ گریه بر سیدالشهداء ۳۰۰

ترس

~ و بزدلی موجب ستایش قدرتمندان ۱۴۱؛ ~ و واهمه از عوامل مدح ۱۴۷؛ ~ از خطر موجب مدح ۱۶۹؛ ~ از مجازات گناه ناکرده موجب افشای سرّ ۱۹۲؛ ~ از مجازات دنیایی موجب گریه ۲۶۹

تغنی

۸۱

تکلف درسخن

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۲۰۷، ۲۰۸؛ از منظر حدیث ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶؛ اقسام ~ ؛ تعریف ~ ۱۹۷؛ نکوهش ~ ۲۰۰؛ ریشهٔ ~ خودنمایی ۲۰۲؛ ریشهٔ ~ چشمداشت ۲۰۲؛ ریشهٔ ~ تکبر ۲۰۲؛ ریشهٔ ~ عادت ۲۰۲؛ ریشهٔ ~ معرفی خود ۲۰۳؛ ریشهٔ ~ ارتقای فرهنگ ۲۰۳؛ پیامد ~ اتلاف نیرو ۲۰۵؛ پیامد ~ دور ساختن دعا از اجابت ۲۰۵؛ راه درمان ~ تفکر و بینش درست در کتاب خدا و سنت اولیا ۲۰۷؛ راه درمان ~ درنگ در پیامدها ۲۰۸؛ راه درمان ~ تفکر در زشتی ۲۰۸

تهییج

۲۸۹

جبرئیل ←فرشته‌وحی

۲۲۴

جُحْفه ← نام‌منطقه‌ای درعربستان

جَزَع و فَزَع ← گریه بلند

۲۷۱

جعفربن‌عوان‌طائی

۲۷۹

جعفربن‌محمد(ع)، امام‌ششم، ۸۰ـ۱۴۸ق

۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸،۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹

حسان‌بن‌ثابت(از شاعران صحابه)

۳۰۰

حسد

← ریشه اضلال ۵۷؛ ← ریشه طعن ۱۵۷؛ ← ریشه دوزبانی ۱۶۸

حسن‌بن راشد

۲۲۱

حسن‌بن‌علی(ع)، امام‌دوم، ۳ـ۵۰ق

۱۸۲، ۱۹۷، ۲۷۸

حسین‌بن‌علی(ع)، امام‌سوم، ۴ـ۶۱ق

۲۳۹، ۲۷۸

خشم خدا

فراخواندن به گمراهی موجب ← ۳۱، ۴۴، ۵۳؛اهانت موجب ← ۱۱۷؛ شکایت از خدا موجب ← ۲۳۰

خلف‌بن حمّاد

۳۰۶

خنده

← آفت زبان ۲۳؛ ← از منظر حدیث ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴؛ ← از منظر شرع ۲۵۸، ۲۵۹؛ اقسام ← ۲۵۵؛ نکوهش ← در روایات ۲۵۶؛ ستایش ← در روایات ۲۵۷؛ ← با توجه به حفظ حرمت و آبروی شخص ۲۵۸؛ ← با توجه به زمان و مکان ۲۵۸؛ ریشهٔ ناپسند ← اهانت به افراد ۲۶۰؛ ریشهٔ ← کینه توزی ۲۶۰؛ ریشهٔ ← حسد ۲۶۰؛ پیامد اجتماعی ← از بین رفتن وقار ۲۶۱؛ پیامد اجتماعی ← از بین رفتن بزرگی ۲۶۱؛ پیامد اجتماعی ← از بین رفتن متانت ۲۶۱؛ پیامد اجتماعی ← خسته و دلزده شدن اطرافیان ۲۶۱؛ پیامد روانی ← کسالت و سنگینی ۲۶۲؛ پیامد روانی ← از دست دادن نشاط و سلامت ۲۶۲؛ پیامد معنوی ← لطمه به بُعد معنوی و ایمانی ۲۶۲؛ ← موجب غفلت ۲۶۲؛ ← موجب بی‌توجهی به نقص اعمال ظاهری ۲۶۳؛ ← در گورستان موجب اجابت نشدن دعا ۲۶۳؛

~ بسیار موجب غفلت انسان ۲۶۲؛ ~ بسیار موجب عدم رشد و کمال ۲۶۲؛ راه درمان ~ یادآوری مدام کاستی‌های گوناگون خود ۲۵۶؛ راه درمان ~ یاد مرگ و عذاب قیامت ۲۶۵

داود(ع)

۹۷

دشمنی

امر به منکر و نهی از معروف ~ با خدا ۷۰؛ ~ ریشه درونی اهانت ۱۱۶؛ ~ با خدا ریشه اهانت ۱۱۷؛ ~ِ مردم ریشه اهانت ۱۱۸؛ ~ با خدا و دیگران پیامد نیش زبان ۱۵۹؛ ~ و کینه ریشه زبان بدگو ۱۶۹؛ ~ موجب دورویی و دوزبانی ۱۶۹؛ ~ پیامد افشای سر ۱۷۵؛ ~ و نفرت پیامد تکلف در سخن ۲۰۵؛ ~ ریشه شکایت ۲۲۷؛ ~ پیامد زشت مزاح ۲۴۷؛ ~ و کینه ریشه درونی شعر ۳۰۶؛ ~ و کینه پیامد زشت شعر نکوهیده ۳۰۹

دُعابه ← بذله‌گویی،شوخی

دِعبل خُزاعی(ازشاعران‌صحابه)

۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴

دعای‌ابوحمزه‌ثمالی

۲۷۴

دعای‌کمیل

۲۵۵

دوزبانی

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر حدیث ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱؛ اقسام ~ ۱۶۷؛ تعریف ~ ۱۶۵؛ نکوهش ~ ۱۶۸؛ ~ در وصف اشخاص ۱۶۷؛ ~ در تأثیر باورها ۱۶۷؛ ~ در تأیید رفتارها ۱۶۷؛ ~ در وعده ۱۶۷؛ ریشه‌های زبان بدگو ۱۶۹؛ ریشهٔ ~ دشمنی ۱۶۹؛ ریشهٔ ~ حسد ۱۶۹؛ پیامد زشت ~ سلب اعتماد ۱۷۱؛ پیامد زشت ~ تنفر ۱۷۱؛ پیامد ~ عذاب آخرت ۱۷۱؛ راه درمان ~ نابودی ریشه و علل ۱۷۲؛ راه درمان ~ نابودی حسد ۱۷۲، راه درمان ~ توازن و تعادل قوا ۱۷۲؛ راه درمان ~ تامل و درنگ در پیامد ۱۷۲

دوزخ ← جهنم

۴۵، ۵۴، ۷۵، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۶۸، ۲۸۳، ۳۰۹

رذایل

۲۳

روح

۲۱، ۲۲، ۹۸، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶

زبان

~ جلوه‌گر بیماریهای درونی نفس انسان ۲۷؛ ~ آشکارکننده رفتارهای ناشایست ۲۷؛ گناه ~ موجب آتش قهر الاهی ۲۷

زخم‌زبان
۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹
زینب‌کبری(س)
۲۷۸
زنا
غنا مقدمهٔ ~ ۹۱
سلیمان(ع)
۲۶۲
سیدالشهداء
۳۰۱
شراب
۷۰، ۹۸، ۹۹
شعر
~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۰؛ ~ از منظر حدیث ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹؛ اقسام ~ ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵؛ تعریف ~ ۲۹۱؛ نکوهش ~ ۲۹۶؛ ستایش ~ ۲۹۸؛ ریشهٔ ~ چشمداشت ۳۰۶؛ ریشهٔ ~ دشمنی ۳۰۶؛ ریشهٔ ~ سرگرمی ۳۰۶؛ ریشهٔ ~ کینه ۳۰۶؛ ریشهٔ ~ حسد ۳۰۶؛ پیامد ~ نکوهیده ۳۰۹؛ پیامد ~ِ نکوهیده زمینه‌سازی گناه ۳۰۹؛ پیامد ~ِ نکوهیده گمراهی ۳۰۹؛ پیامد ~ِ نکوهیده دشمنی و کینه ۳۰۹؛ راه درمان ~ نکوهیده ۳۱۰؛
شکایت
~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۳۱ ~ از منظر حدیث ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲؛ ~ از منظر شرع ۲۱۵، ۲۲۵؛ نکوهش ~ ۲۱۹؛ ~ از خدا نکوهیده‌ترین نوع ۲۱۹؛ ~ نزد فردی که با انسان هم عقیده نیست نکوهیده ۱۲۲؛ ~ از ستمگران ستوده ۲۱۹؛ ریشهٔ ~ خشم ۲۲۷؛ ریشهٔ ~ دشمنی ۲۲۷؛ ریشهٔ ~ حسد ۲۲۷؛ ریشهٔ ~ جهل ۲۲۸؛ پیامد ~ خواری و سبکی ۲۲۹؛ پیامد ~ نابودی رفتارهای نیک ۲۲۹؛ پیامد ~ خشم خدا ۲۳۰؛ راه درمان ~ تقویت معرفت ۲۳۱؛ راه درمان ~ شکیبایی در برابر مصیبت‌ها ۲۳۲؛ راه درمان ~ یادآوری پیامدهای زشت ۲۳۲
شهوت
سرکشی ~ِ جنسی ریشه درونی غنا ۹۱؛ پرداختن به غنا تحریک نیروی ~ ۹۳؛ نیروی ~ سرچشمه افشای سرّ ۱۸۷
شیخ‌صدوق
۹۰
شیطان
۵۵، ۵۶، ۵۹، ۷۵، ۲۱۵، ۲۵۶
صدای‌ملکوتی ← آوازملکوتی

۹۷

طعن ← نیش سخن ← زخم زبان

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر حدیث ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹؛ اقسام ~ ۱۵۳؛ تعریف ~ ۱۵۲؛ نکوهش ~ ۱۵۴؛ ~ موجب بغض و نفرت خدا ۱۵۴؛ ~ موجب گسستن پیوند دوستی ۱۵۱؛ ریشهٔ ~ کینه و دشمنی ۱۵۷؛ ریشهٔ ~ حسد ۱۵۷؛ ریشهٔ ~ عادت ۱۵۷؛ پیامد ~ بازگشت به خود ۱۵۸؛ پیامد ~ نفرت و دشمنی ۱۵۸؛ پیامد ~ تنهایی ۱۵۹؛ پیامد ~ محروم شدن از بهشت ۱۵۹؛ پیامد ~ استحقاق لعن ۱۵۹؛ راه عملی درمان ~ ۱۶۰؛ راه علمی درمان ~ ۱۶۰؛

عایشه بنت ابی بکر، ۹ قبل از هجرت ـ ۵۸ ق

۵۰

عبداللّه بن رواحه (از شاعران صحابه)

۳۰۰

عذاب

رشد زشتی‌ها موجب ~ آخرت ۷۵؛ ~ آخرت پیامد دوزبانی ۱۷۱؛ رفتارهای ناشایست موجب ~ الاهی ۲۷؛ سرگرمی با بازیچه‌های دنیا موجب ~ الاهی ۸۶؛ ریا در عبادت موجب ~ الاهی ۱۴۴؛ ارتکاب امور حرام موجب ~ الاهی ۱۴۴؛ گمراهی در اصول باورهای دینی موجب ~ جاودانه ۵۴؛ وعدهٔ ~ بر اهل غنا ۷۹، ۹۷؛ یادآوری ~ قیامت تدبر در پیامد غنا ۹۸؛ ~ پیامد اهانت ۱۱۴؛ فراق بالاترین مرتبه ~ ۲۲۵؛ ~ قیامت موجب بازداری از خنده ۲۶۴

علی بن ابی طالب(ع)، امام اوّل، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق

۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۶۰، ۷۵، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۷

علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸ـ۹۴ق

۵۴، ۹۰، ۲۷۴

علی بن موسی(ع)، امام هشتم، ۱۵۳ـ۲۰۳ق

۸۸، ۹۷، ۱۳۹، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵

عیسی بن مهدی جوهری (از اصحاب امام حسن عسگری)

۲۷۶

عیسی، پیامبر نصارا

۴۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۵۷، ۲۷۶

غضب

اهانت به فقیر موجب ~ خداوند ۱۱۸؛ ستایش از ستمگران موجب ~ خداوند ۱۳۳؛ افشای سر ریشه در نیروی ~ ۱۸۶

غنا

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۸۷، ۸۹؛ ~ از منظر حدیث ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷؛ اقسام ~ ۸۳، ۸۴، ۸۵؛ تعریف ~ ۸۱؛ ریشهٔ ~ سرکشی و شهوت جنسی ۹۱؛ ریشهٔ ~ طلب شهرت و مال دنیا ۹۱؛ ریشهٔ ~ شادی و سرور ۹۱؛ ریشهٔ ~ طلب زیبایی ۹۱؛ ~ موجب فحشا ۹۳؛ ~ موجب تنگدستی ۹۶؛ ~ موجب نفاق ۹۳؛ ~ موجب روی‌گردانی خدا ۹۴؛ ~ موجب اجابت نشدن دعا ۹۵؛ ~ موجب بلا و معصیت ۹۶؛ ~ موجب کوری و لالی، کری در قیامت ۹۶؛ ~ موجب محرومیت از آواز بهشتی ۹۷؛ ~ موجب عذاب خوارکننده ۹۷؛ ~ موجب دوری از رحمت خدا ۹۶؛ راه درمان ~ تدبر در پیامدهای زشت ۹۸؛ راه درمان ~ اشتغال به نغمه‌های پسندیده ۹۹

فَرَزْدَق

۳۰۴

قهرالاهی

گناه زبان موجب آتش ~ ۲۷؛ گمراه ساختن افراد موجب جاودانگی ~ ۴۴

کمیت(ازشاعران اهل‌بیت)

۳۰۱، ۳۰۴

گریه

~ آفات زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۳؛ ~ از منظر حدیث ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶؛ ~ از منظر شرع ۲۷۴؛ اقسام~ نکوهیده ۲۶۹، ~ عادی و آرام ۲۶۸؛ ~ بلند یا جَزَع و فَزَع ۲۶۸؛ پیامدهای زیبای ~ ۲۸۳؛ ~ موجب روشنایی دل ۲۸۴؛ ~ موجب نگه‌داری از بازگشت به گناه ۲۸۴؛ ~ کلید رحمت ۲۸۵؛ ~ موجب آمرزش ۲۸۵؛ پیامدهای زشت ~ خواری و کوچکی ۲۸۳؛ پیامدهای زشت ~ بطان نماز ۲۸۴؛ راه درمان ~ مقابله با حب دنیا ۲۸۶؛ راه درمان ~ اندیشه در بی‌دوامی مال ۲۸۶

گمراهی

پاسخ نادرست موجب ~ ۴۹؛ رای و نظر بی‌پایه موجب ~ ۵۵؛ ستایش از ستمگران موجب ~ دیگران ۱۳۶؛ غفلت از کیستی خود موجب ~ انسان ۲۸۰؛

گناه

تکرار ~ موجب تغییردر باورهای فرد ۳۴؛ تحمل سنگینی بار ~ موجب دقت در رفتار ۵۸؛ ستایش ناشایستگان موجب رشد ~ در جامعه ۱۳۳؛

کاهش ~ پیامد روشنایی دل ۲۸۴؛ زمینه‌سازی ~ پیامد زشت شعر ۳۰۸

متوکّل‌عباسی

۹۸

مجتبی تهرانی

۲۱، ۲۸

محمدبن‌علی(ع)، امام‌پنجم، ۵۷ ـ ۱۱۵ق

۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۷۹، ۸۷، ۸۹، ۱۰۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۱

محمدبن‌علی(ع)، امام‌نهم، ۱۹۵ـ۲۲۰ق

۵۸، ۶۰، ۹۸، ۲۴۸

محمد(ص) پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ق

۵۰، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۱۳۸، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۰۸

محمد(ص) رسول خدا، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ق

۳۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۷۴، ۷۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴

مدح

~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر قران ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴ ~ از منظر حدیث ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶؛ اقسام ~ ۱۳۰، ۱۳۱؛ نکوهش ~ ۱۳۳؛ حکم ~ از دید شرع ۱۳۶؛ موارد جواز ~ ۱۳۶ ؛ ~ ستمگران و قدرتمندان با چشمداشت به مال و مقام نکوهیده ۱۳۶؛ ~ ستمگران جهت حفظ آبرو، جان، مال ستوده ۱۳۶؛ ~ از خوبان ستوده ۱۳۹؛ ریشه ~ طمع مال و مقام ۱۴۱؛ ریشهٔ ~ محبت بی‌جا ۱۴۱؛ ریشهٔ ~ ترس از جان ۱۴۱؛ ریشهٔ ~ حفظ موقعیّت ۱۴۱؛ ریشهٔ ~ جهل ۱۴۱؛ پیامدهای ~ برای ~ کننده ۱۴۳، ۱۴۴؛ پیامد ~ دروغگویی ۱۴۳؛ پیامد ~ نفاق و ریا ۱۴۳، پیامد ~ سلب اعتماد ۱۴۲؛ پیامد ~ خوار شدن ۱۴۳؛ پیامد ~ غرور ۱۴۴؛ پیامد ~ عجب و تکبر ۱۴۴؛ پیامد ~ برای ~ شونده ۱۴۴؛ پیامد ~ فتور و سستی ۱۴۴؛ پیامد ~ ریا و خودنمایی ۱۴۴؛ مراتب حبّ ~ ۱۴۴؛ راه‌های درمان ~ نابودکردن علّت‌ها ۱۴۷؛ راه‌های درمان ~ یادآوری پیامدها ۱۴۷؛ راه‌های درمان ~ ستایش شایستگان ۱۴۸

مزاح ← مداعبه، مفاکهه، مطایبه، شوخی،

بذله گویی‌خوش‌زبانی،
~ آفت زبان ۲۳؛ ~ از منظر حدیث ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹؛ ~ از منظر شرع ۲۴۷، ۲۴۸؛ تعریف ~ ۲۳۷؛ اقسام ~ ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰؛ جرأت دادن به مخاطب هدف حق ~ ۲۳۸؛ زدودن اندوه هدف حق ~ ۲۳۹؛ سرعت و کیفیت آموزش هدف حق ~ ۲۴۰؛ رفع خستگی و کسالت هدف حق ~ ۲۴۰؛ هدف باطل ~ طمع مال و مقام ۲۴۰؛ هدف باطل ~ کینه و دشمنی ۲۴۰؛ هدف باطل ~ لهو و لعب ۲۴۰؛ نکوهش ~ ۲۴۲؛ ~ بی‌اندازه موجب بی‌ارزشی انسان ~ ۲۴۲؛ توجه به سن مخاطب ~ ستوده ۲۴۲؛ توجه به شخصیت مخاطب ~ ستوده ۲۴۴؛ توجه به زمان و مکان ~ ستوده ۲۴۴؛ توجه به اندازهٔ ~ ستوده ۲۴۵؛ ستایش ~ ۲۴۳

معانقه ← درآغوش‌گرفتن
۲۲۳

معروف‌بن خَرَّبوذ
۳۰۴

مفضل‌بن‌قیس
۱۸۳، ۱۸۶، ۲۲۱، ۲۲۹

موسی‌بن‌جعفر(ع)،امام‌هفتم،۱۲۸-۱۸۳ق
۲۵۷، ۲۶۳

موسی،پیامبر یهود
۶۰، ۸۹، ۲۴۴

منکر ← پذیرفته‌نشده

نصارا
۱۳۹، ۱۶۷، ۲۶۸

نوف
۲۷۹

نهی ازمعروف ← بازداشتن ازخوبی‌ها
۶۶

وادی ← سرزمین،مسیر
۳۴، ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۸۶، ۹۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۲۸۰، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۸

هشام‌بن حکم‌ابو محمدنبی شیبان کوفی - ۱۹۰؟ ق
۵۵

هشام‌بن سالم
۴۷، ۲۰۰، ۲۱۶

هُمام(ازاصحاب امام علی)
۲۲۱

یحیی(ع)
۲۵۷

یعقوب(ع)
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴

یوسف(ع)

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳